

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۴
۲

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۲

۲۰۳
۶/۳۰



۲۰۳
۶/۳۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: کتب و تفسیر
مؤلف: ()
جلد: ()
آقای سید محمدحسین طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۰۵
۶/۳۰

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۰۳

۲۰۳
۶/۳۰



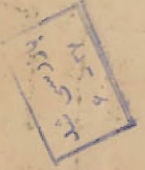
۲۰۳
۶/۳۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: کتب و تفسیر
مؤلف: ()
جلد: ()
آقای سید محمدحسین طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۰۹
۶/۳۰

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۰۳

۲۰۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کتب و سنیف

مؤلف: آقای سید محمدحسن طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

جلد: ۴۰۴ (از کتب) خطی (اهدائی)

تعداد: ۴۰۹۱۰ ثبت کتاب

۴۶۰۳۰

خطی اهدائی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۲۰۳



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست این کتاب ششمین مرتبه است جز اول مخفی است بر یک مقدمه
و چهار مقاله جزود و دوم ششمین مرتبه و در مقاله جز و سیم که فایده است متضمن است بر سه
فن از فنون ذخیره که در کتاب **امام مقدّمه** از جز و اول از کتاب **کیمیای رباعی** سابقا
در شناختن کیمیا و تحقیق آن و بیان جمیع بایان و غرض از آن **مقاله اول**
از جز و اول از کتاب **کیمیای رباعی** در ذکر مظهر از اشیا و غریبه لطیف
کیمیای در بیان امور طبیعی و غیر شمر است برده **فصل اول** در بیان هیول
اول و سر که **فصل دوم** از مقاله اول در بیان خاص از رابع **فصل سیم** از مقاله اول
در بیان تحقیق صور و انواع اصول اشیا **فصل چهارم** از مقاله اول در تحقیق
فصل پنجم در بیان حرارت و غایت و روع **فصل ششم** از مقاله اول در بیان هیول
چند که ترکیب یافته جسم از آن **فصل هفتم** از مقاله اول در بیان مزاج و کیفیت آن
فصل هشتم از مقاله اولی در بیان انواع متولد از انواع مختلف **فصل نهم** از مقاله
اول در بیان کیفیت تغییر صور جسم که بقا صورت نوعیه اصلیه باطنیه است

فصل



فصل نهم از مقاله اول در بیان نسبت عالم که با جسم که انسان است **مقاله دوم**
از جز و اول از کتاب **کیمیای رباعی** در اساس طب کیمیای و آن ششمین مرتبه است
فصل اول از مقاله دوم از جز و اول در معرفت ترکیب بدن انسان است
و قوتها آن **فصل دوم** از مقاله دوم از جز و اول در بیان اسباب امراض **فصل سیم**
از مقاله سیم از جز و اول در بیان کیفیت عروض امراض و مضر خطر که در سوسم است بطور
فصل چهارم از مقاله دوم از جز و اول در بیان نبض **فصل پنجم** از مقاله دوم از جز و
اول در بیان بول **فصل ششم** از مقاله دوم از جز و اول در بیان نوبهار است
فصل هفتم از مقاله دوم از جز و اول در علاج کلی و اشرار و بعضی از امراض **فصل هشتم**
از مقاله دوم از جز و اول در معرفت مناسبت خواص اشیا از شکر و طعم و رایحه
و غلظت و رقت و غیره که هر یک یکدما یک از کواکب و فواید و مضار آنها
مناسبت **مقاله سیم** از جز و اول از کیمیای رباعی در کیفیت تدبیر ادویه
و تحلیل و تنقیه آن بر طریق اهر صنعت طب کیمیای و لیست شمر است بر سیزده
فصل اول از مقاله سیم از جز و اول در معرفت درجات حرارت **فصل دوم**
از مقاله سیم از جز و اول در طریق تشخیص **فصل سیم** از مقاله سیم از جز و اول در بیان
حرر **فصل چهارم** از مقاله سیم از جز و اول در بیان احتراق و تغلیب و تحلیل و آن

برود و جریب **فصل اول** از برای پختن آتش و آن برشت طریقی **اول**
تکثیر طریقی **دوم** تکثیر نفوس **سوم** تکثیر مدینه **چهارم** تکثیر سرب **پنجم** تکثیر قلع
ششم تکثیر انیمون **هفتم** تکثیر طریقی **هشتم** احتراق اجماع مدینه **نهم** **فصل دوم**
از برای آتش که باشد از آتش بالقوه و نیز می تواند از برای آتش و از برای طریقی
و نیز نیز برشت قسم **اول** تکثیر قدر **دوم** اتخاذ روح طبع و روح با روط **سوم**
اتخاذ مایه لافوروق **چهارم** اتخاذ کواریس که مایه از برای پختن **پنجم** کیفیت تکثیر
باین مایه لافوروق **ششم** اتخاذ طبع مایه و زعفران **فصل پنجم** از برای سیم از برای اول
در بیان تعین و تحریر و طریقی آن **فصل ششم** از برای سیم از برای اول در کیفیت عمل
فصل هفتم از برای سیم از برای اول در کیفیت نفع و طبع **فصل هشتم** از برای سیم از
جزء اول در کیفیت تصفیه و طریقی آن **فصل نهم** از برای سیم از برای اول در کیفیت
تکثیر و طریقی آن **فصل دهم** از برای سیم از برای اول در طریقی ساختن مایه لافوروق
آن **فصل یازدهم** از برای سیم از برای اول در کیفیت تصفیه **فصل دوازدهم** از برای
سیم از برای اول در کیفیت عقد و تجدید **فصل سیزدهم** از برای سیم از برای اول در برای
کیفیت حفظ و ترتیب مایه **فصل چهارم** از برای اول از کتاب کیمیا براسلیقا
در بیان عملیات این فن بقول جوزر و نیز ششم است برود و فصل **اول**
از برای

از برای چهارم از برای اول در بیان تکثیر مایه و از برای ششم است برجه کیفیت
کیفیت اول در بیان استخراج مایه و کیفیت **دوم** در کیفیت استخراج از برای
در کیفیت استخراج روح شستین استخراج روح کار دینا **سوم** در استخراج روح شراب
چهارم در استخراج از برای و اینها نیز در **پنجم** در استخراج آبها را برای **ششم** در استخراج
روح صغیر **هفتم** در استخراج روح قرن **هشتم** در استخراج مایه لافوروق آن
نهم در استخراج مدنیات است که **یازدهم** در استخراج از برای مدنیات و اطلاع **دوازدهم**
در استخراج مایه مدینه **دوازدهم** در استخراج از برای طبع مایه **سیزدهم** در استخراج روح
چهاردهم در استخراج مایه لافوروق **پانزدهم** در استخراج روح طریقی **شانزدهم** در استخراج
نوش در **هفدهم** در استخراج روح مستحق **هجدهم** در صفت مایه لافوروق الکافوری
فصل دوم از برای چهارم از برای اول از کتاب کیمیا براسلیقا در استخراج از برای اول
ششم است برجه و در حالیش و برود و در **فصل ششم** از برای اول از برای اول
در کیفیت استخراج روح خالص و برود **دوم** در استخراج روح لافوروق **سوم** در استخراج
و نیز در **چهارم** در استخراج روح خالص **پنجم** در استخراج روح خالص **ششم**
در طریقی مایه **هفتم** در استخراج روح انیمون **هشتم** در استخراج روح انیمون **نهم**
در استخراج روح انیمون **دوم** در استخراج روح انیمون **سوم** در استخراج روح انیمون

۱۲ در استخراج روح خالص **۱۳** در استخراج روح خالص **۱۴** در استخراج روح خالص **۱۵** در استخراج
روح خالص **۱۶** در استخراج روح خالص **۱۷** در استخراج روح خالص **۱۸** در استخراج روح خالص
و صغیر **۱۹** در استخراج روح خالص **۲۰** در استخراج روح خالص **۲۱** در استخراج روح خالص
طریقی **۲۲** در استخراج روح خالص **۲۳** در استخراج روح خالص **۲۴** در استخراج روح خالص
۲۵ در استخراج روح خالص **۲۶** در استخراج روح خالص **۲۷** در استخراج روح خالص
۲۸ در استخراج روح خالص **۲۹** در استخراج روح خالص **۳۰** در استخراج روح خالص
۳۱ در استخراج روح خالص **۳۲** در استخراج روح خالص **۳۳** در استخراج روح خالص
از برای براسلیقا **۳۴** در استخراج روح خالص **۳۵** در استخراج روح خالص
طریقی **۳۶** در استخراج روح خالص **۳۷** در استخراج روح خالص **۳۸** در استخراج روح خالص
و نیز در **۳۹** در استخراج روح خالص **۴۰** در استخراج روح خالص **۴۱** در استخراج روح خالص
عصب **۴۲** در استخراج روح خالص **۴۳** در استخراج روح خالص **۴۴** در استخراج روح خالص
طریقی **۴۵** در استخراج روح خالص **۴۶** در استخراج روح خالص **۴۷** در استخراج روح خالص
خاص **۴۸** در استخراج روح خالص **۴۹** در استخراج روح خالص **۵۰** در استخراج روح خالص
۵۱ در استخراج روح خالص **۵۲** در استخراج روح خالص **۵۳** در استخراج روح خالص
که منقول از کتاب فرویدیس در صنعت طب کیمیا است و نیز ششم است برجه
مقاله اول از برای دوم از کتاب کیمیا براسلیقا در مباحث کلیه و نیز ششم است

برشت **فصل اول** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
فردی طریقی **فصل ۲** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
صف از برای مایه لافوروق **فصل ۳** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
چند **صف** عمر ترید خدیه طریقی **فصل ۴** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
نیز **صف** طریقی **فصل ۵** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
نیز **صف** طریقی **فصل ۶** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
طریقی **فصل ۷** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
انیمون **فصل ۸** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
مجموع انیمون **فصل ۹** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
طریقی **فصل ۱۰** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
دیانا **فصل ۱۱** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
طریقی **فصل ۱۲** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
طریقی **فصل ۱۳** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم
مستحق **فصل ۱۴** از برای اول از برای دوم از برای سوم از برای چهارم از برای پنجم از برای ششم

توکب ۳ صفت تریاق است که هر سه نام گذاشته اند بر سه ائمه غیر شریعت الهی
توکب ۴ تریاق که ترکیب کرده اند بر سه برادر حق سبحانه و تعالی **توکب** ۵ صفت تریاق است که
 موسوم کرده اند بر سه ائمه غیر شریعت الهی **توکب** ۶ صفت تریاق است که
 لوشن است و تغییر می دهد در جوهر است **توکب** ۷ صفت ترکیب است که هلاک می سازد
 از شیخ **توکب** ۸ در علاج مجذوم است **توکب** ۹ در علاج مجنون است **اما مقدمه**
ادب اول از کتاب کیمیا **باسطفا** و شناختن کیمیا حقیقت آن و
 بیان احتیاج بآن و غرض از آن پس میگوئیم که کیمیا لفظی است یونانی و صهر آن
 چیمیا است و معنی چیمیا تجوید و تفریق است و بعضی مردم اطلاق کرده اند کیمیا را
 بر صناعت هر سیه و بعضی اطلاق نموده اند بر هر کار که همان **اول** کسی که
 اختراع کیمیا نموده بر سه دویم صورت و از آن تعلیم گرفته اند که در آن
 شیعیان یافته اند یکی بر بیان رسیده پس یونانیان در این علم کتب و رسائل بسیار
 تصنیف نموده اند پس از ایشان اتفاق یافته با هر سلام و در این فن تألیف کرده
 کتب بسیار و رسائل متعددند و مقصود از لفظ کیمیا اصلاح معادن و تغییر
 آنهاست از خضاب و اصلاح مثل اینکه مس را نقره کنند و نقره را منقلب طلا
 سازند تا آنکه پیدا شد بر اهل کسوس هرمانی پس او تغییر داد و غرض از آن

صنعت

صناعت کیمیا کردانید و از قیاس صناعت طب و نام گذاشتند و او را شایسته غایت
 و معجز آن جمع مختلفات و محلات و تفریق است و این سه مخصوص بصناعت طب کیمیا است
 و هر چند نامیده شود کیمیا بر طبیعت و کار هر طلاق می شود کیمیا بر حکمت و هر طریقت کیمیا
 در انجام او از لطف کیمیا شایسته و غیرا بر صناعت طبیعت کیمیا است و موضوع آن چهار
 معدنی است و حد آن است که در صناعت که دانسته می یابان کیفیت تخلیه معدنیات
 و صهر آنها و نهایت نیز بر دو قسم است یکی از آن قسم آنست که باطر و داخل باشد
 و آن تخلیه معدنیات است و تنقیه نمودن آن از جرم غایب و فاسد کننده و ترکیب
 و تفریق نمودن آنها و قسم دوم از آن چیزی است که خارج از آن باشد و آن نیز بر
 قسم است یکی که در معدنیات ناقصه و تغییر دادن صورتها بر اشیاء معادن و بعضی
 که شرف از صورت اولی آنها باشد مثل اینکه مس نقره شود یا نقره طلا گردد و
 دویم حفظ بدن انسان و از آن مرض آفت زایل گردانیدن مطلب نهان تدریج
 معاش و مساعده او است و بعضی مردم نسبت میدهند کسی را که متوجه صنعت
 کیمیا شود به تخریب که نزدیک است و میگویند که در دولت باین قیاسات بجز کیمیا
 و رسانیدن معادن ناقصه است برین مهال و تحقیق میدانند که مراد از این علم نیست
 مگر همین و این کار نیست چنانچه آنها گمان کرده اند و تحقیق بر این نیست که علم است

کیمیا بر اینست که بدانند چگونه و کیفیت تخلیه و ترکیب و تنقیه و اصلاح معادن و غیره
 و تطهیرات و ارواح و دادن و آنها و تیراها بر شریعت نافه بر آنچه تا آنکه غایت
 مطلب است و آن حفظ صحت بدن انسان و از آن مرض فرار بود و آن در این فن
 اعم از آنکه از معدنیات باشد یا از نباتات یا از حیوانات و نسک اینها را
 نخواهد داشت و کیفیت تخلیه و تطهیر و لطیف و کیف را برینست که نقره کنند و در آن
 مثل نقره روح در جسد و تعلیم کیمیا جسم و دامن عمل یا باقی بودن یا زایل کردن
 قوه مؤثران مثل اینکه جمیع قوه ادویه را از آنها و نمکها یا ارواح و غیره بگیرد
 بخوبی که در قوه آن نقصان نپذیرد بلکه سرعت اثر و قوه آن زیاده شود یا اینکه
 کیفیت آنرا دور کرده باشد که از مقدار قلیه آن اگر کمتر سریع بطور رسد پس
 عاتقه بر اینها محتاج باین علم و کار می شود صناعت طبیعت که بر اینست که از صناعتها که
 محتاج الیه کار بیشتر باین است و بعضی مردم چنانند که از صناعت کردن بمعدنیات
 و قائلند بر اینکه این معدنیات از طبیعت منفصل نمیتواند و هر چه از آن که منفصل شود
 از طبیعت بسا باشد که هلاک بسبب سیمتر که دارد و ندانسته اند که باین صنعت
 کیمیا دانسته می شود این لطیف و جسام معادن و غیره و پاک و تنقیه کردن او از رتبه
 پس در این صنعت منفصل می شود از طبیعت و از اینست که در آن اثر که فایده است

بدان

باشد لیکن در اینحال معدن آن در بدن انسان افرینش بود و اما تعارض در این
 مرض داخل گفته که مرض قوی محتاج است بدوا قوی و بدانکه علامت صناعت
 و صناعت کیمیا هر است از قیاس معلوم لیکن بر اهل کسوس اختراع کرده اصول چند
 صناعت طب بر سوال دیگر و اصطلاحات تا آنکه و لطافه علم و همان کرده است
 این علم را آن اختراع علم و شرف کار چنانچه آن همان کرده اما حرام اصطلاحات و عباد
 غریبه نموده و آنچه را او ذکر کرده از قبول صناعت طب همه مافوق از حکمت صناعت
 و طلاق بصناعت ندارد و حاصل مضمون نیست که آنچه تألیف کرده بر اهل کسوس
 مافوق از حکمت و صناعت کیمیا دوست هر یک از این دو علم سابق و از تنقیه
مقاله اولی در جزو نظرات شایسته باین عبارت از طب کیمیا باشد در بیان
 امور طبیعت است و این سه شریعت بر چند فصل **اول** در بیان **هپتولاه اولی**
 و سر آنکه بدانکه بر اهل کسوس گفته در کتاب تألیف خود که موسوم بر افعیای است آنکه
 بدانکه داخل آسمان مبدأ آن چیزی نیست که قبول فساد میکند از شایسته که آنها
 راجع و غیره می شود معبر آن بدو وقت فساد و همین مبدأ همان هیولاه حکمت است
 و سر آنکه است و آن مبدأ را در آن نیز محسوس و آن هر است و جدا که معنی
 نیست و مصورت نیست بصورت و متحرک نیست بشکل و کیفیت نیست کیفیتر از کیفی

داین سرکبر است و همین صغر عناصر و مادر آنهاست که تولید عناصر از آن میشود
و اکنون جمیع کاینات و صور و اشکال و الوان و طعوم اینها از آن است و آن
مشترک است بر جمیع اشیا را و موضوع ذات است بر این تمام صور و از آن صغر
شده هر چیزی که بالغ بر است و آن مبدأ حیوانه و مبدأ انسانی است و مبدأ کونیه
و مبدأ امراض است و از این مبدأ که صغر است میرسد حیوانه عالم و آن سرالیه و کونیه
است **مؤلف شرح میگوید** که میگویم که قول به بیولو اول هر قدر است که ذکر
کرده آنرا از سطحا بپرس قبر و قدما و یونانیان نیز و نیز است یکدیگر و فاضل
و بدست و تحقیق که آن قبول کنند فاضل و بعضی گفته اند مراد از بیولو اول
نفس عالم است و نیز مذهب افلاطون است و در مذهب افلاطون نیز از آن نفس
نبت محتر و نه موضوع بر این چیز مخصوص بخلاف صور و اشکال که اینها موقوف
بر این چیز مخصوص **و افلاطون در کتاب نفس عالم گفته** است که خدا ای تبارک
و تعالی خلق کرده نفس عالم را و گردانیده یعنی مقرر کرده در وسط عالم و بیان صغر
میشود تدبیر و تصرف و کفایت بیطلاس گردانیده است خدا تعالی در وسط
عالم بر آن غیر برورش دهند که تدبیر عالم با دوست و افاضه حیوانه و صور و
اشکال از آن میشود و همان **قبسط و در مقامه عشره در خواص** گفته که

نفس

نفس عالم جز نیست که بان تدبیر عالم و حفظ صور و اشکال آن میشود و آنست حیوانه
و از سطر در مقامه ثلثه از کتاب الطیوان گفته که در زمین رطوبت است و در آب
رو حر است و در ریح قسوت پس در صورتیکه چنین باشد خواهد بود جمیع اشیا را
از انفس و نیز قول از سطحا مشرب است که فایده است نفس عالم با یکدیگر در مذهب
و تعصب دارد و در درست بر قول افلاطون **و مرص در کتاب گفته** است
یکدیگر در عالم رو حر است سرایت کننده در جمیع اجزای عالم که با حفظ عالم و حیوانه
و نیز است که آنرا اسما و اسموات می نامند **و از سطر در کتاب گفته** است که
که اطلاق میشود روع بر هر یک که فایده است بر نوع را از نبات و حیوان **و مرص**
کتاب خود که مستی است بلوغ مقرر در این آورده که هر چیزی نشاء معلوم و هر چیز
علوم مشرب سفلی است یعنی آنکه روح کلیه است در عالم و سطر و از جمله این قول
معلوم میشود که مراد بر اکلوس از آنرا که همان نفس عالم است چنانچه غیرت
است در آنچه است **فصل دوم** در بیان عناصر است بدانکه خداوند تبارک
و تعالی چون خلق کرد بیولو اول و سرکبر را فاضل شد از آن عناصر از بیولو که متولد
میشود از آن جمیع مولدات سفلیه و نیز عناصر هر چه هست اند و سر آن و باطل آن
خفرت از سر است و این باطن محفوظ است که تغیر نمیرد و قبول فساد نمیکند

داین صغر است صور عشرتی که هر تیر که فایده کون و فساد و تغیر است پس این
عناصر را هر محسوس بدستی و تحقیق بقوا بدو صغر سبب آن صغر اصلیه بلویه
همچنین نسبت انسان محسوس و خون بلکه نشان است نفس و روح چنانچه این معنی
پوشیدنیست و هرگاه بگویم که نفس نبات متولد از زمین است پس مقصد میگردانیم
متولد و فاضل شود از آن است که فایده تغیر نیست و از این بر صغر شمرده است بر شمر
عصره فایده گیاه و درخت است و ثمره عصره آله معادن و اجارند و ثمره عصره هوایی
طول و متن است اما طول عبارت از بارانها رسی ضعیف و نرم است و اما متن
بیشتر است که بر شیار و اجار رسنیدند و مشرب شربت و برنجین و غیره نمیدرود
و ثمره عصره نار باران و برف است **و سوادینس** که از اتباع را اکلوس است گفته
که فایده عناصر همان اصول است که حافظ انواع را هر است **و فرولوس** بیان نموده که
عناصر بر دو قسم است قسم از آن فایده است و قسمی از آن باطن است و حفاظ
نست میان آنچیز از آن فایده است و فایده از آن همان جسم اطنس است نفس آن
و همان جسم اطنس مرکب است از ریزق و کبریت و طبع و عناصر را بر مرکب است
از این اصول ثلثه و اختلاف صور عناصر بسبب اختلاف ترکیب است **و قول کتاب**
است که عناصر را هر دو هستند یا بس و رطب اما یا بس مشرب و اما رطب

مشرب

مشرب آب و آتش و هوا و زنده و غیرت و نیز مذهب از مذهب بعد است
توجه و طایفه بر اکلوس عناصر بر دو قسم است طاهر و باطن اما طاهر چنانچه
و اما باطن مشرب نفس و نیز عناصر باطن همان مبدأ حیوانه و فاضل است و اکنون شنبه
در عالم از آنست و طاهر از عناصر فایده تغیر و کون و فساد است یعنی باطن از آن که
تغیر نکند **فصل سیم** در بیان صور و انواع و اصول است و بر اکلوس و کفایت
خود که موسوم با بلیا است بیان نموده که قوه است و بر صغر چیزی که فایده کون و فساد
یک قوه است که بان حفظ نفس میشود و نیز حفظ یا از تولید اشخاص است یا از تولد آن و یکی
قوه است که بان حفظ صورت و شکل و رنگ و مقدار آن چیز میکند و اینها
حاصل میشوند از ترکیب و کونین چیز را بدست یکی مدبر و آن محرک و منفع و کفایت
و متفرق است و بان است زیاده و نقصان و مقدار و تکلیف فاضل در بدست
مستقیم که محدود است یا بلوغ آن نوع کمال خود و همان است مقرر در نبات و حیوان
و ممدن و دو تیر از آنست چنانچه آنست و نیز فایده است که کون مراد از آن
و سیم از آنها فاضل است که فایده هر سواد را است و نیز هر سواد را بر شمر
فصل از آنست که فایده تغیر نیست و آن در شمس و قمر و نجوم است بحسب تاثیر
آنها در عالم و جهام و اجسام **که در قیامت** یک از آنها چهار هستند عالی صفا

متشابه کامل تصور و فکر و دو برابر از ان جهام سافل کثیفه تشابه است که
کامل تصور هستند مشغول و جمیع انواع و صفات مولدات چنانچه در **فصل**
معدن مشابه نبات نیست و نبات نیز مختلف است چنانچه جسم باد بخوبی قوت
و قوت نبات است شبیه بکریس و همچنین انسان شبیه بنا بر جسم شریست و جمیع
هر چند قایم بکون و فساد هستند لیکن نوع آنها باقی است پس هر جسم که فاسد شود
بدون جسم دیگر غیر آن مشغول در صورت مختلف بر سیل و حال آنکه سیل باقی است
در هر حال **فصل چهارم** در بیان حقیقت حیوانه و حیوانه بلوغ تمام کمال از برای
نوع که بسبب آن ظاهر میشود و آثار آن و نیز کمال موجود است در معدن و نبات
و حیوان پس حیوانه بجهت حیوان از هر است که هر دو از حیوانه است
تخلیه از حرکت و سکون از ادویه و حیوانه نبات چنانچه است که فاسد شود
از ان نمو و زیاده و تغذیه و حیوانه در معدن از برای است که فاسد شود
لون و شکل و طعم آنست و ظاهر میشود بسبب آن قوت اثرات مخصوصه مشغول
مقتطیس از برای و انصاف و انجذاب از برای بسوزد و مادامیکه ظاهر شود
از جسم آنرا مخصوصه آن پس خواهد بود و در و زنده و هرگاه معدن را حیوانه باشد
پس جایز است که زیاده شود و نمو یابد زیرا که چیزی که حافظ نوع است باقی است

و تحقیق

و تحقیق که مشا پدیده زیاده شدن بعضی از معدن و نبات چنانچه **فصل**
بر دارند از ان مقدار بسیار که است که زیاده میشود و هر یک که مکان طریقه را
که در آنست و نیز مشا پدیده شده این نیز در بلاد صفایه از خاک سمی که در آن
سر زمین معدن طلا است و زیاده میشود در هر چار سال هرگاه بر میدارند از ان
مقدار از طلا باز نمود میکنند و زیاده میشود بمقدار اول و نیز مشا پدیده شده
ناجیه **عرق و صابون** فاکستر رنگ که پدید می آید در زمین آن ناحیه که هرگاه
بعد از چند روز از زمان عروق منور از خاک بردارند فاسد و بی فایده میشود
ریشها را فاکستر رنگ در زمین منور بهر سر که بعد از منور و ریشها فاسد میشود
و همچنین یافته اند در بلاد عروق در زمین عروق از رصاص که هرگاه در خاک دفن
و پنهان سازند و بعد از چهار سال از خاک بردارند خواهند دید که نفوذ یافته
در سلب **معدن آهن** که هر یک که از ان بردارند سال زیاده شود و هر
بمقدار اول و در همان از ریشها رنگی سر رنگ است که هرگاه بعد از چند سال
از زمان بردارند از خاک دیده اند که بهر سر بهر سر رسیده و همچنین است
معدن طلای غیره از اجار و گفته اند که عاقد بر سر یک است این قوه عاقد
هم یکی است و مختلف در مواد باقی است و گفته اند بلکه بر سر معدن روحی

مخصوص است که آنست عاقد از ان معدن **فصل دهم** در بیان حرارت نبات و روح است
و حرارت نبات را که همان روح است طلاق نمائید اینطایفه نیز همانند موم می آید
و کبریت حیوانه و حیوانه و بلبل طبع و این حرارت متوقف است بحسب تنوع جهام و حیوانه
و عبارت موت آنجهام باندام آن حرارت و جمیع این صناعت کیمیا و مشا پدیده
تلقین کرده اند بر اینکه این حرارت سادیه بسیط است که نیست از **فصل ششم**
در بیان اصول چند است که ترکیب یافته شده جهام از ان در مذهب اینطایفه
که جهام است از برای و کبریت و طلای و بدانکه نبات مراد از این حرارت است
است در میان مردم زیرا که هر یک از این نبات و کبریت و طلای متعارف ترکیب است
از این سه بهر ملامت از این نبات و کبریت و طلای است و از کبریت و نبات و طلای
طلای چیزی که ثابت و غلیظ و در بر باشد و از این هر سه ترکیب یافته میشود
و جمیع جهام و چونکه اصول است از این نوع نیست که مواد ثلاثه باشند یعنی
نبات و معدن و حیوان و با این جهت که می باشد طلای معدن و طلای نبات و با این
زین معدن و زین نبات و زین حیوانه و کذا کبریت معدن و نبات و حیوانه
هر سه می باشد زیرا که نبات یافته میشود در نبات و معدن و حیوانه هر سه
چنانچه در کبریت متعارف و جوز و شوم حیوانات و نبات و کبریت و حیوانه هر سه

از معدن

از معدن و جوز از نبات و شوم از حیوان پس کار طلای عاقد و نبات و کبریت
حرکت و حیوانه طلای و غیره زین تسبیح و قبول شکایت و نیز گفته اند که بسبب جمیع
طعم و از برای و مذهب اجماع روی که تمام از کبریت و مذهب الوان یک از زین است
و هر سه گفته که زین همان روح و کبریت همان نفس و طلای همان جسم است
و در کیمیا گفته که زین رطوبت خالصه حاشیه مطلقه منوره و حاره و حاره
که اکت حیوانه و قایم صور و افعال معدنی و نباتیه و حیوانیه است و کبریت
رطوبت جلوه خانی و رطوبت جوهریه و حاره است که فاسد و نمو و بزر و غذا
و نمون از آنست و طلای جسم یا بس از سر ثابت و مثبت عاقد **فصل هفتم**
در بیان مزاج و کیفیت نمون است و نمون نیز پدید آید و کبریت آنست و تحقیق
که حافظ نوع مگر نیز زیاده کننده افراد و نمون در جهام و نمون انواع است و **فصل**
که بدانکه اینک معدن و موجودی که جز از اینها اولاً ما و امیکه سبقت گرفته باشد
وجودش در گذشته لیکن چون ترکیب و تقوین اجسام متعاقب و متصویر یکدیگر
کرده اند که هر چه متعاقب شده منعدم شده و هر چه ترکیب یافت ابتدا موجود
و نیست نیز که هر چه متعاقب اجزاء در ابتدا و ترکیب و استرغ و تخلیه در حال وجود
و ثانیاً این امر است که بالقوه و واقع نمون بمقتضا حرکت اکثر و چون که انواع

غنا مختلف است در وقت و قدر لطافت و کثافت و حرکت و سکون زمان بکون
 انها نیز مختلف است در طول و قصر بعضی از انها سرین القنون و بعضی بطول القنون
 و در کوه سفلی است نوع از کلمات هستند که آن معدن و نبات و حیوان باشد و میله
 و کتون در حیوان بلسان بطبع و کبریت حیوان و مومیا و صلی است و آن موم
 بماده مجامه است و در بعضی حیوانات ظاهر میشود و همچنان میاید در زمان بیشتر آن
 زمان فساد آن حیوان است اما انسان پس بفرموده میزاده مجامه که بلطین
 کبریت حیوان و مومیا و صلی باشد موجود است در آن در هر زمان و طریق تولد
 حیوانات بسیار است و حیوانات کامل متولد میشوند از زیر زمین و بعضی حیوانات
 متولد میشوند به تولد بطریق بعضی مثل کرمها و بوالهید مثل موش و میله اکنون نبات
 جسم کثیف از غریب است نسبت به حیوان و نیز جسم موجود است در جمیع اجزای
 نبات و نباتات حط نوع نبات و همین جسم کثیف از کجاست که میاید اکنون نبات
 که هر چه باشد در برز و کاه در برز و کاه در جمیع اجزای نبات و در این ماده را
 میترست که ظاهر میشود در آن و کاه میشود بکرات اطلاق و طلوع و غروب
 و قرب و بعد آفتاب و میله اکنون معدن است سرخ و غیر آن از چیزهای کثیف
 میله اکنون نبات و حیوانند بلکه میله آن همان حافظ نوع است پس آن

ن

نفع میاید و آن شکر و لون حاصل میکند اما **سنگ** اکنون در کوهها پس فکلیت
 محتاج نیست به مبدأ تولد و کتون زیرا که اینها کاملند که قبول فساد و تغییر نمی نمایند
 لیکر کواکب حاصل میشود در طلوع و غروب و دورات انها ریاح چند که بعضی در
 و بعضی شرقی و بعضی جنوبی و بعضی شمالی اند بحسب چرخه متغیر از کواکب باشد و بعضی
 ریاح را قوا و دیگر است غیر کفیات اربعه همچنین مسوله میشود از کجارات و فکلیت
 تا کواکب در آن و بحسب نفع و تصاعدش در کوه هوا بارانها و برشها
 و غیر انها از کفیات جو و تا کواکب مختصر بر همین نیست بلکه کواکب را در هر عالم
 آثار بسیار است که ظاهر است در معدن و نبات و حیوان و **امراض** پس
 آن حرکت از غنا که موجب اختلاط و امراض انها میگردد و باعث حرکت
 این مزاج حاصل میشود بقوه همین مبدأ و تعلیم کرده و اراضی که در وقوع و صدق
 آن خلف پذیر نیست **فصل هشتم** در بیان انواع متولد از انواع مختلفه
 بدانکه بعد از مزاج و امراض متولد میشود جسم سنگین نوعی و مومیا و تمام میشود
 بوضع که گمان آن نوع باشد از نور و اوضاع و بعد از تمام حال نوع کاه
 حاصل میشود در میان نوع مختلف متغایب **نوع دیگر** که مشابه هر یک از
 نوع و جوهر باشد مثل سنگ که متولد است از اوضاع آب و کف است

که متولد است میان سنگ و کرک و کاه است که متولد میشود میان مرغ و کبک
 حیوان که بهر در نزدیک و شبیه باشد و همچنین میاید این تولد میان
 انواع نبات و انواع معدن و کاه است که متولد میشود از کینوع نوع دیگر
 چنانچه متولد میشود از شلجم ترب و از کدوم ماش و از ریاح سبز و از ترب
 ترش و کاه است که متولد میشود میان اربع و تخم کتان ترخون هر کاه کثیف
 کنند اربع را و با باشند در آن تخم کتان و دفن کنند در زمین و کاه است
 که متولد میشود از مجموع و تخم کاه که مشابه بهر اصر باشد و کاه است
 میله یک برز بر برز دیگر پس واقع میشود مشابهت بر غالب بیشتر
 و همچنین است حال معدن چنانچه **نوع دیگر** از صهر نحاس و چنانچه تولد میاید
 با قوت از برق از صهر فوسفه و همچنانکه تولد میاید بعد از صهر صید پس از
 خالکرم و دلیت گذاشته در هر نوع تولد که تولید میاید از آن چیز کثیف
 و مائثر و مقارب و مخالف آن باشد بحسب ادوار فکلی و طایع و قناع
 و کاه است که تولید میاید از نبات حیوان چنانکه در زمین اسکوسیا از نبات
 بحر از بلاد فلفک شهر است که متولد میشود از آن حیوانه مثل کرم که نم نم کند
 و زیاده و بزرگ میشود تا اینکه مشرغ آید میشود و آن بسیار است در آن جا

و صهر

و صید میکنند و گوشت از در میخورند و در بلاد قلاق از زمین سکوه در چینه
 بحر قلم نبات است مشابه خرز که هر چه سفید چیز از زیر آن در آن سرزین
 میرود و سبز میشود چنانکه بکسر تره کواکب است پس بتدریج سفید میشود پس تره
 میکند در آن حیوه و چنان از آن است و میگردید که ماله در طرف
 اوست پس هر کاه بکند و دفع کنند او را بر سر باند از آن خونه مایه سبزی
 و گوشت او هم سفید است مثل گوشت فوجیک پس میزند و میخورند بسیار لذیذ
 و هر کاه چو کبک هر که در طرف اوست و باغ مانده که هر بر سر جردن آن در طرف
 او میبرد و خشک میشود و بر طرف میبرد و از هر آن سرزین میبازند از جمله آن
 عرق چین و بر سر مایه میپوشند مثل اینکه از پوست میش میبازند و چنانچه
 مردم آن ناحیه آنرا بورانچ **فصل نهم** در کیفیت تغییر صور اجسام که بقا صورت
 نوعیه اصلیه باطنیه است بدانکه بر ارجام دو صورت است یک صورت
 ظاهر که قابل تغییر است و یک صورت باطنی که قبول نمیکند تغییر و فساد را
 چنانچه بد میوه و در طلاس کلس که بیرون آمده از صورت ظاهر خود
 و بیرون نیامده از صورت باطنی خود و در سبب مگس در آب حادثه می
 تیزاب پس تحقیق که آن نیز بیرون رفته از صورت ظاهر خود و تغییر

صورت باطنی آن و دلیر از نیرنج خود و آنت از صورت متغیره عارضه بصورت
اصل خود از نیرنج تیره و **اقا حلال** و تفریق پس بدانکه هر چه بر آتش صورت
گردانده متعادل شود و پیر از روح طایر میماند و هر چه بر آتش صورت نماند گردانده
متعادل شود و پیر از روح طایر میماند و هر چه بر آتش صورت نماند گردانده
ثابت میماند و از صناعت گفته اند که هر که در تربیت از روح و صغیر
اجساد شود و تواند که جسم ثابت را از روح طایر کند پس تحقیق که مالک قنات
شده است **اقا عقد ایست** که روح مخلوق را جد کثیف کند **اقا حلال**
که بگرداند اجساد را از روح لطیف و انواع از روح در نزد از صناعت زمین
و کبریت و نیرنج و قلیبیات و مراد از قلیبی با صطلاح از صناعت از نیرنج
که از کوه آهن اجساد منقرضه شد و قهر و خیره شد و در بر در آن و از نیرنج
ان کرد و نیرنج که از نیرنج از نیرنج از روح بسبب ثابت می شود و بعضی
بدانوار و بعضی اجساد که بعضی سبب القبول در صورت شدن و روح شدن
و بعضی غیر القبول و بدانکه طبیعت در نیرنج بسیار غصه و حفظ از نیرنج
و روح را که میفرماید یک روح آسمانی آتشی که تخیل کند ان چیز را بسبب
حرارت و منقلب شود آخرت از ان مادامیکه متفرق و فاسد شود

دویم روح هوای و بار در کثیف باشد تا بموجب اجتماع مانع تفریق از نیرنج
گردد و باین و در روح تمام و کامل شود و نیرنج غصه و **فصل دوم** در بیان
عالم که بر عالم صورت گردان است بدانکه انسان مخلوق شریف و نیرنج
از هر چه در عالم کبریت بدانکه هر یک از نیرنج انسان و عالم کبریت از صورت
جسمانی ظاهر و روح نفسانی باطنی و اصول جمیع موجودات در انسان
پس انسان ملک محطی است مشتمل بر هر چه که در عالم کبریت از اظلال و نیرنج
و عناصر و مولدات و حکما عالم کبریا را منقسم کرده اند بر سه قسم یک عالم آسمانی
که نیرنج است و یک عالم اظلال که نیرنج است و سیم عالم که خارج از عالم
اظلال باشد که خواسته اند از ان مجزوات و عقول و بالاتر از ان را
و همچنین انسان را بر سه قسم کرده اند سرود و مدو و سده و در سده هضم
میکرد و غذا می خورد کیلوس و سرات می کند و جمیع بدن پس غذای باید
بآن اجساد هر یک بحسب استعداد خود و همچنین عارض می شود در عالم کبریا
کون و فساد و زیاده از نقصان و در عالم عناصر و هر سبب احیاء است از نیرنج
جمیع بدن مشتمل بر کفایت در عالم کبریا پس تحقیق که باقیاب حیات میاید و نیرنج
و حیوان و معدن و در معدن از راکات و حراس و تدبیر بدن است

مشاور و اگر که فوق عالم اظلال تدبیر عالم می کنند و همچنانکه در انسان نیرنجت عارضی
ریت است پس قرض و سبب است بر دو نوع و هر سبب است لبس و نیرنج
بطارد و یک سبب است بیشتر و نیرنج سبب است بر نیرنج و طحال سبب است بر نیرنج
و آلات تاسل سبب است بر نیرنج و چنانکه در ملک حرکت و صغیره دائم است
همچنین در انسان نیرنجت و صغیره در کبریا شرایین و مادامیکه حیات است چنانچه
در عالم ریح مختلف است همچنان در انسان ریح و قنات و چنانکه عبارت از نیرنج
میباشد و چنانکه در عالم ریح در ریح می باشد در انسان نیرنجت بر نیرنج و نافه و ریح
میباشد و چنانکه در عالم ریح می باشد و ریح می باشد در انسان نیرنجت بر نیرنج
و در رات و چنانچه عارض می شود در عالم ریح عارض می شود در انسان نیرنجت بر نیرنج
و چنانچه عارض می شود در رطوبات بسبب زیاد و طهارت عارض می شود در انسان
استقامت و چنانکه عارض می شود در عالم ریح و نیرنج عارض می شود در انسان صرع
و چنانکه عارض می شود در عالم ریح و نیرنج عارض می شود در انسان نیرنجت و در ریح
و چنانکه عارض می شود در عالم ریح و نیرنج عارض می شود در انسان نیرنجت و در ریح
انسان حالت صحت و عدل مزاج و چنانکه عارض می باشد در زمین معدن و اجساد

میباشد در انسان نیرنجت پس ریح می باشد و نیرنج عروق و کبریا
و نیرنجت است و چنانکه بر سبب است با نیرنج و همچنین انسان مشابهت عالم
کبریا که در پیر از انسان است و از ان است نیرنج انسان و نیرنجت مراد از نیرنج
مناسب بر انواع دیگر از حیوان و نبات و معدن پس از انسان است که یک نیرنج
غیر از نیرنج و چنانکه عارض می شود و نیرنج در انسان کبریا که نیرنجت
باشد مشتمل بر کوش و نیرنج است از انسان کبریا که نیرنجت و نیرنجت
مشتمل بر نیرنج و نیرنج که نیرنجت می باشد و نیرنجت و نیرنجت و نیرنجت
چیز است از نبات و هر که نیرنجت می باشد از ان نیرنجت و نیرنجت
مرده و در رات از نیرنجت که نیرنجت می باشد و در ریح عارض می باشد در انسان نیرنجت
و نیرنجت از نیرنجت که در رات مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت انسان نیرنجت
العداده مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت که نیرنجت می باشد مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت انسان نیرنجت
مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت که نیرنجت می باشد مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت انسان نیرنجت
و نیرنجت می باشد و نیرنجت مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت که نیرنجت می باشد از نیرنجت انسان نیرنجت
مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت که نیرنجت می باشد مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت انسان نیرنجت
از نیرنجت و نیرنجت مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت که نیرنجت می باشد مشتمل بر نیرنجت از نیرنجت انسان نیرنجت

قرن لادراک است منتهی هر کسی را سر یکد که در آرد قمر و دارد و سر یکد که
 بر سر لادراک است منتهی هر کسی را سر یکد که در آرد قمر و دارد و سر یکد که
 شهر مدیج در بنو عمر و از آنجا که اکثر النعم مشغول است و فراموش و از آنجا که
 فم و در لادراک است منتهی هر کسی را سر یکد که در آرد قمر و دارد و سر یکد که
 کسی است که ظاهر یکد که در آرد قمر و دارد و سر یکد که در آرد قمر و دارد و سر یکد که
 که ما هر است در صفت بنا و عمارت مشغول است و سر یکد که در آرد قمر و دارد و سر یکد که
 و لا محصرت و انسان فراموش است از حیوانات بسیار از صنایع را چنانچه
 از مفاخر فراموش است صفت طاعت سفینه و شاد و در فراموش است از مفاخر
 طوری که میفرماید ما هر صفت حقیقه را و همچنین صنایع غیر از و در از حیوانات را
 گرفته اند چنانکه دانسته اند که مشک طامش نافع است برای جراحات در زیر
 زیرا که هرگاه جراح بر بر عارض شود میگوید که سر آن نبات و میخورد از آن
 طعم میجو جراحات و همچنین دانسته اند که صنایع را از اینجای از برای جراحات از آنجا
 بجای آنکه که در نزد در زستان بسبب طول کشش در زیر زمین در طبیعت پس هرگاه
 فصد بر سر آمد و میفرماید که سر نبات را از اینجای و میمالد از اینجای جراحات
 تا کنده میجو چهارم را و میگوید که بصارت از و همچنین است بنوع لطیف

و همچنین

و همچنین دانسته اند که صفت سیسالیوس را که نافع است بجهت ستم از گران که
 میخورد آن را فاعرا پس هرگاه بهمان میگوید در جوف آن ستم فصد میگوید
 سیسالیوس پس میخورد از آن دفع ستم از خود میکند آن و همچنین است که بگوید
 که هرگاه برسد با آنها چیزی ستم فصد میکند بسبب جرب الفار و میخورد از آن نافع
 سمیت میگوید و نیز هرگاه عارض شود در یک چشم آن در میآید بسبب بعضی از
 فادر در پس میخورد از آن موضع درم را تا میفرماید و صحت میباید و هرگاه در
 کرد و خوش و متعادل کرد و عودش احساس میکند از فقر بدنش پس فصد میکند
 خود را از دندانها عود پس با بر میخورد و در طرف میگوید و فقر از آن **مقاله**
 در بیان اساس طب که میگوید آن شهر بر صفت فصد و اساس است
 بدانکه لایح بر سر جودت **اساس اول** در صفت علم طب و طریقه ایشان
 بخوبی که گوشت فصد از این **اساس دوم** در صفت اسباب امراض بخوبی
 مذکور و حال **اساس سیم** در صفت خواص سندیات و غیره و طریق تحلیل
 و تفریق آنها در صفت ترکیب بدن انسان و قوتها آن بدانکه در این
 سه قوه است **اول** قوه طبیعیه و مختار آن کبد است که بان قوتند و تمیز بدن
 کند و این قوه از مایع است که اوقات حیوان و موجب نموان است

دوم قوه حیوانیه است که مختار بدن است و بان حیاة بدن است و نیز آنکه کبریت
 اصابت **سیم** قوه فطریه است که مختار آن دماغ و از آنست حس و حرکت و در
 ظاهر و باطن و آن از زیرین اصابت و روحان است و بدانکه از برای انسان
 جسم است جمیع هر که مرکب از عناصر در بدن است که بان کشت و خون و باطن و جری
 بدن باشد و جسم فخر ظاهر هر بر جرح باطن و در جسم تا نیز طبیعت است که آن
 مبتدیانست و الهامات است و آن مناسب اجسام عالی است و جمیع
 مناسب است در جسم ظاهر که در آن میجو انسان و کل قوا هر سر سوم کن طهر را
 بجسم و باطن را بنفس و مابین هر دو واسطه تالیف دهنده میان هر دو است که آن
 روح است و نیز روح مشرک است و نفس را در طهر کردن افعال آن و رسانیدن
 حیاة بسو جمیع بدن و بدانکه اخلاط بدن نزد انجم است و هر دو است که یک
 خفایات در نسبت که بعضی فادمند و بعضی غلبه و بر بعضی غلبه است و نیز
 کبریت و بر بعضی طهر و در ترکیب نیز سیم چنانکه طبع آن عارض میگوید و اولی
 و نیز فادمند در ترکیب نیز شیار و اعمانند نزد انجم طهرات نگویند هر دو
فصل دوم از مفاخر و دوم از مفاخر اول در بیان اسباب امراض و بیان فصل
 ظاهر میجو مراد ایشان و اساس نه سبب ایشان بدانکه هرگاه صبر جمیع شیار

در از

در نزد ایشان نیز سیم که در بیش و کبریت و طبع باشد مناسب است که اصول امراض
 نیز در نزد ایشان سیم چنانچه باشد تا مطابق گردد با قوا و است که متوجع میجو
 امراض بسبب عوارض چند از ترکیب و تغییر و تفریق و تحلیل و انفعال و زیاده
 بعضی بعضی و غلبه بعضی بر بعضی یا زیاده یکا در کیت بسبب کثرت استعمال اغذیه
 موافقه و غیر موافقه و بسیار دیگر که آسانا که موزون است در حرکت امراض و در
 حیات در زمان مین مثل لافاب و ماه و ستار و دیگر و چنانچه ترکیب میباید از
 سه صفت انواع نباتات و حیوانات و معادن همچنین فادمند و ترکیب میباید با
 مختلف است انواع امراض مختلفه و هرگاه نیز منقرض است بدانکه نیز امراض نیز
 قسم است کبریت و زینقه و طبع پس هرگاه عارض شود کبریت و عوارض غریبه
 و شدت و غلبه میکند عوارض بر بدن و باغ مختلف پس موجب حیات و اولی
 فخریه و بعضی امراض جدیه و غیر میجو و نیز هرگاه عارض شود بر او عوارض
 طبع دهنده و صود میکند از مایع و نیز میگوید نیز فادمند پس موجب تولید انواع
 فاذل و سکه و فاعلی و هر چه شیار و انما باشد میگوید پس عارض شود عوارض قوت
 که صود با غلبه کند و فادمند از آن امراض را غلبه میجو و شیار فادمند و مایه
 و صبح و غیره و کل عارض شود بر او تحلیل پس هرگاه فادمند و شیار

طریقه متولد می شود از آن اوجاع خاصه و تقریر و سرد از طریق در صلاح عبارت است
از دردی که اطفال قلیه و کلیه بطنیه و سوداویه باشد اما امراض عارضه از طریق
پس بسیار است و زیاده از اجزاء و بیشتر امراض مزمنه از طریق است و می باشد
قسم یا اینست که با علت است رطوبت مخمر شو پس عارض می شود اسهال و سستی
و غیره از امراض سیلانیه و رطوبیه یا بطریق احراق است پس عارض می شود
این عکس و جوب و قوبا و قروح و ردیه و سرطان و کسور و لو ط غیر طالع و حمله کجی
بیشتر آنست که در اطفال و امثال اینها و با بطریق انفعال پس عارض می شود
تالیف و ثلثات و عقد و عقد و خازیر و سقور و سس بین حمله و قافیه یا
تخلیه و راه حمله و باز سس حمله و نرم صلب است سودا در باطن کفر مانده آن
سودا در حقیقت باشد از اسقور و سس فاضل می ماند و کفر سودا در مرکب باطنی باشد
غیر فاضل می ماند و با این طریق تجربه است پس عارض می شود از آن عوارض می شود
بشر و تعلق بخماران و میان انگشتان و منبر اینها زیرا که با اینجای که بکرت
قلیه است که عارض می شود از آن قمر عرقیه **فصل سیم** از عارضه دوم از هر اول
در بیان کیفیت عروض امراض و منفرطه که سر سیم است در نزد ایشان بطریقه
بدانکه هر چه که خورده و آشامیده می شود و منضم می شود زرمده و بعد از آن منضم

می شود

می شود بعد از آنکه از آن چیز که صلیح باشد بر تغذیه و حفظ بدن انسان
و فضل غذا منقسم می شود به قسم زین و کبریت و طبع و طبع را دفع می کنند
از طریق بول و زین را از مسامات و کبریت را از اسما و بدانکه در هر فرد
و نوسید می باشد از برای دردی و ملیه و طینیه و رطوبیه و رنجیه و این
چیزها هستند ضد تحت بجهت آنکه بر تغذیه بدن صالح نیستند بدانکه سده است
تغذیه و تحمیل را خوار غذا است مثلاً کت کیمیا پس هرگاه سده قور باشد قوه
متمیزه نیز قور باشد منفع می سازد و غذا را بر اسرار اعضا به در حال که فاضل از فضل
باشد و هرگاه سده ضعیف قوه متمیزه غیر کامله التیم باشد نیز فاضل فاسده را
کما هر چه جدا می شود که منفع می سازد و بعد از اسرار اعضا فاضل غیر صالح را برای
تغذیه و آن منضم شده را منفع می سازد و بر اسرار اعضا و از آن سبب که منضم
می سازد و در اینجا منضم دوم جدا می کند صالح و فاسد را و فاسد دوم پس آنکه
آن با قوه باشد صالح قور یا بنوعی بر تغذیه جمیع اعضا و هر چه غیر صالح باشد
منفع می سازد و سبب کرده و از کرده باشد بطریق بول و کوه قوه متمیزه در کبر
ضعیف باشد منفع می سازد و سبب بول را عادت مصوب یا بضرر اعضا و فاضل
و کوه که از این اعضا فاضل ضعیف باشد و طریقه منضم صاحب غذا می شود

و از آن منفع می شود پس هرگاه منضم با عارضه چنانکه غلبه کرده از زینیه
و کبریتیه و باطنیه و صحنه از زین امراض مختلفه می شود که در کوه **فصل چهارم**
در کتاب خود که مرسوم کرده بر غیای آنکه طریقه متولد می شود در بدن از تغذیه و غیره
چنانکه ذکر کردیم که است که متولد می شود از هر فطرت از پدر و مادر و گاه هست
بسبب تولد طریقه اعضا منضم دفع نقصان می پذیرد چنانچه ذکر کردیم تولید می باید
از نوع امراض و جمیع مقتضیات ادراک کرده اند این منضم را و این سبب است که عارض
شده اند از مصالح این امراض و آنرا که سبب نداند تدبیر هر چه که سبب است نه از مصالح
می تواند مصالح این امراض که متولد از طریق مذکور است و بدانکه طریقه بر چهار نوع است
چنانچه غایب چهار گانه اند بر آنکه غذا از آن چیز است که سبب یافته شده از مصالح
از مصالح اول طریقه است که از این نباتات از حیثیت **دوم** طریقه است که از این نباتات
و هر چه متولد می شود از آن ماهیها و سرطانات و اصداف ستم طریقه است که متولد
از کوه حیوانات و طریقه **چهارم** طریقه است که از هر استنشاق می شود
و هرگاه مصاحب و رفیق آن ملو نباتات رودیه و اودیه کبریتیه و از این قسم که
تولد می باید امراض و باء و طاعون و حمیات رودیه سبب است که سبب نداند مصالح
قادر بر علاج این امراض نخواهد بود و انواع طریقه است در قاروره و مخفی

و کوه

خواهد بود که هر که از کوه باشد صنعت تحمیل و تغذیه را پس البته خواهد داشت که
کدام نوع از طریق است هر است و کدام صمد از اصول ثلثه که زین و کبریت و طبع
باشد بر آن غالب است و اتباع جالینوس چنین ندانسته اند نیز می دانسته اند که
امراض متولد می شود از صفرا و سودا و بلغم و خون و طریقه سبب از ایشان
اطلاق می شود بر این اطفال از بد و در اینجای که کوه است که از هر مرض است نه از
صفرا و سودا و بلغم و خون و کوه که ندانند حقیقت چیز را که مرض از آن پیدا
چگونه می باید تولد کند که با آنکه علاج مرض قطع سبب است و بدانکه در طریقه
مذکور یافت می شود چنانکه سبب اعضا باشد از غذا و عوارض انسان و عوارض
و قمر است در عالم که تغذیه می دهد غذا را و جدا می کند چیز را که صالح و مناسب برای
غذائیت باشد از غیرش و سبب صالح را بر اسرار اعضا و طریقه قور که در کوه
جو هر چه در دست کوه باشد با روح عالم کبریت پس هرگاه آلات صحیح و اعضا سالم
باشد تولد می باید غذا را نکند و منضم می شود بر اسرار اعضا و این غیر صالح باشد دفع
می سازد او را بر اسرار مجاری و مصارفش پس در این صورت صحت می رسد
پس هرگاه واقع شود ضللی یا ناقص در تمام اینک تولد می باید بطریقه بسیار و طریقه
و عاقد هر سبب است باطنی یعنی نرسد و سخت می کند هر چه را سبب و روان

معتبر بر ولادت آن است پس همین قسم برابر امراض نیز بحسب صورت تقیبه
 بزرگ و خفیه است مثلاً خفیه و خفیه ریهات پس از آنست که در امراض متواتره
 شمر صرع و بصر و نفوس و بعد از آن تحقیق کفای هر شیوه بعد از هفت سال از ولادت
 یا بعد از چهارده سال از ولادت یا بعد از بیست و شش سال یا بعد از سراسر سال
 و تا بزرگتر میسر امراض حادثه از خود دنیا و آشنایند دنیا سریع الانبات
 و الانبات یعنی زود میرود و زود نمیکند و علاج آن نیز از امراض متواتره
 است و گاه هست که سرعت انبات و بطور مرض بحسب مضر است که
 تخم آن مرض در آنست چنانچه هرگاه نیز زود رسیده باشد خوابه بوسه و لطف و زور
 آنچه شلوار کرده باشد و مثلاً آنچه در بکر باشد نیز سر و لطف و زور است از آنچه در
 باشد و هرگاه مشابه یکدیگر باشد هر مرض و چنانچه آن متابع شود با رات حزن
 و در این شیوه حصول مرض اولاً تا اولاً یعنی تند ریج و کم کم تا اینکه در اثر شو و منتقل
 نکود مثلاً اینکه هرگاه اولاً بر در هر که بهر پس بحسب آن بر وضعی
 قوی تر میرسد و هرگاه ضعف بهر رسید در مضمون آن نقصان میپذیرد
 و هرگاه به مضمون و طبع صالح و کیوس نشد فساد در در اندیشه که به آنجا
 عارض شود رفته رفته زیاده میپذیرد تا میرسد باینکه جمیع اعضا ضعیف

میکند

میکند و در انصورت فساد که در غذا بدیل یا بخندید یا میگوید و در هر یک از
 اعضا که لازم دارند انجاب بدل یا تخم را از غذا انجاب غذا بدبو و خراب
 رسیده غذا از مصلی و صفت بسبب ضعیف که دارد قادر بر اصلاح نیست پس بعد از آن
 که مقدار استسقاء عارض میگوید و هرگاه چند روزی نگذشت که اصلاح و علاج
 آن بخوبی که لایق و مناسب است نتوانست شد پس بهر میگوید با استسقا تا آنکه
 به شکم شود استسقا و میرسد باینکه قادر بر علاج نباشد تا آنکه منتهی شود بیک و دیگر
 نیز مشابهت بهر رسد یعنی غذا بدیل یا تخم را بصورت صفرا و بلغم که تخم آن
 مرض است نشد و بسبب قوه طبیعت یا علاج کافی یا بسبب دیگر از حساب
 اصلاح غذا را یا تخم شد چنانچه بایست به مضمون که مناسب یافت منتقل میگوید
 هیچ آن مرض دوام نمیگیرد و صحت میاید **فصل هفتم** در علاج کفای و اشارت به
 مسالجات بدانکه حق سبحانه و تعالی خلق کرد و هر یک را و کرد و اندر آن شفاعت
 امراض بر آنرا که شرف است بالطن از هر دو و مسالجات آن امراض عاده
 و بارده و صاف میسازد و اصلاح میکند خون را و مقوی تر و دافع سموم
 و مصلح و مبرر قروح و دیست و در امر که قبول علاج نمیکند مگر در کینه باین
 مجرب دیگر در شفا مییابد و امراض که تا دوازده سال مسالجه میپذیرد و دیگر

از اینجه و دایره میزنند و گفته اند اینکه در حفظ بدن طبیعت میکند و میگوید اندر نریج
 نخرافا با عدال و میگوید اندر اوج هر نریج طبیعت تخم و بکر که احران نریج
 و بنامند از این نوع کامر و شمس و در وضع طبیعت و آنست مدهیات برابر هر یک از
 مولدات پس میباشد از اینجه و در هر نوع بحسب آن نوع و نیز شد دل است
 بر این بدن انسان پس از آنست مدهیات جمیع بدن بواسطه شراین و حرکت آن
 و بسبب حس جمیع اعضا است و از آنست تقدیر اعضا بر سلطه کبد و عروق
 پس نوع قدر آن بحسب اختلاف موهبت است پس نوع میسازد بهر نریج و طبیعت و در
 مرض و نریج بحسب شریف علیرا که نریج و مصل بان مکه ضاعت کیمیا پس
 بر آنست که نریج ضاعت لایق است کسی را که یافته باشد ضاعت طب را و دیگر
 جوهر خاص یافت شود هرگز که نریج تا مگر و مگر و مگر و مگر و مگر و مگر و مگر و مگر
 پس نریج بهر یافت شود در لوله و در جان و زنده و انواع قوت و نقره و طلا
 و جمیع نبات و حیوان و در مضر و شراب و کدند و پیدا نمیکند و از نریج که از
 طریق کیمیا و کس که مالک ضاعت کیمیا شده باشد قادر خواهد بود بر آنکه بگرداند
 و نریج غیر موه را میوه دار و قدرت بر آنکه بگرداند و نریج که در سالی که نریج
 بدو بخوبی در سالی چندین بار نریج و قدرت بر آنکه بر آنکه از فاسد

میکند

صالح را و قدرت بر نریج و نریج و بکر و اندین آن مشر آنکه سبب را بکند و با
 سبب نماید و برون از نریج شریف و بکر که مدهیات و نریج و نریج و نریج و نریج
 بر نریج و نریج مشر آنکه مدهیات را طایفه میسازد و با قوت را زنده و قادر خواهد بود
 بر نریج کردن و کم مشر آنکه طایفه از طایفه بسیار کند و قدرت بر علاج جمیع امراض
 و قدرت بر آنکه با هر حال که مدهیات و آنست که آسمانها و زمینها پس برسد به
 محیط عالم و مرکز زمین و اعناق بجا و قدرت بر آنکه میسازد جمیع آنچه در عالم است
 از آنست نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج
 نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج
 کامر و موهوم نریج که مدهیات بر زبان یوانه الیالصفیه نریج که **فصل هشتم**
 در خواص اشیا و موهبت از اشیا را و غلظت و دقت را و در اشیا را و در اشیا را
 و موهبت اشیا و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج
 از آنست جمیع نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج
 بهر نریج نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج
 و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج و نریج
 که مصلح بر اینها می توان شد از اشکال و احوال آنرا که موهبت نریج و نریج و نریج

و بعضی غایت از نیست یا اینکه است در آن منافع چند بر این انسان
 بجهت اینکه عالم کون فساد و انحطاط است و کمترین خلل آن از مشربین جزا و چنانچه
 در حکمت معتزله است که ترک خمر کثیر را بر شکر کثیر است لهذا محتاج است بتفویض
 فساد از نافع و تطبیق غلیظ از رقیق آن و حصول این منافع میسر میگرداند رضاعت
فصل در بیان معرفت درجات حرارت بدانکه درجات نار چهار است
درجه اولی نار حار است که در لنت بمیزان شش و نیمی آن باشد
 یعنی یکجانب از آن نار است و آن عوار است که کمتر است مسائل آن
 باد و **درجه دوم** عوار است از آن است بقلیای بیشتر که لا مس از آن
 منفر شو **درجه سیم** از درجات اربع عوار است محرق است **چهارم** عوار
 نفس نار است و هر یک از این درجات چهار گانه عرض و اثر است شش
 از آنست که عوار چهار مرتبه را گرم میکند و ثانیاً جسم را منجمد میسازد و ثالثاً
 متفوق میسازد و بعضی تغییر نموده اند باینکه گویند درجه اول از عوار است
 بحکم نسبت داده اند و دوم را یکجانب و سیم را بر سر و بار براده حدیث
 محات و چهارم را بغیر آن است و کمتر است فقر اوله باشد و ثانیه را باو
 و استعمال درجات بحسب ماده آن چیز است پس نبات را کفایت میکند

در باره

درجه اولی و ثانی و مثلاً سدن محتاج است سیم چهارم در هر عملی یافت شود
 مراتب چنانچه در **نظیر** اولاً محتاجیت میوه و گرم شود پس بخوش میاید
 پس در میکند و میوزد و پس نرم میکند از آن آتش تا اینکه میسوزد و لون او
 بلون آتش پس میگویم است از او و نیزه که گذاشته میشود نفس آن بر آتش
 بغیر و ساطع اکثر و نظریه است از اینجهت که محیط میشود باو نار بغیر میباشند
 نار آن است و است از اینجهت که هر که است تدبیر آن و نیک آتش بر در آن باشد
 شد آتش شد کران و میگویند از نار مسکوت و از اینجهت نار حار
 یابس و از اینجهت تمام ماریه و از اینجهت ماریه نیز آن چیز باشد است که
 مشهور است و است اصداعات کیمیائیه را نیز آتش را دیگر آن محتاج است
 نیست در اینجا و محققانند که بر کسی که درایت و صداقت در این علم و در
 باشد اینکه بر این اعمال آلات مخصوص است مثلاً از نوع انجمها
 و قرعها و اظلاطه **صفت فرعی** بر این **نظیر** بود و ذات نیز مطعنا
 و معهما و غیاشات بر آتش کردن و عقد و حرق و تکلیس و غیره
 بدانکه جمیع اعمال بر در و است یا تغوی و تحمیر است و یا جمع کردن
 و تجمید و اما تغوی و تحمیر یا تجزیه است یا بسی و یا جرق و یا تکلیس

و یا بتقطیر و یا بتصفین و یا بتخمیر و یا بتصف و یا بتطبیق
 بطریق مشربانیکه بگذرانند در سر کین است نه بجهت تصفین بلکه بر این طبع بطریق
 قاهر و تقطیر و تصفین و جمع و تجمید یا بتفویض و تکلیس و حفظ و درین
 و از اینست ترتیب و طبع بطریق و در اینست اینها همه لازم است کسی را که خواهد
 فیض صفت را بداند و زود باشد که مذکور کنیم هر یک از اینها را در جای خود
فصل ششم در طبع و سخی و در از سخی تصفیر از است لغایت اتم
 بر این است خوب فی هر شوق و تها سخی که کافر در آن است غیر قوتها میگوید
 از است خوب فی هر کرد و بر زد کند و نیز بر این است که آن شود از این
 آن نیزش و بدانکه معدنیات محتاجند بزیاده سخی و هر قدر که بمالند در
 سخی آنها شود و مباد کرد و زیاده میوه قوتش و است از او و نیزه که بگذرانند
 سخی کافر و مباله در آن نیست مثلاً سقونیا و راوند زیرا که هر گاه اینها
 سخی بلوغ نیابند باقی نماند از قوتها را اینها مگر قلیه لغز قوت اینها ضعیف میگردد
 و واجب است از اینکه بمالند در سخی از او و نیزه که بمالند و ضادات و جرات کنده
 کرده شود بر این است که از او و در اعمان محقر تر بود که مستور و جرات بخواند
 و بر زد و در تواند رسید و مباله و سخی در از او و نیزه که خوب کرده شود بر این است

در باره

تدوین شده تواند ماند تا از ضرر خود را ظاهر تواند کرد و فساد را در ماند
 مسخی کنند و از او که در آن علم محض است یا دینیت باشد در آن مسخی
 سخی کنند و در آن مسخی کنند و نوع دیگر است از سخی که از اینها
 بقدر و سخی و صلاح کرد و یا بنظر است سخی اجمار و اکثر و همچنین ادویه
 که بر این صحن و زینت است که بقدر و غضب باید سخی نمود و از اینجهت ادویه
 که براده باید کرد از بر و نیزه بمالند و همچنین است براده کردن از او و نیزه
 عسره سخی مسد که گوییم مشربان است و از او و نیزه را بپزند مثلاً عسره سخی
فصل هفتم در بیان حل اما صبر ساید کردن چیزها است که مسقطه و جاست
 مشربان و نبات و از اینجهت پس از اینجهت چیزها که باقی است
 باید صبر کردن مشربان و شوم و عکله مشربان و موسیا و غیره
 و از اینجهت چیزها که کسر باید کرد با صبر از مایات مشربان که باقی است
 با آب و مقصر را با آب کند تا در امثال اینها و صبر سدن است باقی است
 تدبیر نیزه را با و ما از اینجهت در سکر تا مرتبه مقطر و غایت مطاب
 حرقه تقیه و تصفیه صکر کرده شده است از اینجهت محتاج بآن است
 و بهر علت مخرج شدن آنست نیزش دست نوع از صکر که مباد

[illegible]

و با قاعده اندر نشسته قاضیه آن و محتاج الیه است شریایه در اعمال طب باین و بیابان
ازین بریان کردن برود و بر تائید آن هرگز نباید با چوبه زرسغال **اما طایفه ای** **احمر**
و این تکلیف شریایه است یا فاکتور کردن آن با آتش اینجا نگه میسازند و اینها
در شمع گوشت و طوطی و غیره و اینجاست که شریایه را نیز و عید است و اینها
بر وجهی که اندک یا در امتناع بسوزانند یا با چوبه دیگر که معین شود بر حق آن شد
سوفت منس با کبریت **اما انگلیس** پس تحقیق که عید است و این در صد نبات را
لینکه آسان شود و در امتزاج آن با غیرش یا با رانیک کسب قدرت کند و این
و در اندک آتش در اینجا با آتش بالقوه است یا آتش بالفعل را آتش بالقوه
پس آن تکلیف است به نیز ذهاب و در و اع لطیف و بعضی را با بغض محو میزد
و بعضی را با احتیاج است با ضام با چوبه دیگر که معین شود بر حق آن چنانچه
مذکور خواهد شد **اما انگلیس طلا** یا غیر این است که بکند یک جزو طلا
و دیگر جزو از یمون که بمنسک برسد باشد و شش جزو از زینق و
جزو کبریت و مخلوط کند بعد را بر آتش تا آنکه بسوزد و کبریت و پس زینق
پس بکند طلا فاکتور شکی و گاه است که بغیر از یمون و تکلیف میکند
اما تکلیف نقره باین طریق است که بسازند از آن صفای بسیار تا آنکه

[illegible]

عقد میکنند نیز دستور و قدر میارند همچن چندین مرتبه و هر چه در هر قدر که
زیاده شود عقد کنند بهتر خواهد بود **اما اتحاد صدقه** یا پس سخن میماند
بناصف آن از کربت و اوراق میکنند و بطریق مضمون از آن **و جده**
در بیان اوراق که میباش از آن کش بالقوه بدو که هر چه خرقی بهتر است از خرق
اول و بیشتر مستحکم است و آن میباش از کربا که گرم نیز تر اربا و اوراق
لطیفه و میانه از از این تکلیف یا آب حار را سر سر یا قوس نیز است
و ثابت و نیز اربا حار و اوراق را انواع بسیار است شد از الفاظه
و ما از از این و روح الملع و روح الزاج و صاعده غیر نیز که صند و ما که
مقط نیز کرد که دستور از هر یک نوشته خواهد شد و بداند که آب که گفته
کنند معطر کنند و آرد که که معطر کنند معطر خواهند کرد **اما طریقی**
نقطه پس باید تعظیم کرد و باقر و باغی و بوارت حاره و حمام خشک نیز
ماریه یا رب که گرم پس اول چن که بر آید از آن رطوبت خواهد بود پس میزند
در او پس تصفیه و تعظیم کنند و نیز در آن فایده است و هر قدر که کوار
نقطه کنند معطر منور را قو خواهد بود پس بفرمودم معطر میارند با طریقی
که برابر هر یک رطوبت را قو از هر یک از از از و طوطی و از هر یک معطر میارند

و نیز قسم را میسازند و ظاهر و نوع دیگر است که قطعه میسازند باصفی لطیف که در
 رطوبت از رطوبت در رطوبت لطیف میسازند و نیز نوع دیگر است که قطعه میسازند باصفی
 از اینها نوع نوشتن مذکور **آقا دوح طبع** در رطوبت بارود پس با نفع خوب است که
 سخن کنند طبع یا بارود را یا سه شتر آن از کفر محض و قطعه کنند در اطفال طبع
 و این هر دو معنی سازند هیچ مدنی ترا **آقا ماء الفاروق** پس ترکیب آن
 بچند نوع است اما آنچه بالغه ستم میان مردم است که قطعه کنند از رطوبت
 و بارود برابر و در از بارود در اینها شوره طهر است و نیز قهقه و سکنجبین
 میسازند و نوع دیگر است که قطعه کنند جو از رطوبت را یا یک جو از بارود نیز
 و نیز قسم قهقه و انتمون میسازند و ستم در کتب جابر است که قطعه کنند
 رطوبت را با نصف رطوبت بارود یا ربع رطوبت از رطوبت و کیفیت قطعه این را به این
 که بکند آدویه مذکوره را و جو کو ب نیم بکند از رطوبت و قهقه طبع حکمت و بکند
 بالادیه مذکوره بقدر نصف یا ربع آن آدویه مذکوره از رطوبت یا طبع محض بکند
 و بکند از رطوبت بر آتش مد از آنکه شسته و صحر محکم بچرخد که فایده از شسته باشد
 و بکند از رطوبت در آن مخمر کو چاکر از قهقه بعضی بخارها قهقه شکسته نشود و واجب
 که قابل کلال باشد **آقا کوارش** که ما از این نوع است پس آنست که هرگاه

از اینها

زیاده کنند در ماء الفاروق نوشاد و در قطعه کنند خواجده معطر نور بار از این
آقا کتب تکلیف و حل باین آداب حاده است که بکند از رطوبت
 آن سده که مطلوب است حدیاز سکنجبین آن چیزی را که خوانند و بکند از رطوبت
 در شیشه یا ظرف صغیر در برینند بر و در آن از آب حاده یعنی تراب بعد یک
 چهار آن گشت برض بر و در آن بایستد و بکند از رطوبت یا کسر گرم یا حاتم
 یا پس و نیز خواجده بولاسع عملاً پس آن مخمر خواند پس هرگاه از رطوبت
 جدا کردن محلول را از آب حاده قطعه کن بر آن چند قهقه از رطوبت طبع از
 برار اینک جدا شود محلول در اسفند شیشه یا کاسه یا آنکه بکند از رطوبت
 از آب مال حاد پس تحقیق که جدا سکنجبین محلول از رطوبت **آقا مال حاد** که در
 آن است که فرو بر صفی حاد را در عرق کبریت و بکند از رطوبت در مکان نمک
 چند روز پس بکند چیزی که بر در صفی از رطوبت در عرقان بسته و پوشیده شده با
 و بر دارند و باز صفی را همین دستور در عرق کبریت فرو برده در جابجایی
 چند روز بکند از رطوبت یا باز بر صفی مذکور بسته و همین دستور بر آورند
 و بکند از رطوبت یا آنکه بر شیشه نو از آن بقدر که خوانند پس نسبت زعفران
 و طبع و گاه هست که بکند از رطوبت برار هر یک جو از رطوبت براده هست جو از رطوبت

زیست و ملوکند با یکدیگر و سوزاند بر آتش تا آنکه بپزد و نیز و با نفع در
 و واجب است آنکه باشد زیست کمتر از چهار برابر و نه بیشتر از شش برابر
 و گاه هست که بکند زعفران بکند و سکنجبین را با نبطی که بپازند
 صفی حاد و صفی از رطوبت را بر تراب بار حاد که نزدیک آن باشد و صفی
 نشو آن تراب در مکان گرم بچینی که صود کند از آب حاده مذکوره بخار طبع
 بر صفی مذکوره پس بر در آن صفی خواهد شد زعفران بکند و سکنجبین
 پس بر دارند از رطوبت صفی مذکوره بر فوق صفی با پار رطب یا چوب شمشاد
 که نرم و طایم باشد **فصل در بیان تعین و غیره اما تعین در نزد این طایفه**
 فلفله است و نامیده اند بعضی دیگر این طریقی را تخم و مفهوم میگویند و از طایفه
 نیز فلفله است که انحلال شربت بجلالت و رطوبت پس هرگاه بوده باشد
 این عمل را بر این طریقی میسازند یعنی در تعین و کلویم باشد از رطوبت
 موسوم میگویند و تخم و نیز اقدیم است از تعین بکند هرگاه از رطوبت که قطعه را
 و از رطوبت پس واجب است که مقدم بر این تعین را و طایفه معنی هفت است
 تخم و تعین را از رطوبت که فایده باینکه در تعین بر طرف میثوق است آن چیز یا تخم
 میگوید و جب آن است که فرق است میان تعین طبع و تعین صنایعی

چند

و هر چند که فاعل هر یک از این تعین حرارت خارج غریب است پس تحقیق در
 تعین طبع میسر است تقریباً به حال و در تعین صنایعی و غیره نیست که تقریباً
 بقدر حر و تفریق و سست ساختن اینجاست بر اینها و در از رطوبت که در
 در از رطوبت و از رطوبت آن برار اینک بر دارند و طایفه ساند قهقه تا از رطوبت
 بغیر یا عانت حرارت خارج غریب چنانچه میگوید و میسر است از رطوبت
 و غیره از شش بسیار زدن و قدر زدن تعین و قطعه و کلویم بدون تعین یا تخم
 عمده و دشوار است و کیفیت تعین و تخم مخمر خواجده که هر دو تخم و تعین در
 خاچیت و نیز حرارت خارج مختلف است در قهقه و ضعف و در رطوبت و حد
 و در رطوبت و برست و آنچه معمول و مستعد است در اینها تمام ماریه و تمام
 و تعین با نبطی که مذکور شد سنده است و در نزد ارباب صنعت و آن
 است که بکند از رطوبت در یک بر در آتش و بپوشاند سر ویک را از صفی
 و برینند و بکند صفی مذکور را از سوس یا یکا جیشش کوبیده یا که نرگم
 پس بکند از رطوبت یا کاسه که در آن دواست که از رطوبت آن دارند
 بر در رطوبت مذکوره یا جیشش مذکور پس بکند از رطوبت بر در رطوبت یا سوس
 کلا که موافق آن و مانع نفوذ بخاریه بیرون باشد پس بر افروزند از رطوبت

و مطبوخ کرد در انت و در آنجا چیزیست که دشوار است تقطیر آن یا بسبب نخی
در آن است یا بسبب ثقل آن پس در هیچ صورت صعود نمیکند مگر با آتش تند
نور یا دوشکان قریب باشد که مسافت میان او و آتش کم باشد و نیز می باشد
از مسافت آن آلات تقطیر که بعضی طریقت و بعضی قعر تقطیر که هر مایه با طریقت
بعوض دکان هر طریق نزول با سفر و این طریق نزول با سفر را تنگنای می نامند
و گاه می باشد بر یک طرف و تقطیر بر یک طرف در مایه ارقیه باید و در بارش
تقطیر سه مرتبه اول مباشرت او است بغض آتش و ثانی از نیکو جای تنگنای
و سیکونند و نایج تقطیر بر است و گاه می باشد بگذر آتش آن تقطیر در آب گرم و می کنند
از آن تقطیر مطبوخ را تا تقطیر بغض آتش پس آن نسبت که بگذراند آن تقطیر
بر بغض آتش یا بر مسافت گذر آتش او در ظرف دیگر بر آتش پس آن نسبت که
بگذراند آن تقطیر را از هر آنکه کم باشد و مطبق کنند بکهر حرکت و بگذراند بر
حلقه از آهن که سه پایه هشت باشد پس شد کنند میان با هیاء را بکهر حرکت
و پایه را گذراند در هر موضع از هر ظرف سه پایه سفید بر آتش انباشت آتش
و پیشتر استمال با طریقت و هر گاه اراد کردیم استخراج آبهار حاده یعنی
تیز ابارا مشرب تیزاب فاروق و ما را از زمین و گاه است که بر میارند و دیگرند

طبع النصارى

از آبها را با مایه الرقیه و گاه است که قطعه نماید لبها حشایش طب را بقصر
و انقباض کشنده و تسهیل است میان مردم و دریم از قسام اول قطعه نمائیم
خسک است و نلیج میباشد بر بعض حشایش که سهر باشد صعود و قطعه
و نوزاد قطعه میست است که بگذراند آلت قطعه را بر خاکستر گرم یا رب سیم یا رب
حدید گرم و نرم و تندر و دوات آتش باید که باشد موافق استعدا در چنگ
قطعه میکند بر اسود و نیروقه و ضعف آتش موافق حال مظهره باشد
سستم قطعه را طب است بجامد مایه یا بجامد طب یا قطعه بیک جانب از
سیکونید قطعه مایه و می باشد قطعه را بر آب یا رب سیم و آلا نیکو سهر
میکنند در اینجا نصف قرص است و مایه الرقیه است و آلا نیکو سهر است بغم
برغم نیز در بر دهن و می باشد مباشرت بغض آتش یا تطویر که بگذراند
آلت را بر براده حدید یا رب سیم یا رب سیم و قطعه نزل یا سهر را شکر
و نیز مباشرت بر از چنانکه میماند باشد صعودش مثل بعض روغن چنانکه در
کندم در دهن کشیده و غیره پس گاه مباشرت آتش است بنف یا رب سیم
گرم و غیره و بعضی نیز را نکر از قطعه باید که چندین دفعه بر آری نیکو بطرف شود
از آن از بر غریب تا آنکه جدا شود و در از آن تا طویل ساختن هر حکمت

براشته و در آلات منوره بجهت استحکام و برابری آب آوردن آلات
برتنه و کوکب را آتش با مینویست که بکینه از حرصاف کوزه که آن خالص
و ده جزو از خاک سخته و دو جزو زبر و آب سرخ و از خشت کاهدی بسحق کچو
و از سوریز و دو جزو و غیر کند از خون میش و خوب بکوبد تا ببرد صفت
که حکمت دیگر بکینه نیت کاهدی و آتش محوق و طین و بولون که بمغ خاک
راست خالص باشد از هر یک جزو و غیر کنند همه را بسفید و تخم مرغ **صفت یک**
حکمت دیگر بکینه از آتش محوق و شیشه محوق از هر یک چهار جزو و طین برآ
و دوازده جزو و غیر کنند همه را بسفید و تخم مرغ و سوریز بقدر کفاف وافر کنند و کاه
است که از خاک میکنند زفت و بید و موم بقدر کفایت برآر آنکه نترکند
در یاده نشو و کیک از ساقین در پنج کاه شرط است که خوب برسانند **فصل**
در کیفیت تصعید بدانکه تصعید قطیر با سب است اینجا که قطیر تصعید رطب است
و جابر گفته است که تصعید قطیر جز با سب است که قایم شود باشد و غایت
و انتم را سب از تصعید جدا کردن لطیف است از ضبط از رطوبت یا تغییر دادن از
چیز که تصعید او سب است یا اینکه الکساب حدت کند چنانکه می باشد در
زئوق و اما آنکه تصعید پس میاید که بوده باشد در کوتا هر و بلند می

محب چو که تصدیق آن مطلوب است چنانچه تصدیقش یا عدم تصدیقش آن را
باید برابر آنکه در آنش بیشتر تواند رسد و در شیا و سوا تصدیق و دلالت
بودن آن مطلوب است چنانکه آنش تصدیق باید بسیار قوی باشد و شش طاقت
بران خواهد داشت پس آنست تغییر شش از کفر قیاس یا شش را کفر
باشد و بعضی ادویه گاه است که بحد تصدیق یا در برابر غلبه داشتن و در اوج
اجاز از ریشته آن پس تصدیق میابد اجاز از ریشته آن نیز مصاحت در اوج
پس همچنین است و گاه بر جمیع مثنوایک محمول سازد نیز بر اجاز از ریشته آنست
یا بر این نیز در حکم تصدیق است لیکن بر ریشته آنکه فکر کنند انچه را با سایر
تا آنکه استرعی باید باین یا مفرج سازد و در اوج لطیف و یا بحر مظهر
چنانچه محمول میارند بر جان و لوازم و بعد از آنکه هر کدند تصدیق بر آن
در طریقی پس محمول جدا شود از آب بطریق تیشین در اسفوف در حاکم
مقتضی شده و طریقی میسند نیز بر آنکه در ریشته پس این نیز را هرگاه
بگذرانند در آب که مقتضی شود در آن آنهم نامحکم کرد و در آن بر سیکرد باز نه
نیز ریشته بر نوبت باز زنده میشود مثل اول و لیکن بجهت آنست که در طریقی باطل
مسازد و غریب میاید مسایه حاده را پس میگرد زریق بسور و صغیر بر آنکه

مياه حاده تاثير نيكند در آن تاثير بالغ تاثير كره دور سازد از نرسيدن آن
 بفايت بديد نيز انيكه تيزاب را در زيبى القدر اثر نرسيد زيبى را از صورت
 اصلى خود حرر سازد و بر تبه كه باز بصورت اصلى خود نغيزد انديگر است **فصل**
 در كيفيت عقد اما عقد تجيد ساير است و منع آن در سيلان نيز انيكه چركه
 سايم و جار بر آب است بسته شود و آن جار نكرود و نيز منوع بقاء كردن طوطى كه
 باعث جويان و سيلان است شير انيكه سر نندنگ محلول را تا منجمد بسته
 كردد و بدستور زجاج و طوطى را پس ميكند از نرسيدن محلول نيز چركه بقاء انيكه
 طبع داده شد بآتش معتدل قطعه از چوبه شير را و نيز بر انيكه بسته كردد
 چركه كه منتر شده بر آن چوب شير انيكه ميكند شكر را نبات و لبنه ميكند و در شير
 چوب بديد و غيره و گاه هست كه بجهت نماند اشيا را بآتش قور بر انيكه
 رطوبت آن با فكر و گاه هست كه تخفيف معتدل بر انيكه بقاء مانده در آن
 قديم بطريق چاي نيز نرسيدن تميزا **فصل** در بيان حفظ و ترتيب اشيا و اقطار
 دياشد بگذر استن كهها و افاديه در عصر و شكر بر انيكه بقاء مانده قواى
 آن و لذت كرد و طعم آن و اما ترتيب پس بايد يار بارش كستن و كم شدن
 عدل دورا منور در آن از نرسيدن در شير و پروردن صبر در آب كاستن

بم

و شير آب يار از نرسيدن قوت و مدت دور است شير پروردن با نفا
مقاله چهارم در بيان عمليات نيز قوت قبول و نيز با نفا و اين
 شير است بر چند **فصل اول** در بيان تقطير آبها و در واقع است و بجهت
 دانستى من تقطير را بقول كمال نيز بطريق تقصير پس بدانكه مظهر بر وضع است يا نفا
 يا دهنر و ماكه يا آب فالى است و بارود لطيف و در بارود جسم لطيف است
 سايشا و در دهنر هوا كه سايشا است و آتش ناسيده و گفته ميشود بجهت غالب نبي
 انيكه هر گاه مايت آن غالب باشد در بارود و هر گاه غالب باشد بر
 روحانيت ميانند از بارود پس بر انيكه كه ميكند كبريت و در بارود و بارود
 دينايم كبريت روح البارود و همچنين است با شيراب و بدانكه صبر شيراب
 معدن و نبات و حيوان يافت ميشود در ان نيز هر ثلاثه كه عبارت از ما
 و دهنر و روح باشد و بدانكه بعد از كردن و دهنر از ما و سهر است اما بعد از
 روح از ما و سهر است بجهت كبريت تقطير و تجربه رسيده كه از نكر
 تقطير كبريت و طوطى را شيراب شلانيم در دم روح بر آورده و شير انيكه روح زجاج
 محتاج بغير تقطير است بجهت كبريت و نرسيدن از ان دفع خود اما در معدنات پس
 و دهنر نيك است و ميانند دهنر هر گاه از نرسيدن در ان غالب باشد

اكتافيت استخراج از اوج پس است كه بگيرد ان آب مظهر را تقطير
 كنند و در انيكه تميز يا چند مرتبه بآتش معتدل انرا حرر بر انيكه ما و بارود
 مساعد نشود و بهترين طرق استخراج ان بآتش است كه مرسوم است با نفا
 مثال نيز در استخراج روح الورده نيز است كه بگيرد از ورده بغير انيكه
 و لازم است كه نبات كرفن آن كه بگيرد از بارود و نبات تر شده با
 و بسايند آنرا و بگيرد از نرسيدن در ظرف خنك يا چيز و آن ظرف را بگيرد از نرسيدن
 كرم مدت يكماه يا بيشتر تا انيكه ظاهر شود رايحه شيراب نيز حمره و ترش شود
 و بوير شيراب از ان ظاهر گردد پس تقطير كنند بجهت ما و بارود يا ميانند و مراد
 از ميانند قوت است كه شيراب ميانند است و باز در كنند تقطير كرده شده را
 بر نيز جديد از ورده نيز همان عرق كه كشيده اند بار بركه كشيده نيز حمره و ترش
 مير كهها را انيكه سائيد در ظرف نيز در مكان گرم نيكه مدت يكماه يا بيشتر
 نگاه داشته تا نيز حمره و ترش در ان از نرسيدن تقطير نماند پس باز ما و بارود
 بر قدر ديگر از نكر حمره نيز بر ان نرسيدن تقطير نماند و باز نيز در دستور مظهر نيز
 بر راض مجده دستمظهر حمره كرده تقطير نماند تا انكه تمام دور و حمره نيز بر ان تمام
 رسد پس بگيرد از نرسيدن تمام قاطره كبريت نيز حمره را نيز حمره كه در آب كرم

و نرسيدن انكه كبريت نيز انيكه **فصل** در بيان استخراج ميا و كيفيت
 بدانكه اكثر ميا نيز عايت استخراج ميشود از نكره و تميز و در اوراق شاليش طبع
 و شير استخراج از انجا مياست بقطر بجهت ما و بارود يا بقرع و انين مشهور و بر قدر
 نكره كنند تقطير را بر نرسيدن كوفه و در ان مظهر را در آب مظهر و نرسيدن
 آن اوراق را در نرسيدن نكره سرخ كلاب بگشند و باز در همان كلاب كه در نكره
 انداخته كلاب بگشند و بهن دستور نكره در دهنر نماند و بهن دستور و نرسيدن
 كبريت نيك است و نفع و سوسن و فاوليا و ياسمين و غيره و اما تقطير
 شاليش پس ان است كه بگيرد از نرسيدن شاليش كه خواهند و بغير انيكه خواهند و
 كوچك كوچك قطع كنند و بنيسانند در مكان گرم باشد در آب كرم كبريت شاليش
 روز يا بيشتر و مدت نماندن افاديه و اصول بجهت نرسيدن از نرسيدن
 تا نرسيدن است **اكتافيت** عاده قويه الزايج و از نرسيدن و در اوراق بارده
 و بغير انيكه شاليش روز كافي است ليكن در ان ميا حاره و قور از نكره
 زيا و بركشيدان روز نماند نرسيدن و در شاليش و افاديه حاره
 بايد در وقت نماندن بگيرد از نرسيدن و قدر از نرسيدن ميا نرسيدن
 آن باشد نيز نماندن افاديه و نكره كوفه از نرسيدن در ان حمره

اكتافيت

کرده باشند و بریند بر روی نقاشی که از کمر تقطیر می شود و با تقطیر
نمایند پس بکیرند قاطر بر آغور و با زقطر سازند آلت کردن مله ککلی
آن شک باشد آتش ضعیف پس عرق که از آن تقطیر بر آید کف با آتش مشعل
شد پس کار تمام رسیده و ککلی شعله شود باز کمر تقطیر نمایند تا اینکه بتر
استمال رسد بخور که هرگاه طامات آتش کند شعله کرد و از دو از ده
از ما و قطره بر بر آید که جز از روح و از هر چه از روح از حاشی در آید
شد قطره بر و سالوسیا و بونکا و شباهه اینها همین طریقی است
اسخراج روح آفتاب بکیرند از زمین بقدریکه خواهند و کوهک کوهک
قطع کنند و در آب گرم در مکان گرم نه که بگذرانند تا خمیر شود و در صندل
از خمیر شدن آتش که بگذرانند با بوی مشرباب پیدا کند پس تقطیر کنند
بمانند پس علیحدگی کنند و منرا از آب با بنطین که از در آب جمع کنند بعد
سرد شدن پس تقطیر کنند چندین مرتبه با آتش نرم طایم چنانکه مذکور تا اینکه
استمال آتش برسد و نیز روح و نیز روح نافع است جمع هر ارمیده
و دفع طاهر جز **دکبخت اسخراج** کار دنیا و در سوکار دنیا ری
نوشته است و هر دو کار دنیا نام شکام است و نیز نافع است مرجم

عجیب

حیات رده و بانی را بکیرند از کمر دنیا و شکام و باید که ترانه باشد
بقدریکه خواهند و در ظرف مزج کرده پس بریند بر آن قدر از آب گرم
که در آن صحر کرده باشند جز از خمیر بماند و بگذرانند چند روز تا خمیر
بیزانند را بخور آب از آن آید و تقطیر کنند و کمر تقطیر نمایند بطوریکه مذکور
کرده و دانسته تا اینکه استخرج روح آن از تقطیر کرد **دکبخت اسخراج**
روح شراب با طریط که نفع است بکیرند بر هر چه بر طریط از شراب
یکه اوقیه از طریط سفید خام و مخلوط سازند با مجموع نشاء خشت تقطیر
تمام مایه نمایند و کمر تقطیر آن با طریط کنند اواخر اید و کمر تقطیر کنند
تا برسد بنیما مطلب اینها بر شتال آتش کرد **دکبخت اسخراج ادویه**
الطایف بود و طریط استخرج از ادویه سیاه بر روی خورشت که در حاشی
مذکور یکبار باید که گذاشته شود در خمیر بر روی هر یک بر طریط از آن
از طریط بعضی مردم میکنند بعضی طریط را تقطیر میکنند و جدا کنند و نیز
از آب بخور که گذاشته در فستق پس بعد از آن تقطیر کنند تیرا بر آید
مرتبه تا اینکه برسد بنیما و مدعی بر شتال و بر سر آید از هر شانه
جز از این آب که جز از روح و همین منوال است استخرج روح این

حب لهر و کرویا و غیره از آن اینها **دکبخت اسخراج** مایه از آقا و یک
و طریط مشهور در بنیاب مثال آن است که بکیرند از در چوب بکیرند
و بخشانند در هر جز شراب صندل و کمر آب و تقطیر نمایند طریط دیگر است
که بکیرند از در چوب یک بر طریط اوقیه و بخشانند در چوب طریط از ککلی
مدت چهارده روز پس تقطیر کنند و هر قدر کمر تقطیر شود در آخر اید و کمر
تقطیر کنند بطریط که هر یک بر طریط از چوب طریط کرده زیاده بر چاره روز
بگذرانند که خوب خمیر شود بر آید و منرا بر آب مقطر در وقت تقطیر و هرگاه
کنند مقدار طریط را در دنیا زیاده خواهد آمد لیکر قوت آب مقطر صیف می آید
پس بدان نیز و همین دستور است استخرج از آن انخاب و از ادویه
مشک که کو و دین و غیره و مثال آن و دین را بغار سر مویرک عسل و کش
کادلیان گویند و آن دانست از خود کوهک و سبز مایه بسیار و در چوب
رطوبت چسبده است **دکبخت اسخراج** **روح صندل** که نام آن ستر است
و در دین آن بکیرند از صندل و طریط و بگذرانند در دین و در سر بر آن
چسبیده و داخل آن کنند و مشت از در صندل و تقطیر کنند پس
در اول خارج شود روح است پس آتش از آنند کنند پس بر آید و در چوب

عجیب

و منرا از روح بکیرند معلوم شد و همین دستور است استخرج از صندل
و روح آن **دکبخت اسخراج** آن اصل که شام کوزن باشد و نیز نافع است برای
امراض ریه بکیرند از در صندل و کمر آب و بخشانند و براده کنند با سوان
و بخشانند در شراب مدتی و تقطیر نمایند بر سر آید و روح چنانچه دانستی **دکبخت**
ماء الفسل و روح السدر بکیرند از صندل یک بر طریط اوقیه از طریط و بعضی
مردم میکنند بعضی طریط را در چوب عرق و تقطیر نمایند در تمام مایه با آتش مل
معدل پس چوب که اول تقطیر شود آن آست پس بقیه تقطیر شود روح و دین
پس جدا کنند هر یک را و علیحدگی سازند چنانچه دانستی **دکبخت اسخراج**
معدن نبات استخرج کنند روح طریط با بنطین بکیرند از صندل و کمر آب خواهند
و جدا کنند آب و جدا کنند پس صندل و با عرق کنند چندین مرتبه پس بکیرند
ادرا در مکان نمناک با رطوبت بنیر داخل کردن چوب دیگر با بنطین از آب
پس بکیرند بقدر طریط محلول طریط نمناک و کمر تقطیر کنند و در آن محلول بوز
و قصبه خشک کنند پس بگذرانند در مایه از رقبه و تقطیر کنند پس اول
بر سر آید رطوبت مایه پس بکیرند از در صندل و بر سر آید پس بکیرند از در
تا اینکه تقطیر شود روح و بعضی مردم بکیرند از در صندل و در طریط بکیرند

و تقطیر میکند بایر الرقبه و بعضی دیگر داند روح فرو را بر چندین صید یعنی
 بر طبع و کرم و غیره جدا و باز تقطیر میکنند یعنی جز از تقطیر اول برآمده باز بر
 جز دیگر از سر و دیگر جز دیگر صاف کرده مجدداً تقطیر نمایند و هر قدر که بکند
 تقطیر کنند خواهد بود مع آن که در **دستور استخراج روغن صندل** که نافع است بر کما
 عفونت بکند از روح طبع مقدار یک خواهر و با شکر آن در شراب تقطیر کند و بکند
 تقطیر کن تا آنکه بکوبد رسد که از آن سر مشتمل گردد **دستور استخراج روغن صندل**
 بکند که جز از آنکه بوداده و بار و صاف نیز میگوید و مخلوط کنند بقدرت
 برابر جمع هر از سر و تقطیر کنند در مایه الرقبه برابر آنکه صاف شود مایه را
 پس تقطیر کنند تا قاع روح پس تقطیر سازند روح را با شکر آن از شراب
 مصعد و نگاه دارند در شیشه و مقدار شربت نیز چهار قطره است یا پنج قطره
 بر ارض حیات نرمند و **دستور استخراج روغن زاج** بکند از زاج
 مقدار یک خواهر و بسوزانند تا سحر شود پس بماند و بپزند و اضافت کنند
 بقدر نصف آن از جو صوف و تقطیر کنند و باید که مایه صوف و کلان باشد
 و آتش دهند بتدریج پس تقطیر کنند رطوبت مایه را از در طول سرعت
 و بکوبد یا بیشتر متصعد و از آن سر مشتمل کنند در زیر مایه الرقبه پس تند کنند

الزاج

آتش را تقطیر شود روح در مدت هفت ساعت پس هرگاه سرد شد بکشد
 و بکند و تقطیر را بکند از در قعر و تقطیر کنند در جام مایه تا آنکه بر قعر
 آن و تقطیر شود آنچه حاض شده بکوبد است پس هرگاه شروع شود تقطیر
 بداند از آنکه مایه است از مایه است جز در آن پس بکشد آتش را از آن
 و در کند پس بکند از در مایه الرقبه بر کما کرم مایه کرم و تقطیر کنند
 پس چیزی که از آن تقطیر برآمده باشد در مایه صوف و لطیف و این روح است و باید
 در مایه الرقبه که سرخ و خالص همان و غیر و بعضی مردم میگویند از زاج یک
 خواهر و صد میکنند در آب و صاف میکنند و عقد نمایند و بعد متبککند
 حد و عقد میکنند با صاعد شراب و تند میکنند آتش را بتدریج پس بکند
 بر خواهد آمد صاعد شراب است پس فارغ خواهد شد مایه را در آن تقطیر خواهد
 شد روح پس تقطیر کنند مجموع را بعد در جام مایه برابر آنکه صاف شود
 صاعد شراب پس تقطیر کنند بایر الرقبه برابر آنکه صاف شود مایه است که
 شروع شود قاع حاض پس بکشد آتش را از آن و در در چند جز را که
 در مایه الرقبه پس همان است روح و بعضی مردم تند میکنند روح زاج را
 با آنکه میگویند از آن سر مشتمل مقدار سر و بخسباند روح زاج پس منبر رسانند

بکند از زاج مقدار یک خواهر نرم و صلا میگوید تقطیر کنند در مایه الرقبه پس بکند
 آن از آن بسیار سفید رنگ که بر در او هم باشد و غیره بوی پس بکند
 و در از آب با صوف پس نیز مایه است برابر قوع پس تقطیر کنند
 از آن با قاع هر چه است مایه است مایه است تا آنکه بر قعر شود و این صفت است
 سد در واقع صفت از مایه طوطی است و تقطیر کنند بقرق شراب تقطیر
 و در سر که در قعر معزونه تقطیر نمایند پس باز صفت تقطیر کنند خواهد بود و این
 و نیت منفع جمیع مواد **دستور استخراج روغن فوساد** بکند از زاج مقدار
 خواهند و اضافت کنند بر آن مقدار چهار برابر آن از کستر صاف و تقطیر
 بقرق و این بر کستر باریک و نماید آن سنگین و جاع است و هرگاه طلا
 کنند بآن با صاعد شراب روح صفت نیز بقرق آورده و آن داده می شود صفت
 و در ارض برابر صفت و این صفت بر کستر است بکند روح طوطی است و
 و آنکه فور که بکند از زاج مایه است مایه است از زاج مایه است پس مخلوط
 صفت را تقطیر کنند بقرق و این در در آن نگاه دارند تا قاع را بر ارض است
صفت مایه الزبانی الکافوری بکند از زبانی که لویه و از زبانی که
 و در آن نصف لویه و کافوری در مایه است و بکند صفت را بر لویه از مایه است

الزاج

بکند از زاج مقدار یک خواهر نرم و صلا میگوید تقطیر کنند در مایه الرقبه پس بکند
 آن از آن بسیار سفید رنگ که بر در او هم باشد و غیره بوی پس بکند
 و در از آب با صوف پس نیز مایه است برابر قوع پس تقطیر کنند
 از آن با قاع هر چه است مایه است مایه است تا آنکه بر قعر شود و این صفت است
 سد در واقع صفت از مایه طوطی است و تقطیر کنند بقرق شراب تقطیر
 و در سر که در قعر معزونه تقطیر نمایند پس باز صفت تقطیر کنند خواهد بود و این
 و نیت منفع جمیع مواد **دستور استخراج روغن فوساد** بکند از زاج مقدار
 خواهند و اضافت کنند بر آن مقدار چهار برابر آن از کستر صاف و تقطیر
 بقرق و این بر کستر باریک و نماید آن سنگین و جاع است و هرگاه طلا
 کنند بآن با صاعد شراب روح صفت نیز بقرق آورده و آن داده می شود صفت
 و در ارض برابر صفت و این صفت بر کستر است بکند روح طوطی است و
 و آنکه فور که بکند از زاج مایه است مایه است از زاج مایه است پس مخلوط
 صفت را تقطیر کنند بقرق و این در در آن نگاه دارند تا قاع را بر ارض است
صفت مایه الزبانی الکافوری بکند از زبانی که لویه و از زبانی که
 و در آن نصف لویه و کافوری در مایه است و بکند صفت را بر لویه از مایه است

و بخور کنند مدت چهار روز در حمام پس تقطیر کنند با قلع و انیسون و هرگاه
 رو کنند چیزی که تقطیر کرده اند و باز تقطیر کنند خواهد بود **فصل در آدها**
 بدانکه جدا کردن دهن از مایت می باشد با بطریق که بکینند قوطی لعن تنگ
 منقذ و بگذارند در دو با مقطر نور را و تقطیر کنند باز پس بریزند دهن بر روی
 آتش پس بردارند از روی و جمع کنند و بعضی مردم برسد دارند دهن را از آتش
 آتش با قطعه از صوف و بعضی میگذارند روغن و آتش هر دو را بر روی پس
 صاف میکنند آتش از روغن و باقی میماند روغن **طریق استخراج آدها**
حاشا این فیه است که بکینند از شامیش و بزور که در آده کرده اند و استخراج
 او را در هرگاه بهی باشد خشک خواهد بود بهتر و بگذارند هر یک رطوبت شامیش
 و بزور که از بلع و منفرساند آب گرم مدت چهار ده روز پس تقطیر کنند
 و باز اعاده تقطیر نمایند در آلت طویل لعن پس جدا کنند دهن را از آتش
 چنانچه دانسته شد مثال اینجاست که بکینند از باغ خشک مقدار یک طهر و اضاف
 کنند بر آن یک اوقیه و نصف از بلع و منفرساند و بخینند آب گرم در آ
 منجم و فیه که مدت چهار ده روز در مکان گرم پس تقطیر کنند بشانیه پس
 اعاده تقطیر کنند در آلت طویل لعن پس جدا کنند دهن را از روی آتش

طریق

بصرف یا بفرمان و بعضی مردم در عوض فیه تنگ میکنند در طهر و کافور برای
 بزور را اینکه تخم کنند مدت نه روز که گفت **استخراج آدها** **اناف و پیه**
 مشدق فیه و بسیار به چیز بود و غیر اینهاست که بکینند از هر یک که در آتش
 مقدار چهار انگشت بر سر آن باشد و سر بر تان را محکم نموده در سر کین آتش
 تا پانزده روز و فیه کنند پس بر آورده تقطیر کنند در خاکستر یا بر آب آتش
 معدل تا اینکه باقی نماند در آن چیز را از مایت پس تقطیر کنند بلع آب فایز
 از تقطیر رطوبت نیز بطریق عین کشیدن آتش معدل تا اینکه تقطیر شود آتش
 بتنهائ و باقی نماند روغن در اسفند قوطی و بلع دهن بر روی آتش شام و شراب
 خوشبو را از روی تنگ و مقطر بر و جمع حواس ظاهره و باطنی که گفت
استخراج دهن حب العرب که بکینند از حب العرب مقدار یک که خواهند و نیم کوب
 نموده و بخینند آب مدت ده روز در مکان گرم پس تقطیر کنند صاعه
 شراب را با انیسون مشهور بعد از آن بکینند روغن را از آب و بلع دهن بر روی آتش
 که مسکن نفس و وجه قوی است شراب و فایز است نزل را طلاء و شراب و نیم
 قلی از آنرا با بعضی میاه مناسب بر رطوبت فایز و لبراف و ماغ و با انیسون
 و نصف باه که از برودت باشد و فایز است بر رطوبت و تقطیر کنند و فیه

مسدود سازند از چوب مزبور که گفت **استخراج دهن انیسون** که بکینند
 انیسون و در طهر و بخینند در آب گرم با دو اوقیه از بلع
 مدت و تقطیر کنند پس عینده کنند از آن آب دهن را بیاورند از هر یک که در
 انیسون و دو اوقیه از دهن و فایده آن است که کف میکند نوارل و تقطیر
 خالص میکند مسده را از ریاح و فایز است بر رطوبت خاصه و طبعی را
 و داده میشود با مالیم یا بعضی مطبوعات مناسبه و دیگر بحیثیه سال با شکر
 بطریق جوارش همین منوال است **استخراج دهن ذبک** و آن فایز است
 ریاح و دافع عرق البول است و همین طریق است استخراج دهن و از باغ
 و فیه فایز است ضعف باصره و فیه نفس و در آورده و مانند او استخراج
 نماید در میثو با مالیم یا شکر یا چیز دیگر که مناسب علت باشد
طریق استخراج دهن کدو آنست که بکینند از کدو مقدار یک که خواهند و نیم
 در صاعه شراب مدت هشت روز پس تقطیر کنند با اظلاطه و باز رو کنند
 آنچه را که تقطیر کرده اند بر آنچه که تقطیر کرده اند تا اینکه جدا شود و غرض از آن
 طالعین که گفت **استخراج دهن** **داجینی** که بکینند از داجین مقدار یک که خواهند
 و نیم کوفه و بخینند در کلاب مدت چهار ده روز و تقطیر کنند بعد از آن

و در بول و سکن و صحرای و منقریه و صدر است از اظلاطه و فایز
 و دودان و فایز است و تشنج و جرب و خروج غصه سینه و عرق تشنج و تشنج
 و شقاق دست و پا است **طریق کفیت استخراج دهن جود الشرب**
 که بکینند از آن بعد بکینند و نیم کوب نموده بصاعه شراب تقطیر نمایند و بکینند
 روغن از روی آب در حمام ماریه و فیه منجم نوارل میکند مطلقا و منجم نوارل
 آب است بدله از چشم طلاء **طریق تمام مایه نیت** که در یک بر کر آب نیم
 بر او جاق گذاشته و سه پایه از آن بر بلند در وسط و یک گذاشته و شش دورا
 بر آن نصب کنند و آن مقدار آب در و یک بریزند که شبیه چهار انگشت از
 آب بلند باشد در سر و پیش را بر یک نصب نموده بطوریکه وسط آن سر و پیش
 قدر سر و پیش باشد که کردن شیشه بعد چهار انگشت از وسط سر و پیش را
 باشد پس اطراف سر و پیش و منافذ آنرا با اطراف کله شیشه از غیر و پاره
 مضبوط ساخته انبج را بر سر شیشه نصب نموده و شش دورا که آب با شیشه
 بر شیشه آید و بسیار جوش نماید و در پهلوس سر و پیش نیز سر و پیش را که چکان باشد
 که از آن سر و پیش مسدود نموده باشد بر آنرا که هرگاه آب کم شود آب بکینند
 دیگر از آن سر و پیش در و یک بریزند تا آب بخند اول رسد باز از آن سر و پیش

مسدود

جنبش با روغن خرما و طریق **دفعه** بکند از زعفران بقدر یک خوراند
و با صاعه شراب می نموده با زعفران و سبزی و قطعه کنند با مایه الرقیبه پس
میوه اول را بقیه مقلد کرد و روغن و باقیه میماند در ترقیع و استعمال نمایند از
درخت شویبیا برین خنک و استخوانی مرکبند و در اشق را بر این قطعه و همچنین
جاوشیر و مانند اینها از صومعه را لیکن گاه هست که ترک کنند اینها را در سرکه
عوض عرق پس قطعه کنند و نافع است برای رکوش و در بعضی آن **طریق**
جلوب و آن گاه است پر کرده بقدر شکر و بر شاف و بسیار که میماند
که در از رسته و بر کش کوچک تر از باد روغن و مغز و شکر و دیگر در آن غش
و ترنوب ماده آن خوشه تخم دار نمیش از بطن کوچک تر و هر چند و بهم بسته
و مست و بار طوب و ترنوب تر آن بخلاف آن و کوچک و مست
و حج آن و عدد و مست بر بقدر تخم کوچک است و یک صلب و بهم بسته
مشخص حیوانات پس بکند از جلوب بقدر یک خوراند مع سبزی
آن شکر و غیر سازند تا مدت هشت روز و قطعه نمایند پس بر آن از
روغن سفید که رنگ و رخسار را نیکو میکند و آثار را از زهره زایل میسازد
طلا کردن آن و رنگ را جلا میدهد و میوشانند بر این صومعه در هر روز بقیه

و کلام

بکند هم مدت چهار روز و لکه استعمال کنند با چند ستر نافع است بهر چه
اعصاب افضل **دفعه** بکند **اسفنج** اذ **هات** مقدس **نات** اول در میان
کیفیت **اسفنج** و در سرکه بکند از سرکه بکند مقدار یک خوراند
و بخشد در سرکه و خشک سازند و بهین قسم در سرکه هر که در خشک کنند
تا شش دفعه پس بکند از سرکه در سرکه سرد پس بکند از سرکه در سرکه
قطعه کنند آن کبریا در مایه الرقیبه یا افلاطون پس بر آن در اول قطعه
و بعد از آن قطعه کردند و در هر و نیز نافع است سرطان و لکه و غافله را
طلا و هر گاه بکند از سرکه در آن و سب بکند از سرکه در سرکه و بزرگی
و استعمال کنند از صنعت از در اعمال **خوصف** **دفعه** **انتهون**
شکر بکند از زعفران که عبارت باشد از رنگ سره و از شکر
آن و می کشند و قطعه کنند با افلاطون و نیز نافع است جمع ابراف و
و خا بیه را که هر میسازند از آن جگر که نافع است حیات را و میوشانند
اقتیر از در و در هر و نوبه مقدار است جگر از **اصف** **دفعه** **دفعه** بکند از
و در هر و نوبه یک رقیبه و از سرکه بکند از سرکه و در هر و نوبه
و مخلوط نمایند جمع را و حبت بندند و نیز عرق و مسکن ناقص و شکر است

بهر عرق در هر آرد و در زهره و شکر را نافع و دفع میسازد و مسکوب است
سبوس که در ساخته اند از زعفران و روغن سبک که استعمال میکنند بقیه
و بقیه استعمال فرموده در سبوس و نافع بوده **دفعه** **ان** بکند از زعفران
و در هر و نوبه است اوقیه می کشند و جمع را و بکند از در بطن بر آن لیکن
بسوزد که است و خوب نمیکند آتش را تا اینکه نماند چیزی در آن از که است
پس بر آرد از بطن می کشند با قطعه مقلد و قطعه کنند در ترقیع و دفع و نافع است
مقلد و جمع و باقیه مقلد از زعفران و در ترقیع پس مخلوط سازند از باقیه
وزن آن شکر پس بکند در صاعه شراب بقدر یک برود و در سبوس
چهار انگشت با سبوس و قطعه کنند بهر است و هر گاه اضافه کنند بر عرق و
قطعه قلیا از زعفران عرق در هر و نوبه و نافع است و نافع است در سبوس
همان **دفعه** **طریق** **دفعه** بکند از زعفران بقدر یک خوراند و می نموده
بریند بر در آن قطعه مقلد و بکند از آن تا اینکه سرخ شود و نوبه و صاف
نشین کرده پس صاف کنند و بریند بر سرکه مقلد و دیگر و بکند از سرکه
و به و نشین شود با صاف نموده سرکه مقلد دیگر بر در آن بریند و بهین
دستور از زعفران بر آید و باقیه مقلد در آن رنگ و رنگ سرکه میسازد

و کلام

تا تمام رنگ بکند پس قطعه کنند و نافع است در سبوس و نافع است
خرد بر سبوس و باقیه مقلد در ترقیع پس بکند از سرکه در سرکه
چهار روز پس صاف کرده بر در آن و نگاه دارند و نافع است نیز در سبوس
قرو و در سبوس **دفعه** **دفعه** بکند از زعفران بقدر یک خوراند و نافع است
خوراند و بسوزاند در بطن تا اینکه سفید شود و لکه بسوزد تا اینکه سرخ شود
بعدتر پس بریند بر آن صاعه شراب در شیشه و مست کنند سر از است
حکم و بکند از سرکه در سرکه و در زهره روز پس قطعه کنند از آن و
و لکه بکند از سرکه در سرکه و بر آن که قطعه شده و باقیه مقلد و نافع است
پس بکند از سرکه در سرکه و در سبوس و نگاه دارند و نافع است از آن و
چهار سرخ با بعضی میسازد که نافع است با نوبه حیات و در سبوس و هر آن
رغم و صومعه و حبت از زعفران و نافع است و نافع است و نافع است
نوشانند بر این و نافع است و نافع است و نافع است
طریق **اسفنج** و نافع است بکند از سرکه بکند از سرکه در سرکه
کنند با سرکه مقلد پس قطعه کنند از آن سرکه را پس بکند از سرکه
مانده در اسفنج و نافع است و نافع است و نافع است

باشد که رسم بویانه می باشد و غرض از عرق شراب است از اجزای سرد و
 و بگذارد در مکان گرم چند روز پس تقطیر کنند تا اینکه برآید آب و باقی مانده
 اسفند قوی تر غلیظ و همان است و نیز نافع است به جمع امراض را شراب از
 یک قیراط و قیراط طریقی بگویند از عرق طلا مقدار یک خواهند و بکنند
 با آب لیمو یا سرکه مقطر پس تقطیر کنند از آن لیمو و سرکه را چنین کنند چند روز
 و بگذارد در مکان چوبی از مراد در بهر جا بدبو و مقدار شربت آن یک قیراط
 و نافع است از انواع حیوانات عفنه را زیرا که دفع میکند عفونت از طلا را و طبیعت
 میکند عرق را بغیر متعرق است و بنوشند بر اجسام و برص و دانه های رنگ
 و بر آن که متضرر شده باشد از خوردن زینق شراب و طلا و نافع است دفع دیگر
 بکنند از براده طلا مقدار یک خواهند و بکنند در آب زینق و کبریت بخورند
 ذکر یافت در باب بکنند پس بکنند با سرکه مقطر و عقد کنند بر آتش پس بکنند
 کنند دیگر باره با سرکه مقطر و عقد کنند نیز تا اینکه بهین شود بر در آن روغن
 که سفید شود پس بکنند بر آب هر یک یک اوقیه از این روغن یک رطل و یک
 مقطر و غلیظ کنند و بنوشند از آن بر جمع امراض داغیه و فاجریه
 پس تحقیق که این پادشاه بر جمع امراض است و نواید و خواص آن لا اله الا الله

لای

طریقی و غن ذهب بطریق دیگر از صنایع بر آن کس و آن است که بکنند
 یک درم از خاک ورق طلا با چهار درم از دهنم که گرفته باشند از خرقه
 و بکنند تا اینکه خوب منجم شود پس بگذارد در مائه از شیشه و دفن کنند
 در خاکستر گرم که بگویند باشد که در آن مثل گرم زیر بنده است چهار روز پس بگذارد
 و تقطیر کنند از آن روغن را تا اینکه باقی مانده در آن از روغن پس بکنند
 از روغن را باب چندین مرتبه بعد از آن بکنند روغن زرد را و استمال نمایند
 طریقی استخراج روغن بکنند از نوشادر و رطل و از طین خالص چهار رطل
 و تقطیر کنند در اول با آتش خفیف پس تند کنند آتش را تا بهر رطل تقطیر
 کنند و بکنند از این تقطیر شش اوقیه و از فقه سفید و در نیکو که از شیشه کرده
 فقه شش اوقیه از آن که کرده شده یا ورق فقه و در شیشه کرده در مکان
 خایه یا در آفتاب گرم بگذارد تا فقه منجم شود پس بر آن از آن هر کنند و بنوشند
 باب گرم چند مرتبه تا اینکه مژه شود بر آن از آن دفع شود پس منجم کنند در عرق
 شراب پس بگذارد در مکان گرم مدت چهارده روز پس تحقیق که بکنند
 میوه فقه و غلیظ رنج و هرگاه بنوشند از این نافع خواهد بود به جمع امراض داغیه
 بارده را و در اس و در امراض اعصاب و به جمع امراض سدر طلال و کینه

درم رطل و بکنند از فقه سفید چنانچه دانستی مقدار یک خواهد بود و بنوشند
 در سرکه مقطر و بگذارد در مکان عاز پس تحقیق که منجم خواهد شد در آنکه مده
 پس بر آن از آن سرکه مقطر را در حمام ماریه با آتش متدل و باقی مانده
 در اسفند و صنایع این نیز صنایع اول است طریقی استخراج روغن و بکنند
 لودلو و غیره شوق بعد از بکنند و صحنه منجم سازند در سرکه مقطر و بکنند
 و رنگت بر در آن با لیمو و بگذارد در مکان عاز تا منجم شود پس بکنند
 سازند و بر آن رطوبت را از آن در حمام ماریه پس در آب شین
 ساده کرده و بگذارد تا نشین شود و بر آن از روغن بکنند و بکنند
 و بگذارد در آفتاب عقد شود و همچنین چند دفعه بشویند و بگذارد در شیشه
 و باز بشویند و نشین کنند تا اینکه محضت از آن زایل شود پس بگذارد
 در مکان غماک پس آن منجم روغن خواهد شد یا اینکه بکنند در عرق شراب
 پس بر آن از آن عرق را پس باقی خواهد ماند لودلو محلول شده و مقدار
 شربت از یک قیراط است با بعضی از آبهار مناسب و نیز معطر از عصاره
 و نافع شیشه و فانی و در امراض عصب و خش و خفان است و در در میکند
 شیر را در یاد میکند مرزا و نافع است به جمع قروح بواسیر را شراب را شالوده

و این

و بهر طریقی است و غن کجانی و نافع است روغن زرد را به جمع امراض
 مثل سیلان رحم و جریان طث و اقسام زف الدم و نفث الدم و قروح
 و لیکن میوه و صحنه را و تحقیق میکند سیلان و دفع رطل و باقی مانده
 و باقی را قوت میدهد و نافع است در امراض قلب را شش و خفان و غیره
 صفت روغن بکنند از دهنم رطل و از طین خورده ارض لیمو و لیمو
 مقدار شش رطل و از بارود که بهر شوره قمر باشد شش درم و بگذارد
 در قی و از این طریقی لیمو که شده شکم بگذارد بر سر آن این و باید قابله
 کنند باشد و برافروزند در زیر آن آتش بیدج پس تند کنند آتش را
 تا اینکه مقطر شود آب پس تقطیر کنند آن مقطر زرد را در باره بر آنکه خارج شود
 از آن رطوبت مایه و باقی مانده روغن در اسفند قوی و نیز روغن سفید
 هرگاه طلا کنند آن مخصوصا مایه صحنه البکم مذکور خف و بارو غن بایج
 و نیز روغن از عصاره است بر اوج مفاسد و نفوس و عرق لب و بکنند
 میوه بکنند مفاسد را و مقدار شربت آن سه قوطه است بر اوج حیات
 روتیه و در وجع مفاسد و در اوج داغ و فقه و از خواص آن است که ص
 میکند طلا را و استمال میوه این محمول در انواع امراض طریقی بکنند

انست که در کتب معتدل را در معتدل و معتدل کنند پس باز قطعه کنند معتدل را
 و باره برار یکدست است آن برود و باقی ماند دروغ در اسفند قریح و لغت
 در معتدل کردن طلا معین است **طریق دوم** که بیست یکم از کبریت معتدل
 خواهند و در برابر آن از سر سحوق و بگذرانند در مایه الرقیبه و بگذرانند بر
 آتش خفیف متاد و در آنجا بخورند و بکنند نفس کبریت پس قطعه کنند در وقت شب
 روز بلامت بسیار و بردارند معتدل بر را و بفرغ نفع است جمیع امراض بارده
 که از غوث یا غیر غوث باشد و نافع است جمیع حیات غفنه و باقیه غریه
 و ربع و طایفه را و استعمال میشود بر قروح و بواسیر و قروح فم تا کله نشد و نافع است
 امراض صده و کبد و طحال و رحم و مثانه و معاصر را و داده میشود از قریح
 با بعضی ادویه و آبها مناسب آن علت و داده میشود هر روز بر راحیه نایه
 بطبخ و بکلیه و بکلیه از نوبت یک ساعت و برار غیب بطبخ قطره یون شراب
 و برار ربع با غرق لسان الجود و برار طاعون بطبخ فخر با شراب طبع دهند و برار
 در شراب و صاف کنند در صورتیکه کرده باشند در آن طبع از تریات و از
 برار ربع بطبخ بنو کفایا قاتوا نیا صلیب و برار سعال طبع زوفا و برار بطلان
 رشتنا طام با دار فستین و برار و صیحه و قویج با آب بویج و برار و صیحه

بک

کند و دستها با دیر یا با مادله دنیا و برار سده و صیحه طحال بطبخ قریح
 طرف یا با ماد الاصول و برار زخمها از کنگک بمادله آهسته یا با ماد الاصول آنجا
 و برار زخم و دیدان بکرمها سده یا با ماد الفیض یا با ماد الفستین و برار و صیحه
 بطبخ اتخوان و برار عسر البول با شراب و برار نفوس و وجع معاصر بطبخ کافور
 و برار قروح رویه طلا بگذرد و بخوراج میا هر که در اینجا نوشته شده بطهر است که در
 این کتاب مذکور است **طریق دیگر** که در اینجا نوشته شده است که بکرمها از کنگک
 سقش مقدار یک ذره خواهند و بگذرانند در قرحه و بکنند که بر در آن رسیده شود
 مقدار شش انگشت بعضی و دفن کنند در سر کین سب مدت چهار هفته پس از آن
 معتدل کنند در قرحه و اینست تا اینکه جمیع آن معتدل گردد پس معتدل برار را در شیشه
 دفن کنند در بطن نفوس و براد از بطن نفوس در هر جا که مذکور کرده سر کین تازه
 و سب است و هر جا که زخم نفوس نوشته منظور سر کین خشک است مدت چهار
 روز پس بر آورده بپزند و خشک کنند آب از بر و در قرحه کرم با شش بسیار
 پس باقیه قرار دهند و در هر قرحه پس دفن کنند در سر کین خشک است مدت
 روز پس قطعه کنند بقرحه و اینست و بردارند و کفاه و در آن روز و غیر آن پس صاف
 کنند و نیز در مدت سر روز و در آنجا که آن شهر فراید و در آن اول است

طریق دیگر که بکرمها از کبریت یک نیم رطل و از رگه فک نرم باریک آینه میهند
 و از نشاء چهار ادویه و صیحه کنند جمیع را و بنفش سازند در آنجا که محلول کرده باشند
 در آن طبع از ربع پس قطعه کنند با طلا طبع پس مایه الرقیبه و بگذرانند و کفاه دارند
 باقیه ماده نه قرحه را درین استعمال میشود از داخل و خارج یعنی بر برار از سر لایه
 و طلا برار از سر لایه **صفت دهم** که بیست یکم از کبریت معتدل
 کبریت سحوق و دروغ نیم کمان مقدار هر یک برار بطبخ دهند بر آتش تا اینکه
 سرخ شود و دروغ پس قطعه کنند با طلا طبع و بگذرانند با درجه از سر سحوق
 بویج و طریق **دوم** که بیست یکم از ریح را که مایه الرقیبه و بگذرانند و بگذرانند
 معلوم می پرانیده باشند پس قطعه کنند با قرحه و اینست پس قطعه کنند معتدل برار
 با غرق شراب پس برانند غرق را از آن پس باقیه قرار دهند و در آن پس بنفش
 از سر در حیات حقه و باقیه و طاعون و قریح میازد سده در قطع میازد
 عطش را با بعضی از شرابها مناسب **طریق دیگر** که بکرمها از ریح و بگذرانند و بگذرانند
 در قرحه و خارج کنند مایه الرقیبه و بگذرانند و بگذرانند در اسفند قرحه ماده باشد و اینست
 فاک سرخوارده و صیحه کنند آنرا با شش آن آفر و قطعه کنند با طلا طبع و بگذرانند
 کنند در کمر و در کتب با آتش شدید قور که بکرمها از ریح و بگذرانند و بگذرانند

از کنگک

آتش آنرا پس بر آید از یک طر مقدار رسیده پس هر که که محلول کنند معتدل
 اول را که مایه الرقیبه باشد با معتدل آن و قطعه کنند چند تباعد الیم بر سر
 طم آن و بر طرف میشود حوضت آن خواهد بود بر خصوص برار حیات و نافع است
 و صیحه و فایج را و بکرمها سده با آن طبع از ادویه سده قور خواهد بود بر آن
 و بکرمها از طلا طبع را از آن با مطبوعات معتدل اعانت خواهد کرد از ریح سده
طریق دیگر که بیست یکم از ریح را که مایه الرقیبه و بگذرانند و بگذرانند
 مقدار یک ذره خواهند و بگذرانند در قرحه و بگذرانند در مایه الرقیبه و قابل باید که کلان
 کشده باشد و در صدر از کنگک سده زیرا که برار از بدن زور بسیار خواهد
 و بگذرانند بر آتش معتدل و سده کنند آتش را بتدریج تا اینکه بر آید آب و در آن
 و بر گردانند و بگذرانند در قرحه و بگذرانند در قرحه و بگذرانند در قرحه
 از آب پس بر آید از یک طر نیم ادویه و اینست هر قرحه را که از کنگک
 باشد و بکرمها از طلا طبع را از آن در آنجا که بکرمها از طلا طبع را از آنجا که
 سکه کرده و مثانه را **طریق دیگر** که بکرمها از طلا طبع را از آنجا که بکرمها از طلا طبع را از آنجا که
 تر برار از کنگک سده و استعمال آن برار طلا و آثار و نصفه و تخم کنگک
 و ضار است **طریق دیگر** که بکرمها از طلا طبع را از آنجا که بکرمها از طلا طبع را از آنجا که

روز در صاع شراب پس تقطیر کنند با قاطیون و اندک کنند با شکر مثل
 پس بدین می کنند آتش را تا منقطع گردد پس جدا کنند مایه و صاع
 شراب را و بکند روغن را و نیز روغن نافع است بر آتش و روغن و نافع است
 و با هرگاه بپوشد و بدین می سازند ازین بنیز را طریقی دیگر بکند ازین بعد
 خواهمش و اوراق نماید تا رنگه مکتس و سفید شود پس شکر سازند با یکدیگر
 و صاف کنند و باز صاف نمایند پس هر وقت که بخواهند تا به مرتبه پس شکر سازند
 صاع شراب و دفع کنند هر یک پس بدست می رسد روز پس تقطیر کنند از آن
 شراب را پس با قوطی و با ماز روغن در اسفند قوطی پس بپوشد ازین بعد
 برابر از روغن قوطی و با هر چه با بعضی از روغن مناسب و تصفیه شود و بکند
 و طحال می کند و نافع است بر البول و قاع و بدین و نافع نورال است **طریقی دیگر**
دفعی نخاس نخاس که خاص را بقبضه کرد است پس هر گاه باطل و فتر
 و بکند از آن شراب و صاف کن از آن فتر را و بر در آن بریزد و دیگر که در آن
 کرده با شکر قوطی ازین و بکند از آن باز بریزد و با صاف کن و همیشه چنین کن تا رنگه
 باقی نماند از آن از رنگه رتبه چیز پس تقطیر کن این فتر را از آن قوطی
 پس باقی خواهد ماند روغن بر در رتبه قوطی و نیز روغن نافع است قوطی بواسیر

ازین

و زخمها و جرب و اکثر اظلام طریقی استخراجه دفعی بکند از روغن
 آتش هر چه خواهند بقدر حاجت و بشویند با قوطی و با چندین مرتبه تا تمیز شود
 آن است که نماند از سیاه چهره و پس بشویند با آب شیرین و با قوطی پس
 بکند از روغن قوطی و پس بکند از روغن قوطی و با روغن از آب پس بکند از
 در مکان حار تا منقطع شود پس خشک کنند با شکر حقیقی پس تصفیه کنند صاع شراب
 و صاف کنند بجز طریقت بنیز در جگر شک و در دراز در وقت حاجت و نیز نافع است
 هیچ سیلان را می رسد و سطر را و سه مال کبدر و در آن طشت و در آن
 خون بواسیر و رعاف و نفث الدم و نزف الدم و بضر دم می کنند بر او
 حیدر را بماء العاروق بنیز از آب فاروقه و می رسد از آن کبر و خشک نماید
 پس تقطیر نماید محلول بر نور از چندین مرتبه تا رنگه باقی نماند و نیز در اسفند
 آب شده و نافع این شکر نافع سابق است **طریقی استخراجه دفعی** پس
 بکند از روغن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 تصفیه کنند از روغن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 تقطیر کنند با شکر قوطی و با هر چه خواهند از آن قوطی پس شکر و با قوطی
 کنند مقطر بر نور از روغن شراب خواهد بود و نیز روغن نافع است هیچ قوطی

طریقی استخراجه دفعی بکند از روغن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 شوره یا کبریت خوب می کنند و پس از آنکه در بوته یا سفوف آتش پس بشویند
 با آب باران چند مرتبه پس بخیند از روغن شراب مدت چند روز و صاف
 کنند از آن روغن را و پس از آنکه باقی نماند از روغن یا کبریت پس بشویند با
 بخیند از روغن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 پس هر گاه که نفع نکند را بجز طریقت بنیز در مکان کرم یا نمک پس هرگاه
 بنوشند از آن بقدر نصف درم تقطیر می کنند سنگ کرده و شانه را نافع است
 عمر البول را و بهین طریقت است **ادویه** از آنکه با قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 اختیار و انتخاب و نظر کرده نیم از کتاب سترایس و با قوطی که تالیف کرده
 در صنعت طب از قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 و تالیف کرده در صنعت طب کیمیا از کتاب **مختصر** قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 خود را در صنعت طب ساخته بر معالیه پس ایراد کردیم که نظر کنیم از زبان لطیف
 بنیز زبان فرنگی بر زبان عربی را از آنکه عام المنفعه باشد و خصوصاً در صنعت
 موسوم است کیمیا یا سلیقا بنیز کیمیا یا سلیقا **دفعی** و با قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 که منقول است از کتاب فرویوس در صنعت طب کیمیا و ان شکر

و کفر سه مال کنند قوطی از آن و لراض و اعلیه و خارجیه را نافع خواهد بود
 و قوطی که و شانه عسره العلاج را به قوطی که در **طریقی استخراجه دفعی** و با قوطی پس
 بکند از روغن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 یکبار بسیار نرم و بکند از روغن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 تا آنکه آب شود پس خلب خواهد بود و شوره خواهد بود پس با قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 نیز در رتبه شکر روغن پس بکند از روغن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 پس تقطیر کنند محلول بر نور را پس بر قوطی که در روغن و نیز نافع است قوطی عسره
 و لافمال را با بعضی از بطم و با بعضی از قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 سازند با پیس و با بار و غریزیت یا هر چه بخواهند و صلابت قوی را و کوطی
 کنند از او بر موضع مور می رسد از او و نافع است قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 بواسیر و غازی و سرطان را هرگاه طلا کنند با این مناسب است
استخراجه دفعی بکند از روغن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 مقطر پس تقطیر کنند از آن قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس
 بجز طریقت و نیز نافع است قوطی و صلابت را و در باب صاف را در آن
 باب اعتقاد در یاد است حرکتی که اندک که قوطی و با هر چه خواهند و با شکر بپوشد و با قوطی پس

ازین

بر دو حال **معالجه اول** از بروز دوم در معالجات کلیه و آن بیشتر است
فصل اول باید دانست که معالجه بر دو قسم است کلیه و جزیه که از آنکه
 عام المنفعه باشد اما معالجه مختص یک مرض خاص نیست و علاج کلی بمنقطع
 سبب و حصول اصرار مرض است و نیز خطر درست از نیکو نتیجه یعنی
 جدا کردن خلط فاسد از مزاج و تحقیق که دانسته شد بقدر این اینکه بعضی از
 می باشد مورد و بعضی از آنجه نیست که سبب ظاهر عارض شده باشد
 و نیز سبب ظاهر و غیره سبب است و ضرورت که عبارت از است
 هوا و حرکات نفسانی و حرکت و سکون بدن و خواب و بیداری و اگر در
 و استغراق و اقباس باشد و معالجات کلیه بر چند نوع است از آنجه نیست
 که بهر باشد مطلوب از آن حفظ بلسان بطریق و تقویت که بهر حفظ می باشد
 و از آنجه نیست که بهر باشد مطلوب از آن تیز کردن در زنده بقیه از آنجه
 دفع خلط فاسد و نیز از آنجه مرض و جدا کردن ردت از چند متوقع است
 بطریق متعدده پس از آنجه است که بهر باشد یا بقر یا باسما و یا با
 و یا بقر و یا بهر **معالجه اول** و **معالجه دوم** که صریح و مستقیم و غیر
 مفاسد و جدا باشد و جمیع امراض که عارض بدن می شود مشتمل

در این

از این امراض از بعضی سابقه زیر که حق سبحانه و تعالی خلق نموده است مریض را که
 که خلق کرده است و در این از ازلط و گرم خود و تحقیق که خلق کرده است و آن
 بر اجماع امراض دولت و اصرار که کافی باشد در معالجات امراض لیکن
 دانستن دوا و زنده بر اکثر مردم دشوار است بسبب غله که دارد
 لهذا ذکر میکنم در این مختصر آنچه را که سبب باشد دانستن و ملاحظه آن برای
 امراض و بعضی از این معالجات است از آنجه که جزو باشد و نیز علاج است
 که منقطع نیست از اصرار مرض را نیز در غیر مایه او را برسان می کنند و آن
 آن مرض را و دفعات از آن قطع نمایند بغیر اصرار آن را می کنند و آن
 او را و تسکین میدهد و اوجاع از آن مانع می شود زیاد نمودن آن را و آنرا
 دیگر از **معالجات جزیه** علاج با **دو مقوله** **اقتضای دین** و **حفظ**
 و تعلیم کرده است حق سبحانه و تعالی با انسان از لطیف و گرم خود اسرار طبیعت را
 از آنجه عارض می شود از عناصر اربعه با اعتبار زیاد و نقصان و تغییر آن از خلط
 بنسب و تحقیق که احسان کرده است حق تعالی بر ما با آنکه اعلام و تعلیم کرده است ما
 بر خواص او و بهر مخصوصه بصورت دون عضو دیگر پس بر این تعلیم کرده است
 علاج را بر دو قسم پس از آنجه با **اعلام** و **کفایت** و **علاج** جزو و **علاج** کلی

برای صیقل و اسما و در ر و و و تقویت و تسکین و بهر جهت
 و اصلاح هوا و مشروبات و علاج جزو آن علاج اعضا بر سه قسم است و آن
 علاج که مختص بصورت از اعضا نباشد مشروبات و دوا میسر و **یک**
مکتب **الان** **اشباه** که نافع برای دین است و آن چیز است که
 نافع است سکت و صریح را و آنچه نافع امراض چشم و مردم از آن و از آنجه
 ادویه که نافع بر اصرار و قلب و سده و رحم است و از آنجه که نافع
 حیات و دوا است و از آنجه که نافع است بر اوج مفاسد و نقص
 و از آنجه که نافع کلیه و استقامت و از آنجه که نافع در سطر یا
 و سیلان است و از آنجه که چیزیکه زیاد میارزد و بول و مزه و از آنجه که
 که نافع قریح و جراثیم است **فصل دوم** **انضاج و تفحیم** بدانکه امراضی
 عارض می شود از خلط فاسد که قطع کردن اصرار آن حکم نیست بغیر انضاج و
 تفحیم و اصرار آن ثابت و راسخ است و مقصود از انضاج تعدیل و ترمیم
 بر آنکه آن است و نفع آن یا بقر یا باسما و یا بغیر اینها و **آقا**
احمد **فصل** **اصول** **انها** **ثابت** و راسخ نیست مشروبات و نوازل و مایه
 که می شود که محتاج بمنزله بلکه کافی است در آن استغراق و تنقیح چنانچه

لا اله الا الله

برای صیقل و اسما و در ر و و و تقویت و تسکین و بهر جهت
 و اصلاح هوا و مشروبات و علاج جزو آن علاج اعضا بر سه قسم است و آن
 علاج که مختص بصورت از اعضا نباشد مشروبات و دوا میسر و **یک**
مکتب **الان** **اشباه** که نافع برای دین است و آن چیز است که
 نافع است سکت و صریح را و آنچه نافع امراض چشم و مردم از آن و از آنجه
 ادویه که نافع بر اصرار و قلب و سده و رحم است و از آنجه که نافع
 حیات و دوا است و از آنجه که نافع است بر اوج مفاسد و نقص
 و از آنجه که نافع کلیه و استقامت و از آنجه که نافع در سطر یا
 و سیلان است و از آنجه که چیزیکه زیاد میارزد و بول و مزه و از آنجه که
 که نافع قریح و جراثیم است **فصل دوم** **انضاج و تفحیم** بدانکه امراضی
 عارض می شود از خلط فاسد که قطع کردن اصرار آن حکم نیست بغیر انضاج و
 تفحیم و اصرار آن ثابت و راسخ است و مقصود از انضاج تعدیل و ترمیم
 بر آنکه آن است و نفع آن یا بقر یا باسما و یا بغیر اینها و **آقا**
احمد **فصل** **اصول** **انها** **ثابت** و راسخ نیست مشروبات و نوازل و مایه
 که می شود که محتاج بمنزله بلکه کافی است در آن استغراق و تنقیح چنانچه

و منفع و منفع و بد که چنانچه عارض شود از قطیع روح نازج بر سطح طاهر علیاً نیز نمیکند
هرگاه همچنانکه روح نازج بر سطح طاهر جویش می آید همچنان عارض نمیشود بر روح
انسان در وقت ملاقات چیزی که منافی از آن باشد حرکات عارض نمیشود حرکات
صریح و تلویح را بر استعمال نمیشود بر این ارتفاع مواد با هر چه مناسب علت باشد
از زیاده و میاضی و فسادات شایع نیست که بکند در این طاهر از هر یک از اوقات و صفت
در سطح طاهر از سطح زیبی با درجه هر که در این جزو را خرد کرده با هر چه زیاده باشد
کنند و این مقدار که احتیاج میکند صفت کثیر که آنست روز بخوراند و تلویح می آید
و تلویح میدهد و تلویح میکند طاهر را که در بدن انسان عارض شود و تلویح از نجاست
از امراض الارطیه و فوائد تلویط طاهر از هر یک که دفع میکند شقیقه و ترکانه از آن
سد در بالا چه مناسب باشد از زیاده یا با شراب ابیض و بنفشه نندازد
چند روز تقییت میکند حصه کرده و مانند را با آب فطر اسامیون یا با آب
حشیشة الزنجبیل و یا با شراب ابیض و بنفشه نندازد تلویط را بر ضعف کلیه و
و آن با شربت و گرد مقدار سدس در هم و بر اسرد و ما ساریقا و سد
عروق مقدار شش حبه و با ماء الدارچینی و تلویط زیبی در او را میکند عروق را
و هرگاه بنوشند با آب کارو نیان میزگر در لفظ بطور رسم شکافی است

باب الحائض

یا با شراب ابيض و بنوشند بر اثر استقامت بعد ثلث درهم با ماء الصمد یا
شراب راسن و در اخر چمن بکشد هرگاه بنوشند ثلث درهم با ماء
بشراب برنجاصف یا با شراب تنوکا و بنوشند بر اثر رونق حیات با
چرک کیناب آن باشد و کفر مخلوط کنند با دویسمسده غریز که تخریب
و دفع می کند و میکند و نظیر ندارد در امراض طحال و امراض ممواد و
و مقدار شربت زین بر اربع امراض سده در هر است یا شربت
درهم با ماء الصمد هرگاه چه دیگر یافت نشود **فردی طبر** که تفریح می
بکشد و احتمال بر امراض ممواد و دفع می کند و بکشد با سفید نیکو و تغییر
خواهند و بنوشند با آب آمبرو و دفع شوفاک و کثافت و چون آن پس
دهند در آب کوارا فاضل بعد یک ساعت پس بکشد از در مکه
پس منقعه فادخ در آن قطعا نرسد پس بکشد از در آب آن نکه را
با صافه پس دهند مرتبه دیگر و بکشد از در مکه سرد و منقعه شود
پس همین دستور بکشد چند مرتبه تا اینکه منقعه نشود آب چمن را از
پس آنوقت آن آرا بریزند و آن منقعه نبرد را که جمع کرده اند
و منقعه است خشک کرده نگاه دارند پس پس از در شربت که

استعمال میشود بر اثر انفعال مواد و قطع شدن و مقدار شرب از آن نصف
در هر است بآب فاض یا بعضی میاه مناسب و لیغ و در سوره الهی است که
خود در آن نیت و مقصود و قبول میکند طیب است از راه که گفته اند که
خور میکند نفس از آن و سر به میازد و هم از آن و گوشت بخاند از میخ کند هم با آن
از سقمه میاورد بود و در سر کاف و هرگاه بسوزاند و طهر آتایکین میزند
پس لیغ دهند بخوبی که در آن رخ بر سر چند سبب از آن منفعتی که نیست
لیغ از حدت و لیغ مناسب شراب است بر اثر ارض باره و لیغ و قسم
اول بر حیات است پس لیغ و پر شده و در قی وانی بد آن
مقیات بر سه قسم است اتمیونیه و راجیه و فو لیه و لیغ بر اعیان
از اتمیون و لیغ از از راج و لیغ از فو و لیغ از اعیان
قطع اصول از ارض کشا و مبدلش شده باشد **صف زاج لیغ**
بر اثر کشا که از راج مقدار یک خوراند و عطر کنند بآب باران و صف
کنند و عطر کنند و عطر کنند چندین مرتبه پس عطر کنند با الزورد و عطر کنند
و نگاه دارند بر وقت حاجت و لیغ و در سوره و فاض است از آن
و ما غرا که لیغ باشد بد آن از سده **صف زاج جلا** که گفته

رضی اللہ عنہ

اعطای غلیظ است بکنند از اج که طریق آن مذکور شد در باب مده و حکایت
باینست ماله که خارج شده باشد از قطیر پس بگذارند در لث قطیر دو
و بگذارند بر رتش با تعید نشو و بگذارند و بگذارند مقدار هشت روز بغیر
کنند و قطیر نمایند و عهد کنند و باز بدستور مده و عهد و قطیر نمایند تا مدت هشت
روز پس بگویند از لث قطیر را نگاه دارند و شربت آن از سدس دریم
تا ثلث دریم پس بنوشند از آن ثلث دریم با شراب پس خواهد شد در روز
خواهد کرد از قطار از رسیده و بنوشند در عیامت و در امراض مده و نوازل
و طاعون و وجع مفاصل و در دوش و کمر و هرگاه بنوشند از این ثلث دریم
اکام جرات میکند و غیرش نند بنگرد و با الی الرابیع و همچنین با آب خروس پخته
و جویهرن یا با الهم و کسیکه نتواند خورد و گراست کند شرب این را پس بینه
باقی از کفر شکر و بدیند با فضل بر ارقه و دیدن مقدار پنج غبه باینست مقدار
فصل در کفیه بدانکه هر سه را است فسرست یک استخوان زاید و دیم تبدیل
نراز سیم تقویت اعضا **اما** او **دیه** **سه** که در آن سیمت باشد پس
واجب است اعتصاب از آن و مسهر حید بگویند و از افراج آن زاید را
و تقویت دادن و قرار و نیست خواب مسهر یا نیکو فسر یا سیکند یا کفر کنند

卷之四

طریق دیگر که از این معده مقدار کمی مخلوط شود با روح نواح و روح شود و
تصادف تقطیر کنند از آن روح را و سنگ کنند بر آن آتش را تا اینکه مصاعد شود
پس آن مصاعد را به سفید و سفید شکر بلور پس قطع و صبر کرده بر دارند
مصعد بر نور را نگاه دارند پس خواهر به صبر تهنات یا لیز آن از او بیرون
و لیز بسیار است در نزد ارباب صنعت و مقدار شربت از آن و فوائد
شمار اول است **طریق دیگر** در تدبیر زین می مانند لیز بهر را زین که خواهر بکشد
از قیون و زین مصعد از هر یک که طاهر و بسیار صبر را و بکشد از در قیون
و بکشد از در بر صبر و تقطیر کنند تا رسد دل پس معطر خواهد شد به سفید غلیظ
پس هرگاه فاسد شد آن زین بسبب ایستاده شدن قطره از قیون بر
و نیز که می شد آن فکر از آتش خواهد کشود پس هرگز که از آن کشد
از نیک و معطر گردد بعد از وقت تقطیر حذر باید کرد که آتش نزدیک دکان
نرسد بر آن که هرگاه قطره در آن وقت در دکان آتش وقت کند باعث شود
دکان زین خواهد شد و هرگاه در آن وقت که آتش نزدیک آن رسد
البه بسبب اینکه زین آتش بکشد و شیشه خواهد شکست و در ضایع خواهد شد
پس بکشد از در بر و در قیون بر آب گرم پس تهنات خواهد شد در ظرف

بکشد

طریق دیگر که از این معده مقدار کمی مخلوط شود با روح نواح و روح شود و
تصادف تقطیر کنند از آن روح را و سنگ کنند بر آن آتش را تا اینکه مصاعد شود
پس آن مصاعد را به سفید و سفید شکر بلور پس قطع و صبر کرده بر دارند
مصعد بر نور را نگاه دارند پس خواهر به صبر تهنات یا لیز آن از او بیرون
و لیز بسیار است در نزد ارباب صنعت و مقدار شربت از آن و فوائد
شمار اول است **طریق دیگر** در تدبیر زین می مانند لیز بهر را زین که خواهر بکشد
از قیون و زین مصعد از هر یک که طاهر و بسیار صبر را و بکشد از در قیون
و بکشد از در بر صبر و تقطیر کنند تا رسد دل پس معطر خواهد شد به سفید غلیظ
پس هرگاه فاسد شد آن زین بسبب ایستاده شدن قطره از قیون بر
و نیز که می شد آن فکر از آتش خواهد کشود پس هرگز که از آن کشد
از نیک و معطر گردد بعد از وقت تقطیر حذر باید کرد که آتش نزدیک دکان
نرسد بر آن که هرگاه قطره در آن وقت در دکان آتش وقت کند باعث شود
دکان زین خواهد شد و هرگاه در آن وقت که آتش نزدیک آن رسد
البه بسبب اینکه زین آتش بکشد و شیشه خواهد شکست و در ضایع خواهد شد
پس بکشد از در بر و در قیون بر آب گرم پس تهنات خواهد شد در ظرف

فلاک سفید رنگ پس بر پاند از آن لیز آب را در کنند و بشوند بار
دیگر چنین کنند چنانچه مرتبه تا باقی نماند در آن از حدت چهره و خشک کنند
و نگاه دارند و سه مال نمایند در اصحاب از هر دو قیون و بنوشند از آن
چه تا حاجت بکشد شکر یا بنفشه یا بزراب سفید یا بنفشه یا بنفشه یا بنفشه
و واجب است بر کسی که میزند لیز و دارا زین که در آن روز
و بنوشد بر درون و بنفشه یا بنفشه یا بنفشه یا بنفشه یا بنفشه یا بنفشه
صناعت می کنند از لیز خاک سفید مقدار از هر دو و بنفشه یا بنفشه یا بنفشه یا بنفشه
محمول اصل شکر بر او لیز را لوقت در نزد ایشان می مانند و بقیون
و لیز زین ستر زین که خواهر و نافع است جمع از لیز باغ و حیات و جدا
و ستقا و انگشت فرنگ و طاعون را **طریق دیگر** **تقصید** **الکثیر** که در آن
انقیرن مقدار که خواهند حتی نموده بکشد از در آن که ساخته باشند
سفال قوی که بر آتش صبر و نگردد و بکشد از در آتش سطل نیر که
با آتش خفیف صود می کنند و از آتش قوی که بر سطل و مصاعد نمیشود
پس با عدل آتش کنند تا اینکه مصاعد شود **طریق دیگر** که بکشد از در
چاره و از رشت در سبزه و از لیز یک جوز و صحت کنند صحت را

بکشد

و بکشد از در آت تقصید و مصاعد کنند شربت اول و آنچه باقی ماند از تقصید
باز روش و طبع شربت اول حتی کرده نیز تقصید نمایند و نگاه دارند و در وقت
حاجت **طریق دیگر** که بکشد از در لیز و صحت کنند و بارمل مخلوط نموده از
حاجت تقصید کنند که مایه است بکلاف و برشته نگاه دارند و لیز اسهال
تقصید است ندانم حضرت که شمال شود در طبع امراض بکشد از لیز باطل که
منه سازند با شربت از لیز معطر پس بکشد از در جام یا شکر یا بنفشه یا بنفشه
سکه معطر از آن خشک شود و منه سازند نیز باشد از لیز معطر و بر آن از آن
صبر نور را بر ستر اول در جام مایه و نگار لیز که کنند با شربت مرتبه یکیش
از لیز طبع یک نیمه و از انقیرن مصعد که اوقیه و بکشد از در جام را در بوی
در آتش تا اینکه بپزد و آب شود و سر کرده و شربت پس سر کرده بر آتش
خواهر بکشد از در بر پس حتی نموده منه سازند باین رت **صفی این است**
بکشد از لیزان و قیون غلیظ و در قیون و در قیون و در قیون و در قیون
اوقیه زعفران است در هم پس مجموع را سخن نموده بنیاید با مصاعد شربت
و مکان عات تا اینکه بر آید لوز آن لیز قوت و مره و رنگ آن در وقت
وصاف کنند از آن عرق را و منه سازند لیز از لیز و دیگر و بکشد از

در مکان عاریت که برای دل آن دستور صفت کنند از آن عرق را
 و همچنین کنند تا آنکه باقی در قشر ریگ پس بگذارند بر خاکستر گرم غیر از تخم
 صندل و کسر ترنگ مذکور را در اینج باب منور که گرفته اند بعد از سائیدن
 تخم سازند و مدت هر روز زیر خاکستر گرم بگذارند پس عرق را از آن تقطیر
 کنند یا بر خاکستر گرم بگذارند تا عرق ببرد و خشک شود پس بردارند در ظرف
 و در ظرف را مسدود سازند تا هوا از سردی آن از بر آید و از آنکه منجمد
 و این **اشنبول** مدبران عجایب است بنوشند بغیر خوف که نیت در آن عرق
 و غیر نافع است طاعون و حمیات و صرع و انواع مالچولیا و مانی و لرزه را
 که عارض شده باشد از احتراق صفرا و لینا اسهال میکند و قهقرا در
 و جالب عرق است و مقدار شربت آن از نصف جهت تازه جبه
 طریق عمل **اشنبول** **فحلجی** بکند از آن تخم مقدار یک فاونده و می کنند
 با میزان شوره و بگذارند در ظرف ز سفال بر در آتش تا آنکه بسوزد
 و پودر شود پس سر کنند و هرگاه سرد شد بهینه کله صفرا و شفاف
 و سفید شده باشد پس نفی است و خوب است و کله سفید نشد افتد آتش
 کنند تا قطع شود و شول از آن پاکیزند و می کنند و بسوزانند و دارا می بکند

تا آنکه

تا آنکه منقطع شود و آن مسدود از آن و باز سر کنند و بهینه کله صفرا
 یا سفید شده پس تمام است و کله باز بگذارند تا نیت صحت و جوق را تا آنکه
 سفید شود یا سرخ و علامت کامل شدن آن نیت است که هر قلع را از آن
 باشد بر آتش و دکنند و در اینصورت بغیر خوف که جو دنداشت با نیت
 بوده و بگذارند بر در آتش تا آنکه خوب سرخ شود و بگوید و مشد آتش پس بگذارند
 از تخم منور را در پودر و قهقرا خوب سرخ شده باشد سر اول بود خلا را در
 آتش بگذارند تا خوب سرخ شود و مشد آتش بعد از آن از تخم را در آن است
 اندازند پس آب خواهر از تخم و قهقرا آب بخ بر گردانند و بریزند
 بر در رسک زخام هر تا آنکه سرد شود پس ملاحظه کرده بهینه کله صفرا
 باشد و هر شفاف منور زخام و سیاه در آن مطلق نیت تمام است اگر
 سیاه دارد و شفاف نشده و یکبار به باز می کرده و دستور اول
 در آن نموده و غصه داده و کله در در می ناید و در پودر سرخ بر آتش بگذارند
 و آب کنند و بر در زخام بهتر بیزند تا آنکه شفاف صاف و بجا شود
 که مطلقا سود در آن نباشد و بغیر مردم میوزانند از تخم غیر شوره
 و صفر می کنند با آن در اوراق طبع از روش در و بغیر مردم میوزانند

وقت ذوب نمیکند که نیت شدن و بعد از آنکه تمام سوخته باشد بر
 ده در تخم از تخم یک در تخم از بوق اصاعت غیر منور از کله و یک فاونده
 بر در رسک زخام و خوب است و بغیر از تخم منور و قهقرا
 که در اوراق غلطه سفید و اسهال و مقدار شربت از این چهار جهت است
 و واجب است که در اوراق آن را کرده استمال نماید **طریق اصل عمل اشنبول**
 آتش بکند از تخم منور و در پودر و می کنند و تقطیر کنند بر آ
 درین صحت و در تخم از روح زاج خشک کنند نیز دوباره و تقطیر کنند بر آ
 و در تخم از روح زاج دستور خشک کنند نیز بر خاکستر گرم بگذارند و بر آ
 سه مرتبه یا چهار مرتبه پس بکند و در وقت تقطیر صحت کنند و تخم سازند
 یک رطل از صاعد شراب و بگذارند بر آتش نرم تا آنکه بر آید قوت
 مصطک در عرق و صفت کنند بغیر عرق را و بخیانند در آن از تخم خشک
 منور را است روز بعد از آن بر آند از آن عرق را آتش تا آنکه خشک شود
 عرق و بر آید خشک کرده نگاه دارند و مقدار شربت از این جهت است
 و این طریق منور نیت در آن **اصلا صفت اشنبول** بکند از
 زجاج از تخم منور و صحت کرده و تخم سازند در قهقرا و خشک کنند

تا آنکه

تا آنکه بر قهقرا صفت پس بکند از تخم منور و در اوراق و از ترایق جبهه آید
 و زجاج و در آب است و پودر تا ریح و در حان صحت از هر یک هر در تخم
 قهقرا و از این و تخم کثیر خشک از هر یک رطل و در پودر و صحت کنند و ج
 نرم و بخیانند با صندل و بگذارند از آن خوب بعد از بویا و در آن ملاحظه
 بر اوراق طاعون و حمیات و صرع و انواع مالچولیا و مانی و لرزه را
 و الاطاط و مالچولیا و مانی و اسهال و مانی و دافض منور و قهقرا مقدار
 شربت از آن یک جهت است تا جبهه فادان **اشنبول** **ذبیق** و **اشنبول** **براک**
 فیج هر دو در اوج است از یک فاونده که نیت شدن آن کسید در کله یا بر آ
 یا قهقرا باشد و واجب است نیز فاونده که نیت شدن آن بگوید و در قهقرا
 و آنکه استمال نکند بعد از طعام یا در آنکه نیت شده باشد سه ساعت و هرگاه
 در عرق که تحریک دهند در آن بوشیدن چیزها را مشد عرق و جبهه صحت و جبهه
 کنند از نیت شدن آن خشک منور و صفر و تخم و نوشد کسید و شول
 باشد بر آن قهقرا و صاحب صدف و صفت و کله بنوشند از بر اوراق
 واجب است از آنکه بگذارند بر قهقرا و در آن ملاحظه کرده و کله عارض شود کس را
 که خورده باشد حب الرقی از آن و او اسهال یا ملاحظه نمود از آن

که نافع قروح خفیه و کفیه و دانه و سرطان و قوبا و کتک و جرب است
صفت دانه ناسلفون که نیشختم خطر شش را دفعه غاریون و سقر نیا بدتر
 و قوی است و در هر یک چهار روقیه پس سعی کنند هیچ را و منجر سازند
 بوقه غلا از مایت که در لون مار البرزون باشد و کفر بکند باشد
 از ما و در این خورده بود وجود و بکند از در موضع حار مدت سه روز پس
 صاف کنند و عقد نماید صاف را بر آتش معتدل تا اینکه برسد بر کتک که
 جب تواند شد پس چهار سازند و مقدار شربت آن سلس و در
 با چتر کینا سب علت باشد **صفت عمل معالج جامع** از صفت بر کلسوس
 بکند از زجاج و صفر کنند از آب گرم پس بکند از بر هرست و طهر از زجاج
 چهار روقیه از در هر طهر پس هرگاه سردی و ترشش کردید در اسفند ماه
 از اول کبریت پس بنید از در هر طهر که زجاج و صفر کنند از زجاج و طهر
 در آتش معتدل تا بر قوت آب پس بکند از در در مکان حار پس منقعه
 خورده در آن قطعه منقعات طهر پس بر در آن منقعه منور را و کفای
 دارند پس سراج کنند روح طهر با نظایق **طریقی استخراج روح طهر**
خام طهر با سفید خام و طهر و سعی کنند منقرض زنده و آن عرق و بکند از

از طهر

در مکان حار مدت چهار روز پس قطره نماید و هرگاه شروع شود پس بکند
 بکند آن آب زرد و بردارند قاطرا و متذکرند آتش را بر اینچه بایمانند
 در تر قوع تا اینکه سیاه شود پس بکند منقطه منور را بر شعله سیاه منور
 و بکند از در مکان حار مدت سه روز پس تقطیر کنند تا آتش معتدل پس
 کنند آتش را تا منقطع شود قاطر و بردارند قاطر منور را نگاه دارند پس
 بکند قاطر که بایمانند در اسفند قوع و اضافت کنند بر آن بوزن آن از زجاج
 منقعه که نگاه هستند و بکند از در هر طهر روح طهر محفوظ را و بکند از در هر طهر
 حار چهار روز پس قطره کنند تا آتش معتدل تا منقطع شود روح طهر نگاه دارند
 و آنچه در تر قوع بایمانند بکند و سعی کنند پس بکند از در آتش معتدل
 پس منقطه کنند چنانچه تقطیر میکنند روح زجاج را پس جمع کنند قاطر را با روح
 طهر پس بکند از در هر طهر و بردارند از آن طهر منور که در آتش
 پس بکند از در هر طهر منور را در قوع طهر لغنی و منقرض سازند با روح منور
 به قدر یک چهار انگشت مضمرم بر در آن بایستد و بکند از در مکان حار
 چهار روز پس صاف کنند از آن ارواح را و آنچه بایمانند در تر
 قوع در هر طهر منقرض سازند پس منقرض با روح انطیا منور را و بکند از در هر طهر

حار تا اینکه منقرض شود هیچ چیز مرغ در ارواح پس منقطه کنند در هر طهر
 روم حار پس بردارند واسطه را منقرض را و متذکرند آتش را تا
 منقطع شود قاطر پس بکند قاطر را و بکند از در هر طهر و بردارند از در هر طهر
 آن آتش خفیف تا غلیظ شود قوام آن و بکند در مشرقه محلوله و بردارند
 و اینست همان سدر نافع جامع و کفر بکند روح طهر و روح زجاج و تقطیر کنند
 مثل اول کاف است و در نظایق رسد از طریق اول است **طریقی استخراج روح طهر**
 اینست که بکند از در هر طهر منور را و بردارند از در هر طهر و بعضی از آن را
 استعمال از آنجا نافع است هیچ امر از آنکه محتاج است به تنقیه و این نافع هیچ
 امراض مزمنه و لوازل و امراض خفیه است و نیز نافع با شراب یا آب
 غلیظ یا شراب ورد و نیز نافع کسی را که سحر و شیشه باشد سلس
 از دست سال تا پنجاه سال مقدار هر چه و کسی که باشد سلس
 از ده تا بیست مقدار هر چه و از طفال کوکب را از هر چه بود
 چه و واجب است هر کسی را که نباشد از زجاج و کفر بکند از
 سر در و نشیند در مکان بند قاطر منور که گرم باشد مقدار یک
 پس بر خور است راه بر هر کس که و بعد از هر ساعت کفر از هر که در هر طهر

کدام

کرده بهتر و در مقدار یک شربت و کفر از آن بجزود و بعد از دو سه بار
 که بر با سمال و کفر هر طهر و کفر برادر و در هر دو که آن ندهند عید را چنانچه
 از او و در هر سیم نیش از عید را با یک شربت و کفر از زجاج و کفر
 این نافع کنند تا مدت سه یا چهار مرتبه یا بیشتر بحسب قوه تعریف و زمان
 مرض و نیز دو این است که کفر باید در بدن چیز از زجاج طهر و در هر
 میاز و با سمال یا غیر آن و کفر نباید در بدن چیز از زجاج طهر یا هر شیوه از آن
 از هر مرکز و نیز نافع است مسهل است و کفر که هرگاه چیز از زجاج طهر یا بند
 کنند طهر با سمال یا کفر **دک آرد و فصل دانه** که نافع است
 و کاف است در تنقیه اعضا پس محتاج است با قلع بعضی از اعضا
 بطریق دیگر آن طریق بول است بر سر محبت کبد و کلیه و مثانه **صفت**
روح طهر که مستعمل است در در هر کفر بکند طهر معده و سعی کنند و با سمال
 قلع از آب باران پس بکند با مشرک آن از هر سفال و با سازند از آن
 جبار طهر طهر یا دم پس خشک کرده و در هر کفر بکند از زجاج طهر یا نافع است
 بر نفس شیشه از در او باشد و نصف غلا باشد و باید که تا یک گشاده و کفر
 باشد و بردارند در زیر آن آتش خفیف تا اینکه براید مایت پس بکند

از دست در هر وقت تا سر در هم بان چنانکه مناسب علت باشد از رویا
 و فکری میسر کند عارض شد زنده را قوتی صلب و خنثی قوتی در باطن
 ماده بر دستار و باطن روحی از حرکت افتاد پس صاحب کرم با فواید
 علاج در دکان بسانیت و مفید نیفتاد چنانکه از انما پس نوشتانیدم که ترا
 از لغز و دا و ظله کرم از ان بر حضور و چندین مرتبه پس سبب شفا را روشد
نصل در نقوب و حفظ بلسان طبعی که در کتوت و حفظ بلسان طبعی
 از روح و استعانت آتیه ان بسانیت باشد بجزارت و نه برودت بلکه چنانچه
 خفیت که کانیج در هر دو است و واجب است استعمال از دلیقه مقوی حافظ
 از روح و قوت در هیچ امراض زیرا که هرگاه قوت یافت طبیعت اعانت
 میکند و از آنرا بر فضا که مطلوب است و بسا باشد که بکری از اندام مرض را بهما
 یا بقی یا بجز آن و کفایت کند از این جهت و بعد باشد از این جهت را در جودت
 بحران و غلبه طبیعت بر مرض پس را آنچه مذکور کردیم نیست که در او استوفی
 هرگاه ضم شو یا با صمیر یا با مسرق یا با مده یا با محله خواهد بود و نمیکرد
طریقه استخراج طبع از دانه که در از زمره و در سدر که خواهد بود و بکند از
 قینه و منفر زنده با فطر مقدر که چهار انگشت بر در رو با بسته

دانه

و بکند از ان قینه را بر رما و حار مدت چند روز تا منفر شو و کرم منفر شو
 و باقی ماند بقینه در قینه از دانه و غیر منفر پس صاف کنند آنچه را که منفر کرد
 و منفر سازند باقی غیر منفر را بجز قینه و دیگر و بکند از دانه بر رما و حار بدست منفر
 کرد پس محلول اول و ثانی را یکجا کرده منفر سازند بقیع و ازین تا آنکه
 منفر شو منفر منفر پس آنچه باقی ماند در دست در اسفند قینه منفر سازند
 مرتبه تا باقی ماند در ان چنانکه در سیاه و دینج باین نحو است که بساید در این
 تا به نشین شو پس برانند از ان آب را چندین دفعه تا سفید کرد و با آنکه
 صاف نمود در آب منفر سازند و بر در خاک کرم گذاشته نایت از آنکه
 نمایند و همین دستور چندین دفعه بهر آنکه تا سفید کرد و در این است جان طبع از
 دانه از دانه و قینه منفر است و افعال این منفر است و افعال این منفر است
 در قوت و غیره و نافع جمع امراض و دماغ و عصبانیت منفر از طبع
 و میانیا و دماغ و شش و نافع و حافظان است از جمع امراض و مبدل
 بصحت و مقوت دماغ و کرم و منفر از این و منفر قلب و دماغ شش و حفظ
 و محقق رطوبات فاسده است و نافع منفر از دانه که تا منفر کرد
 اینها منفر از دماغ منفر و حیات متداوله و منفر سازند بر هر طرف و دق

شیخوت و ذبول با شیار مرتبه مناسبه و بنوشند بر آب استعانت
 علاج و نیز دانه است بتمه را بر اقیقت حصه که و شانه و حافظ
 از این غرض است و زایا میکند رطوبات غریبه را و کفایت میدهد از قوت و دانه را
 و زایا میکند قوت و شیر را و دانه بر آب را از این انگشت هرگاه برین
 از ان مدت شانزده روز شوالا بعد از قینه در هر روز مقدار ده حبه و درین
 منوال بنوشند بر آب صمیر و قفس و وضع منفر نگاه میدارد و چون را از
 اسقاط و زافات و مقدار شربت ان از ده حبه است تا سر در هم با دانه
 یا با لسان التوت و **صفت طبع از دانه** که در از زمره و در سدر که خواهد بود و بکند از
 منفر زنده با فطر مقدر که چهار انگشت و بکند از دانه در کتان حار مدت ده
 روز و صاف کنند از ان محلول را و محلول اول و ثانی را یکجا کرده منفر سازند
 منفر سازند و بکند از دانه منفر کرد پس همین دستور بهر آنکه تا آنکه
 چنانچه منفر سازند پس به محلول را یکجا نموده و منفر سازند و بکند از
 اسفند قینه است و برانند از ان آب قراح را چندین مرتبه تا آنکه سفید
 و بر دارند و نیت طبع بر جان و بعد منفر میکنند بر جان و بر طبع طبع
 بچکانند بر ان دانه طبع پس نشین میکند و طبع در هر طرف و دانه

دانه

از دانه منفر شربت که مقوت دماغ است و نافع مایا و منفر و مسواس
 و منفر و نافع جمع امراض عارضه از دانه و خون و نافع سیلان است شد
 زلف الدم و بر اسیر و حیض و دانه سفا و دماغ و حافظ بلسان
 و تصفیه دم میکند با آب کاسری یا آب شاتره و مقوت سرده و قلب و دماغ
 و مقوت سرده و مقوت اعصاب است و نافع علاج کاف است در صفاق رحم
 و بنوشند چند روز متوالا بر آب استعانت و شش و دماغ و نافع با آب دارچینی
 و قیت حصه میکند و مقدار شربت از نه حبه است تا شش در دم بنوشند
 با تخم نیم برشت یا بر دق شود با سرخ یا بعضی از سماجن من سب
طریقه استخراج املاح جواهر نقره که در از زمره و در سدر که خواهد بود و بکند از
 معدن و غیر اینها بکند از دانه منفر سازند از اینها بکند که خواهند و منفر کنند
 ان از کبریت پس برانند در بود بر ان تا آنکه منقطع شود و ان دانه
 شو کبریت پس منفر سازند با آب تا بر طرف شو ملحت بارو پس بکند از
 قینه و منفر سازند در قدر ایضا که مذکور شد و مقوت حرکت میدهند
 بر ان تا آنکه سفید شود در اسفند قینه تا آنکه منفر کرد پس تعقیب کنند تا آنکه

نزول را مقطر سازند و مقطر نیز بر آن نگاه دارند و بنوشند در وقت حاجت
 بقدر نصف ساعه از زدن با یک قطره از دهن کبریا و نیز قطره کشند از این دو آب
 و عصاب و فقرات از فراغ **صفت دهن کبریا** بکبریا از کبریا سرخند و نیم
 کوفته بشویند تا در شش و ساق و کف دست آن پس بگذرانند در قریه که طریقه
 نباشد پس بریزند بر زرد آن ماه الورد و ماه تبوک با بر آن یک نوبت و نیم
 و واجب است که تا بگذرد و کلان و آتش متبدل باشد و قوی تر باشد
 موجب احراق گردد و خفیف تر باشد که موجب انجماد گردد پس از آن
 چو یک مقطر کرد مانند است با چرخ از دهن پس تا بگذرد بر پشته قابل دیگر
 بگذرانند و آتش را کم کنند پس مقطر را بدین زرد آن چرخ سیاه پخته
 کنند آتش را تا آنکه فوت در آن مصدق گردد و آنچه در مسفر قریه ماند
 رأس الیت بنامند بسبب بدو پس بر دارند و دهن را از زرد آب
 و مقطر سازند چند روز آب مرزنجوش تا آنکه خوش بشوید و بکشد آن دوش
 مصدق را در دست مرتبه و حد کنند پس نگاه داشته عرقا می بکشد
 و می مانند لیکن در کبریا را دهن شریف بر آن یک مقطر عصاره شریف است خصوصا
 و باغ را دهن را در بر صبح و سکنه به نظیر است و همچنین طریقه انداختن

بنوشند

بنوشند با شکر لبارک و مقدار شربت از زرد آن در دست بخت
 فایده و سکنه و صبح به نظیر است که بنوشند با و صند سر یا با و بنوشند با
 مرزنجوش یا با یا بخراما یا بروج انحرابا و طریقه کشند از فراغ بر شش و غلیظ
 با بعضی از آن ساسه و کبریا بنوشند با و نظر اسالیون میریزند حصار را از زرد
 و شانه و زرد را می کنند بول را و بنوشند بر سر و لادت با با برنج صاف
 و نافع است جمع نوزل بارده را شربا و طریقه و نافع است احراق رحم را شربت
 و شربا و مقطر از فعال طبیعت است که برساند زرد آن جوارش با شکر و کبریا
 قهر از نوبت با با شکر لبارک مایه فونت خرد و سکنه در دند
 که سفته کشند از با با لسان کهر و بنوشند بر سر و لادت با با و طریقه
 یا با کاسر یا با لک شکر صحت می بخشد از و دفع میکند عسر البول را و کبر
 بنوشند با برنج صاف و بنوشند بر سر و لادت و اسهال خفیه با با
 طریقه و مقطر بر سر و لادت که اگر کمال کنند او را با با و از زرد آن با با
صفت دهن کبریا برای **امراض عین سب** بکبریا از شراب صرف می کنند
 و از آن یک مقطر کرده باشند از سفیده تخم مرغ مشور که طریقه و از آن یک مقطر کرده
 باشند از خون انسان یک اوقیه و از ماه الورد سه اوقیه و از ماه و طریقه

و از ماه سداب و از ماه اقویا و از ماه از زرد آن با با و از ماه اقویا و از ماه
 شاهره از هر یک دو اوقیه شب و سکنه است و مزاج سفید از هر یک نصف
 اوقیه و کافور سه درم طریقه اقویا و طریقه از زرد آن با با و طریقه از زرد آن با با
 و طریقه از زرد آن با با و طریقه از زرد آن با با و طریقه از زرد آن با با
 یک درم توپا بر یک اوقیه صیف اوقیه مجموع آنچه تا بهی است
 سحر نمایند و با آبها مرزنجوش مخلوط سازند و بگذرانند در قریه از زرد آن
 اقیاب گرم مدت چهار روز چند مرتبه بر هم زنند و نیز نافع است جمع از زرد آن
 عین را مشرب با صند و فاشاد و قریه و غریب و ضعف بفر و بکشد از زرد آن
 چشم یک قطره یا هر قطره و می سازند از زرد آن که می سازند از زرد آن است و سرطان
 نذر با این سم که بکشد آب لیمو بر هر را بطریقه و نافع است جمع از زرد آن است
 خصوصاً بر اثر قریه چشم زیرا که در کبریا و یکبخت می بخشد **صفت دهن کبریا**
 باین نوع است که توپا بر زرد آن آتش بریان کرده در کلاب افشانند و همچنین
 چند مرتبه در آتش بریان کرده در کلاب قطعه نمایند تا در آن بر طرف شود
صفت دهن کبریا برای **امراض دند الفاسط** و سفید بکشد و زرد آن
 قریه که اوقیه روح انسان نصف اوقیه مخلوط سازند و بکشد

از دهن

در آن نصف درم از کافور و بکشد از زرد آن بر انسان موجب که بکشد از زرد آن
 یک قطره و بنوشند و بکشد از زرد آن موضع و مکان تا که انسان پس بکشد
 و جمع را دخت می کنند و دندنا را **صفت آب دهن کبریا** عین صفت دارد
 بکشد سیسمن و صند و صلا و با و قریه نذر و براده گیاه و براده چوب کز
 و براده قیس که در حضرت از هر یک شش و بکشد از زرد آن با با و طریقه و بنفشه
 سازند عرق شربا که در زرد آن کرده باشند طریقه از زرد آن تخم کبریا عرق مرزنجوش
 مقدار چهار انگشت بر زرد آن با سید و بکشد از زرد آن در مکان ها تر چند روز
 تا آنکه تمام قوت اودیه وافر آن عرق شود پس صاف کنند و نگاه دارند و از زرد آن
 بر زرد آن در دندناک و نیز آن صفحه کشند **طریقه شرب کبریا** و طریقه
 سافق ان است و می مانند لک لک بریت بکشد از زرد آن بریت مصدق می خورد
 و از رنگ طریقه جزو سحر کرده بگذرانند بر سر و لادت که طریقه کرده باشند
 یک صفت و بنفشه سازند با آب باران مقطر بقدر یک ربع شش انگشت آب
 بر زرد آن با سید و باید که سه مرتبه ظرف و دوا آب و کبریا و کبریا
 و بگذرانند ظرف را بر سر و لادت تا آنکه بخوش آید و آب شود و حرکت نشود
 بگوید همیشه پس ضمیر خواهم در چهار ساعت یا پنج ساعت پس صاف

کنند محلول بر روی ران و بگذارند در ظرف دیگر و بعد از آن در آن مقدار از شراب
و بگذارند در مکان تاریک و فکانه باقی مانده باشد باز آب باران مطلق دیگر بیاورد
و مخمر سازند و بر روی طنج بپزند تا اینکه مخمر گردد و جمع باقی مانده مخمر نیز
پس جمع کنند و در محلول را با محلول از دل و بگذارند در مکان تاریک تا کبریت بپزد
ظرف ته نشین شود پس صاف کنند از آن آب را برقی و مخمر سازند با آب
باران مطلق دیگر و خوب بر هم زده بگذارند تا ته نشین شود پس از آن آب را برقی
صاف کرده همین قسم کرده باشند تا اینکه کبریت سفید گردد و متغیر نشود و بگذارند
کبریت را در مخمر سازند پس خشک کنند در مکان تاریک و بر درخت نخل یا دیگر
سفید نمک پس نگاه دارند بر آن وقت حاجت و لیسان را طبع طبیعت
و مقول تر فعال طبیعت و مطلق نرم و صحت دهند از این امر فست که حادث شود از فساد
خون پس باغ خدام و حب از غیر و برین و دفع تشنج و سکه و از این صفت است
و با خاصیت دفع ترخند ریه و از این صفت صدر و ریه را سمن و برین و فست لیس
در سرفه دم و جدید و ستر و محقق را طبات نازک و دفع ترول نوازک و
مقود دفع و مخمر ریاخ مسدود و قوی است و دفع ترخند حرق و ذوب را
و کاه کند آب در این خواهر کرده بیشتر شیر و بنوشند نافع است قوی را

[illegible]

و دیگر از مرغ طوق دست نیز نشاند اگر در خورا در رشت نتواند نشاندن کوشش
یا بر که از آن بدست آید نباید گذاشت زیرا که گفته اند ملائکه کله کلاه کلاه
رومند هرگاه که گوشت بگنجد و گوشت کاه و میوه نه خوشتر شود یا رسته در آن
یکبار لذت گوشت بگنجد که گوشت کاه و میوه مرغ و عقور و قنبر است و غایت
در عالم نیست یکبار هر کس این مرغ را از آن صحیح است بدین که موجب طهارت
جسم و تحلیق آن گردد و وزیر سازد عقل را بر ارضاء و ذکر کرده ایم در اینجا بعضی
نیکو بر آن که احسن و اشرف تدابیر است بعد از تدبیر که در عبارت از
افروغ آن جنس و ایجاد آن باشد بحکم موجب زیاده و غمناک گردد حکمت
ذکره چنانچه فرمود پس گفته که ما تجربه کرده ایم این خطیله را با این تدبیر چندین بار
و مشاهده نمودیم ثم غلبت النعم و جدد اللقد و میماند یعنی طهر شد تر را در روز
قولش نیز زب را بعد زیرا که هرگاه برسد آتش با آن طهر میگرد و از آن
صورت عظیم میماند و میوزاند و سوراخ میکند هر چه برسد و است فعل این
اعظم از راهی است حشر را که گفته اند گوشت پس در دم از آن برسد آتش
میکند و هر که طهر را در روز و میماند این را در روز هر چه طهر از زیر زب آن
بر آید که قادر است بر دفع مواد و از فرغ آن بطریق عرق و دفع مایه

و میگویند نیز ازین راه در هر دم اول از طبله بغیر ذنب البانی و **وصیفه آن اینست**
که بکمر اندازد و با دست از زجاج و باره و نصف قطر معبر از یک کمر از زجاج و شود
نقطه باشد مساوی و معکوس در آن یک اوج از انتخاب صاف بغیر از نصف قطر
بگذارد و از آنش نصف یا کمتر گرم و میسازند نیز در این وقت ما از الکولیتر یا که
ما از الکولریس میسازد الکلی و معکوس در آن هر چه که گویند از خطی خارجند از نشی
در مابقی پس بگذاردند محمول منور را در طرف کشد و از نشی و یکین بوده باشد
محمول یا نصف طرف نصف آن قرار باشد پس بگذرانند و آن نشی را بخیز
سوراج دارد پس مقرر کنند بر آن در پنج طایفه از زمان سوراج گرم پس آن قرار
جویند و با دوازده آرد جویند غیر و این یک پنجم بگذران از در پنج طایفه
مذکور قطره قطره به در پی آن یک دقیقه نشین شود قطره در اسفند طرف مشرق فیکر از در
و علامت آن صاف شدن آنست از خطی با اینکه سفید نشود آب به در آن گذارد
بهم و صاف گردد و در کفایت نشود و پنج طایفه مقرر کنند بر آن طایفه محمول
پس از نیم کافیت پس صاف کنند از آن آب را و بشوند از پنج باقی ماند
در اسفند آن آب چندین مرتبه با آن یک باقی ماند در آن طایفه سرور و تند و با یک
محافظت نمایند و هر بار اندر آن از آنش یا در تمام ماریه یا از میان آن

زیر که شعله میگیرد و با وی سببی و طاهر شود از آن کدو را سخت شکر کدو زرد
 و قوب و بسیار صند باید که کدو یک آن از آنجاست و کدو را آن رسد زرا
 که کدو عادت کند آنرا را آن شعله میگیرد و از نفس جویند آتش و یافت بخورند
 از آن مقدار زرد کدو زنده باقی مانده باشد و بهر کس برسد آتش آن میگذرد
 از شخص را دفعتا بمنزله ملت و فراموش کند که کدو میگذرد که منصف است و بهر کس
 مضاد است میان نوشادر و طهر چنانچه نقاد مابین باره و کبریت یا کبریت
 و زیت که روح باره نفوذ میکند به طه لطافت که دارد در آنرا زیت و مخلوط میکند
 با کبریت آن **بدانکه روح باره** زیت شکر باره و کبریت زیت شکر کبریت
 عام است زیرا که کبریت روح لطیفه و حلول میماند و سزاوارند که شعله کدو را از آتش
 و باد و عوارض متعدد سازد و اینرا مستعمل میکنند و طاب صود میوند پس
 متفرق میسازند و از زیت را بقوت پس با نیمی سبب ظاهر میگرد و نیز از
 بولنگ و کدو بچکاند از آن مقدار یک سبب بر آنرا و بداند که زرد کدو آتش
 شعله میگیرد و فرو میبرد و آنرا در سوراخ میکند از آن و بیرون میبرد و از طرف
 دیگر و این زیت مبارک نافع است بدن انسان را و جالب عرق و دفع
 اکثر امراض است کدو استمال کنند از آن مقدار یک سبب و از نیمی است

در آنجا

اینکه اگر بگذارد با مندر آن از کبریت شوق که هر روز را با یکدیگر کشیده مبروید
 باشند و بگذارد بر آتش شعله میگیرد و بغیر از آن باقی میماند از آن در بوتی نکالی
 سرخ رنگ و این خاک سرخ را که بگذارد بر روح طبع شعله میگیرد و میشود شعله طبع
 محلول و همان کرده که بگذرد که کبریت همان صراط است و زیت کار چنانکه کدو
 کرده اند زیرا که طهر محلول میگرد و باز میگرداند نبات خود را بر آنرا که بخورند
 بآن روح طبع بایس پس زیت طبع طبع و از نیمی زیت مبارک که سبب زیت
 از نیمی است میسازند زیت قادر و اینرا سر است که بجز زیت اظهار آن
 دیگر بجای اللطاب و بر آنرا که قطع می شود انسان با نیمی زیت که سبب زیت
 اندر آنرا که اولت تدبیر باید نمود پس ذکر میکنم اول استخراج روح بول
دو طریق استخراج روح بول یکی از مقدار هر رطل از بول انسان جرون
 معدن المراج در حالتی که خورده باشد شراب معتدل و قطعه کنند در جامه
 پس در کسند از آن مایست را بطریق کبریت یا هر سبب یا نیمی کدو
 ماند عشر آن پس مد آنرا که خارج کرد روح شعله آتش را بر آنرا که
 معده کرد و دیگر در ریش آست از بول نوش در قبیله انقی پس کبریت
 و خواهر است را بحد بدو پس قطعه کنند بآب نانی بر خورند آمد روح اول

در مایه از زیت و بگذارد بر سر و قطعه کنند پس شعله آتش را تا اینکه معده
 شود اکثر زیت پس بکند معده زیت منور را و منور باشد صاع شراب
 پس کرم کنند بجزارت لطیف تا اینکه سرخ شود عرق پس بکند از آن عرق را که
 سازند عرق و دیگر کرم کنند بدستور تا سرخ شود عرق و دیگر کدو عرق از آن با
 و همیشه چنان کنند تا اینکه باقی ماند در زیت صاع منور بر جز از نیمی پس هر
 باقی ماند از زیت در اسفند قرص مکرر کنند بر آن صاع را با نماند و قطعه بر یک
 طبع بدستور تا اینکه شعله شود و منور پس بچکاند بر آن بول را شعله اول قطره
 قطره و بچکاند روح را از آن در ظرف دیگر پس شعله آتش را بر آنرا که معده
 کرد زیت پس بکند لوان از آن صاع شراب که در آن منور شد از زیت
 تا اینکه باقی ماند در آن چیز از لوان پس جمع کنند عرقا که در انت لوان
 و قطعه سازند پس باقی خواهد ماند زیت در اسفند منور و محلول و سرخ
 و هرگاه شعله سازند بر بول محلول آتش را قطعه خواهد شد و منور خواهد شد و دیگر
 همان صراط طبع هرگاه بگذارد زیت محلول صفر رنگ را بر رطل و طهر و با
 نقره سیاه میکند و در آنجا زیت محلول بجه طبع هرگاه بگذارد
 ظرف طهر و نقره رنگ میکند از آن کای و بغیر از آن صاع میسازند زیت را

و باقی خواهد ماند آب باران و در آن خواهد بود و باقی خواهد بود در اسفند قرص پس
 بکند از نیمی روح قطعه کدو با مندر آن در عرق شراب صاع و بگذارد در کدو عرق
 در روز و زیت پس قطعه کنند و بر دارند پس زیت روح بول **دو طریق است**
استخراج روح بول یکی از نیمی صاع از مقدار یک خورند و بچکاند و بگذارد
 در مایه از زیت و قور باشد که معاد است آتش تواند کرد و قطعه کنند بکسب
 دانسته باشند و کدو کنند طاهر بر آنرا بر ریش جدید و دیگر از نیمی و با نیمی کنند
 تا نیا خواهد بود پس بکند از زیت صاع مقدار یک خورند و منور سازند
 بر روح طبع پس آن صاع خواهد شد پس هرگاه منور شد بر آنرا از آن روح را
 پس منور سازند باز بر روح طبع دیگر باره تا اینکه شعله شود پس بر آنرا از آن روح را
 باز چنان کنند چنانچه منور شد تا اینکه شعله شود و منور یعنی از نیمی شعله و منور شد
 پس بکند مقدار محلول منور از روح بول و قطعه کنند بر محلول در ظرف کدو
 قطره قطره بخورند در اول صاع زیت میان شد بدین طریقی چکانند روح بول
 منور زیاد و بدین طریقی شکر آید و از سر ظرف بدین طریقی کند لازم است
 که کرم قطره قطره روح بول منور را بر آن بچکاند چنانچه سابق مذکور شد
 تا اینکه قطع شود جوش آن پس بگذارد در تقصین مدت چهار هفته پس بگذارد

در آنجا

فایده نیست طبعی دلون از انصاف کمان میکند که هر کرده اند طبعی و نیز چنانچه
ایشان اذعان کرده اند زیرا که هرگاه بگذرانند در طرفه از طبعی باقیه سیاه میکند
از آن جهت ذنب محلول بجهت طبعی که هرگاه بگذرانند در طرفه طبعی باقیه رنگی میکند
از آن جهت کاع و باین تدبیر که مرقوم کرده بیرون میروند از صورت ذنب و کفر
باز خود آن بصورت اصطفی خود بر قسم تدبیر و هر چه بر این طریق سحر و جادو کرده
از راه و یافته از راه با تها رتبه و کفایت که بگذرانند از طبعی که طبعی بقدری که
خواهند و غیره سازند با طبعی بول مقطر با طبعی بول را که با طبعی شراب مقطر
کرده باشند و طبعی که طبعی بول را با طبعی بول را که بول را که بول را که بول را که
در تمام ماریه بگذرانند تا طبعی بیاید و بگذرانند در آنست هر سیه یکماه که هر
تغییر پس بر دارند و صاف کنند خرابه بوسه شرفون و آنچه از آن بگذرد
تغییر مانده باشد باز بخت سازند بول و عرق شراب بر این یک ماه تغیر بیاید
آنچه مانده از طبعی پس بگذرانند در تغیر و در آن روز در یک صاف کنند
و جمع کنند با دال و همین دستور بگذرانند تا آنکه باقیه مانده از دلون چیز در آن
پس بقطعه کنند بول را از آن تا شش معتدل پس باقیه مانده از طبعی
و در هر شرفون پس بگذرانند و در هر نور را در هر وقت که تا هر ماه بگذرانند
و غیره

و بقطعه کنند با شش تا آنکه بقطعه شود شرفون و باقیه مانده از سیاه شرفون
پس بر دارند و در هر شرفون و آنچه دارند در تغیر پس بخت سازند از طبعی که
دالام و بر سیه بگذرانند بر این بخت و قوتها جرات و نافع است صرع و سکه
و برین دستها و عناصر و سرطان و حیات و باقیه و جمع از اینها
از اینها را در دست را و در هر شرفون باقیه طبعی است و شش از اینها
باز نیست بول بول طبعی بلکه این تحقیق تغیر از طبعی است و در هر شرفون
قلب را و تغیرت مینماید از برای آنکه شش است دارد در دلون بول و سیاه
کیفیت تغیر که در این است و میکند که با تحقیق ساخته نیم از برای علاج
از اینها نه بر اینها و دیگر از آن چیز که که کمان کرده اند از باب صناعتی که
که باز رسیده مردم را و مشغول سازند و نقصان و فراست اندازند
که خدا صانع کمان با ایشان بعد از غیره قرار اعمال ایشان را بداند از آنست
صِفِّ دَوَائِدَ الْبَرِّ بِالْمَرَضِ مَعْدِنِهَا وَصِفِّ الْخَرَجَ نَاجٍ نَفْسِهِ
زهره با صطیع از صناعت عبارت از نخاس و ترنج عبارت از صید آ
بکند صناعت نازک از نخاس و صید را و با معارض قرارها که که بکند
کرده در طرفه از عرف یا بطنی که با اینها که یک از آن و یک از آن

مصدق در آن فرس و لحاف نماید پس بگذرانند بر آنش و تنگ کنند بر آن
آنش را تا بسوزد و منقطع گردد و آن و باید که بول را که بول را که بول را که
کام باشد پس بر آورده سر کنند پس بر آورند نخاس یا صید را که
شده باشد تا کسر مایه بسیار پس بمانند و بپزینند و بگذرانند در طرفه
از عرف و بسوزانند مشر سوزانند از نیمون پس بر آورند و بمانند بگذرانند
برابر بر یک طرف از آن است از قیاد بکبریت پس بسوزانند بر آنش معتدل
بر ساعت و بکند که بول را بپزیند و دستور بپزیند و در هر شرفون
که کنند از مقدار بکبریت تا آنکه برسد یک روقه پس بمانند در طرفه
از جوب و غیره سازند آب و حرکت دهند از آن تا بپزیند و بگذرانند از طبعی
باشد خواهد که آب آن آسمان در آنست و کوه از صید باشد خواهد که آب
نور بپزیند پس صاف نموده طبعی دهند با شش خفیف تا آنکه بر طبعی و کفایت
شود نصف آب آن پس بگذرانند در مکان سرد پس بقطعه کنند
زاج مشرقه شب از زرق و زاج و نخاس آسمان کوه زاج و صید
خواهد بود پس بپزیند که بول را بپزیند و دستور بپزیند و در هر شرفون
بیان شد و کمان خواهد کرد که بول را که بول را که بول را که بول را که

مشرقی طبعی است بلکه بپزیند با نیرب قورتر از آنست و بر آن کس که
خود کوه سر کرده بطول بر آورده که بپزیند زاج است و تغیرت با شش
بپزیند قاطع حاد خفیف و از آنست که سبب کرسنیکه که بپزیند و بپزیند
بپزیند و بپزیند و بپزیند و بپزیند و بپزیند و بپزیند و بپزیند و بپزیند
فناد و طبعی و استعدا هم میکند هر چه بخورد و همان بر آن کس که کتاب
مساجات خود کرده که نصف اعمال شراب است بپزیند و بپزیند و بپزیند و بپزیند
عمر روح زاج است و نیز هر صفت را بر جمع مساجات و صید و بپزیند
از جمع اعمال است و مقدار شرب از روح بپزیند زاج است تا شش
با شراب یا ما را التفاع و یا با مرق مرغ بپزیند و بپزیند و بپزیند و بپزیند
و برودت و عدم شرم آن و نیز نافع صبح از اینها حاره و باره و صید آ
با نماند و صفت صفا که و شش است بپزیند با نماند با نماند با نماند
و مسکن التهاب حیات است با ما و اللورد و یا با شراب و یا با طبعی
و نافع از اینها را است با ما و نافع از اینها و نافع از اینها و نافع از اینها
با ما و نافع از اینها و نافع از اینها و نافع از اینها و نافع از اینها
شکلیب نبات که مذکور است طریق آنست که آن قبل از این در سخن است

بگیرند از سوزنجان و ترب و رب سقونیا و سنا و کجا و استخوان خف انسان
و شکر همه از این را بر سر می کنند جمع را ویدهند از این نصف در هم در صباغ با
کاجا طلوس و این سر که دست در تنه مفاسد و نفوس **اما ادویه هفت**
مفاسیل که باغ انصاب مواد بمفاسد است بگیرند روح مزاج و طبله را
و شرابیکه بطریقی شده باشد در آن کجا که دوف و طبله یک **صفحه هفتم**
بکسان که سکن اوجاع مفاسد و نفوس است بگیرند از مزاج محرق و طبله
شده که با سوز باشد یک طبله صاعده شراب یک طبله ستر چهار لویه دهی
شش لویه اکلید اکلید پنج لویه از شک ریزار که یک کزدن محرق که در
نمایافت می شود غیر طبله جمع کنند مجموع را و بکند از در دهکان حار مدت
سه روز پس تقطیر کنند و بگیرند و بسوزانند قطعه که باقی مانده باشد در
قود و استخوان ملح کرده در مطهر نور صحرانند و باز در باره تقطیر نمایند
و اینج را نجای است در شکین و جمع مفاسد و نفوس و تحلیله مواد انا
با این طریق که تر کنند از مطهر نور باره را و بکند از در محرق و جمع و بزرگ
تا خشک شود پس مگر از سر کنند تا آنکه زایل شود مرض با کفایت و باید که
بوده باشد از تنه مفاسد بدستوریکه مذکور شد **و ادویه یک** بگیرند

روغن

روغن استخوان آدم و روغن استخوان سراسب که بتخلیل استخوان کرده باشند و روغن
از هر یک یک لویه و روغن صغیر البطم و روغن حبث العود از هر یک یک لویه
مخلوط سازند و تقطیر نمایند در حمام مایه و طبله نمایند آن موضع و جمع را پس شکین
میداد و جمع را و تحلیله می دهم مواد آنرا خصوصاً هر که بهی باشد مرض مزاج از بزرگ
صفحه هفتم که بعضی خاصیت دارد بگیرند از کبر سرخ ده قبضه و از رقص
اصول البطم یک شش قبضه و طبله و نمید جمع را با طبله شراب بنفشه و بر صفت
کنند و میفشند از این در دست پس بر آن شراب را بطبله خواهد ماند در ظرف
چیز شد عصر پس بگیرند از در و مخلوط سازند با طبله از شراب بنفشه تا آنکه یک
شده شود پس مخلوط سازند با یک لویه از لیمون محلول شراب و یکدم
از زعفران و یک لویه از لیمون و سر قوای که در دم هر فاکس تر است و این
مرام بطریقی است در شکین و جمع مفاسد **و ادویه پنج** که با کفایت
که خواهد بود زیر قبضه و یا کبریت و یا طبله و یا کبریت از اینها و جمع اینها
با ستر و از هر یک یک لویه باغ است بر این ترید می دهم دست و ستر
و بعد از استخوان ماده بوزانند از این سفوف را **صفحه آن سفوف** بگیرند از
از طبله و نیا که یافت می شود در آن کبر قوای و مومره بعد از کبر و نمید

کیف در سر که پس بر آن از این در آن است از کشت چند از کشت او را
و بسوزانند تا آنکه سفید شود و بنوشند از آن مقدار هر شش در هم در وقت
نوبت با چوب زرد و شراب گرم کرده که در صبح کرده باشند یا با قدر از
روغن زرد و بپزند و بنوشند یا با کبریت یا با کبریت یک لویه
شود بکند از هر یک یک لویه و این را نجای است **و ادویه یک** که بپزند
در جمع حیات دایره و لازم هر دایره را وقت نوبت و لازم را اول
جمع بگیرند روح زرد شش در هم آب کاسر یک لویه و نیم طبله از سفوف نیم
و جمع یک شربت است و کبریت بهی باشد ضعیف روح زرد را در دست و دم
کنند **و ادویه طبله و حجاب و با** و با طبله و از این دایره بگیرند
از کبریت معتدل لویه و نمید سازند بدین جهت العود یک چهار انگشت
بر در در آن بایست پس بکند از در در در سر کرم و مشرب با چوب بپزند
تا آنکه آب شود و نمید کرد و در دهن پس بر در از آنش و بکند از
تا سرد شود پس روح زرد و کبریت که در آن انداخته بر در از آنش حرکت
دهند نیز با چوب تا مخرج شود پس یک طبله از رقیق و صحرانند با عرق شراب
و استخوان کنند رب او را بدستوریکه سابق ذکر شده پس بگیرند از این

دایره

و با طبله و حبث العود و نمید سازند و استخوان کنند روح زرد بتخلیل پس بپزند
نیم از این شش را که کبریت مدبر و رب تریاق و روغن ادویه شش باشد و بکند از
در دهکان حار در ظرف مدت چهارده روز و این در از سر است بر این
و با طبله و دایره و کبریت شش از این در ایام طبله و دوبا در صباغ و دایره
با شراب یا با چوب یا با کبریت یا با کبریت یا با کبریت یا با کبریت یا با کبریت
عقرب و طبله یک در حدی طبله و دوبا را تا آنکه نیکو که عارض شده باشد
بر ایشان طبله و حجاب و با طبله پس بنوشند از آن مقدار شش در هم با شراب
یا با کبریت یا با چوب یا کبریت یا با کبریت یا با کبریت یا با کبریت یا با کبریت
و در اول می کند موم را بهر **و ادویه یک** که بپزند در سر از این
از کبریت بنوشند از آن چیز را که بهی باشد کثیف غیر معتدل که در دم و نمید
یافت باشد و بر یک طرف سدن واقع شده باشد همچنانکه می شود در بلاد دینی
در اطالی که در از این در دست زیر که در آن سر زمین که هر یک که در این الله
مشترک و موم می کند بسبب این شغال کبریت بسیار از سدن سراید
در جانب که و متعلق می شود بر این از اجمار و از شراب شربت و این آن
جمع می کنند از او می بند بیلد و یک دفعه نیت میان آن و میان کبریت که

سحق نموده پس طبع دهند تا منعقد گردد و بعد از آن بیندازند در آن روغن
 حب الفار و راتنج و صوم و وضع خوب را بعد از آنکه صحر کرده باشد بر آن سحقت
 بدهند بر سر آنش پس کمیند از آن در آن صوم محلول را بتدریج و حرکت
 بدهند و آنرا بخوبی قطعه قطعه نکند و غلظت بخندد و بعد از آن بیندازند در آن
 روغن سحر و در آن بیندازند از همه در آن کافور را که محلول کرده باشد بچکان
 و در کوبیدن که سخت و خشک شده نرم سازند بدین ترتیب و صوم نیز اضافه
 کرده خوب صحر نمایند و علامت تمام طبع آن اینست که بدست نخیزد و چنانکه
 نباشد پس بیندازند در آب سرد تا اینکه منعقد شود پس خوب کنند و سحر
 بر روغن بوی و در روغن زیتون و قطعه قطعه را طبعی ساخته نگاه دارند و مایع
 این صحر در آن قروح و جروح قدیم و جدید در هر عضو که باشد خشک کند
 قروح و جروح را و وقت دهد عضورا و تغذیه نماید قروح و جروح را و بویاند
 گوشت را و التیام دهد زخمها را در هر یک که وقت و فواید که از این صحر
 شود در یکماه از درون یک فرغ نشود و مایع صحر عفو است و فاسد میکند
 گوشتها را زاید و فاسد را دیرتر از درون سوزن و خار و تیر و پیکان و غیره را
 از زخمها و مایع است نهش حیوانات سینه را و تحلیل میدهد صلبه را تا آنکه

فان

قابض است و مایع است سرطان و خاثر و بواسیر را منفعه کار و مسکن و دفع آ
 در هر عضو که باشد و بر رقیق لنبی است و در دشت و بواسیر را بدست
 وقت آن تا چهار سال باشد که هرگز نکند **صفت جگر الحار** ناریله
 از هر جهت و اجزای این دستور که بکیند از زنجار و زنجار کیمیا و از زنجار لیمون
 نصف رطل و شنبلیله یک رطل و نصف پوره از سر و طبع از هر یک یک رطل
 طبع طاهر و طبع لیمون و طبع برنجاسف و طبع کاسر و طبع کافور و طبع لاسان
 از هر یک نصف اوقیه همه را خوب سحقی کنند و در دیکه کافور نیم رطل و نیم
 سازند بکر که انگور و کدوب بر آنش نرم و منقسم از حرکت دهند با چوب
 پس هرگاه نریزد باغفال رسد نگذارند در آن نصف رطل از سفید
 و چهار اوقیه از زنجار و حرکت دهند از چوب تا منعقد گردد و منقسم کنند
 پس اینکند او را و در آن در وقت حاجت و فواید این صحر و فواید
 پس تحقیق که حق میکند قرحا که در جبهه است و خشک میکند از آن منع کند
 نوزل را و تقویت عضو میکند و قیام میکند و نوزل را منع میکند نوزل را
 از سیلان اسهال و نوزل میکند عرقه و بیاض را از چشم هرگاه طبع کنند از
 بر یک چشم و مایع میکند در آب آب افراجه یا با کدوب یا با آب عسل

در این صحر و جگر هرگاه طبع کنند او را تا آنکه در روز و شب و در این صحر
 حکم و جگر را طبع و دفع میکند سرطان و قروح و زخمها و سحر و نوزل را و در این
 صحر و عفو است و در طرف صحر گوشت زاید را دفع میدهد بر سر صحر تا
 و کیفیت استعمال آنست که صحر کنند او را یک اوقیه در رطل از آب و بکیند
 با و فواید را و بیند در قروح و جروح و منعقد کنند با و در زخم **صفت جگر الحار**
 که صحر میاند و زنجار را در این صحر که را را طبع و میکند از زنجار و زنجار
 در ششها و زنجار و صحر زنجار سیلان و زنجار و سحر و سحر و سحر
 و غیره میکند در سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 روز و حرکت میدهد در هر روز چند مرتبه بعد از آن صحر میکند از او سحر
 در سحر که را در صحر پس بدین سحر که سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 و سحر و سحر و سحر را بخوبی که کرده باشد از زنجار و سحر و سحر و سحر و سحر
 تا آنکه صحر شود از زنجار و زنجار و طبع میکند از او بر آب و جگر
 و کافور با رطل میکند از او و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 بوی طهر و زنجار و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 سحر و زنجار و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر

فان

تخلیه فضیله از آن و زجاج نیم نوزله و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 زنجار و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 زنجار و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 اسهال و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 عصاره زنجار و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 یکون و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 دفع و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر

مقاله ثالث در برکات کیهانی و از شتر چند فصل است **فصل اول**
در مقولات **نقطه** کلاب بگیرند از کاه تازه لحد که خراست باشد و شتر بخند
در نادن و کدازند چهار روز در مکان خاکی پس تقطیر کنند بالقیه و بر این
طریق گرفته میوه جمع کلها و در قهضم **نقطه** بند را زینج بگیر از تخم زرا زینج
چهار رطل آب خالص چاره رطل نمک افلاق یا نمک طریخش هم کباب
در جاکرم یک هفته پس تقطیر کن بر پنج صیغ تحمرا را ناخواه کرد یا اینون
کرم تخم کرفس **نقطه** آب در جگر بگیرند و در چمن یک رطل و عصاره سیب
و کلاب از هر کدام سه رطل و یکد ارد و جاکرم یک هفته پس تقطیر کنند
در این طریق جمع افادیه شتر قرضه جزو آب سبانه و غیره و غیره
اب مقطر نفع میکند مالینویا و دوسواس و سوراخ و قنبر می دهد و سخت
میکند قلب را البته بگیرند کاه و زبان سه اوقیه و کاه و کاه و کاه
و پوست ترنج از هر یک یک اوقیه و نیم عصاره سیب و عصاره بید
رطل بخندان در کلاب یک روز و یک شب پس تقطیر کن چنانچه میدانند در اول
نقطه در آب و اذنع میکند تب و دق را و اصحاب هرزل را بگیر مرغ
و بوشان در آب بگیر ستود اورا در رطل و آب کاه زبان و رطل و نیم

طریقه

کاه خنثه و کاه زبان از هر یک در نیم و در چمن یک اوقیه تقطیر کن
بالقیه چنانکه پیش گفتیم **ماء الخطاطیف** و اذنع میکند با راض سرخوب
و فالج و سکه و صرع و اقنارجم و اوجیب البصر است در مرضا بگیر چنانچه
اورا چهار عدد و یک سداب تازه و قبضه چند بیدستر یک اوقیه
بخ فاونیا و خوب کشش از هر یک در اوقیه و در چمن کباب به سبانه
عود از هر یک در نیم و سر کفصه چهار رطل جمع کن همه را و تقطیر کن
ماء مصطک نفع میکند نیزه و اضعف شده را و تجلید چوبه و راج را و اذنع
وید و میضه را و هضم میکند طعام را بگیر مصطک چهار اوقیه و اینجاندان و پوست
پسته از هر یک در اوقیه سبانه قرضه یک اوقیه و در چمن چهار درم
عصاره سیب سه رطل بخندان سه روز و تقطیر کن **ماء المقطر** که
مفعول است و تقویت قلب میکند و منقش حرارت غریز است و نفع میکند
از راض قلب را حینا بگیر کاه و کاه سه عدد و بیدور و پاره پاره کن
کو کبک پس قرضه خرچان تخم ریحان سبانه از هر کدام سه درم
کاه کاه زبان اکله و کبیر بر ابره قبضه کلاب چهار رطل جمع کن همه را و تقطیر
کن **ماء المقطر** نفع میکند قولنج و مرض احشایا و تجلید راج میکند

بكره تم انيون سه اذيقه در حين مكر از هر كدام چهار درهم بسات
 قرقر جزو خولجان وج حب القار از هر كدام چهار درهم برب
 و اذيقه آب خالص شش رطل بنجيان كيش و كروز پس تقطير كن
ماء الفرباني نفع سید ۴ باراض و بانیة و سموم بکیر عصاره سداب
 عصاره حاص عصاره اسقور و بون و عصاره توج از هر كيه كير طبر
 رايق و اذيقه جمع كن همرا و تقطير كن **ماء الفطر** ادرار بول ميكند و
 تقويت حصاة كليد و مثانة ميكند بکیر فطر اساليون و قوصا و حشيشه التيج
 و خطيانا و فوفه از هر كيه چهار اذيقه تخم رازيانه تخم كزبره تخم فربكره از هر كيه
 و اذيقه آب خالص پنج اذيقه و شويث و لمعة معطر كن چنانچه دانسته
ابضا ماء معطر كه نفع سید و ميكند از كبد و سپر و سوء القير و و امراض سو
 سودا و در او بر قانزافع و بکیر بوب طرفا و بوب و دشت لسان العصور
 و چنانچه ميكند از هر كيه يك اذيقه خطيانا و راسن و لوف كيه از هر كيه
 چهار درهم ترب ترب كير طبر و تخم كزبره و كاسيطوس و شوكه الباك
 و قنطين و عطف و كبر از هر كدام يك قبضه ما و بنج شش رطل حاص
 شش برتره شش اذيقه مخلوط كن همرا و بگذارد در جاكرم پس تقطير كن

در

ابضا ماء الفطر نفع ميكند ربو و ضيق النفس و امراض سينه و سعال مزمنه
 و زرد را بکیر پنج راسن و خطيانا و ليرسا و بلفاج و عوق السوسن و قن
 و سبستان و قين الحليم و تمر و حب العرو و اللوز از هر كيه چهار درهم قرقر
 در حين قانز از هر كيه چهار درهم عصاره كير طبر و ماء القوي سبدر طال و كز
 اسبونا ثم تقطير ماء الفربي بوب جزو نازنه پنج ترب هر كيه از هر كيه سر كز
 مخلوط كن همرا و بگذارد در جاكرم هفت روز پس تقطير كن **ابضا ماء الفطر**
 نفع سید ۴ باراض چشم را و تقويت ميكند روج و باصره را و نافع خيالات
 و نزول آب و ضعف بصر و قرحه چشم و دست و پست از رطوبت و ضايع
 بکیر اقوي و قنطاط طيف و رازيانه از هر كيه و قبضه قرقر سبستان
 در رطوبت از هر كيه چهار درهم آب خالص سه معابر اذيقه تقطير كن بطور ذيل
 مقدار شربت يك اذيقه يا در اذيقه **الفصل الثاني في الادوية دوح**
الافستين نفع للمعدة و يفتح السدد و الكبد و اخذ من الفستين ما شئت
 و غير تصاعد الشراب و يترك في مكان حار سبعة ايام ثم تقطير الشربة منه
 لمعة و على هذا المنوال جميع اللوز و ام الحشايش كالبا و بنجويه و البانج
 و غيره **دوح الالبسون** يكثر الرطاب و يفتح القوي و وجع الاحشاء و يفتح

نفع السدد و يدر البول و الورق شربة ثلثة درهم يؤخذ من الزنج و بوب
 و يوضع في ما يدر الرقبه و تقطير كما تقدم **دوح علك البطم** يفتح السعال
 و السدد و ذات الجنب و يفتح الكهارة الكليه و الشانه و يفتح امراض
 و جميع امراض طليه يؤخذ منه ما شئت و يوضع في القوي و تقطير باللبان
الفصل الثالث في الادوية دهن الافستين يفتح الامراض المعدية
 و الكبد و شربة قطرات بالمياه المناسبة يؤخذ منه ما شئت و غير
 بالما و الخلد و ترك في مكان حار اربعة عشر يوما ثم تقطير فقطر الماء و اولاً
 ثم الدهن و هو الكاف في عا الماء و هذا المنوال يستخرج لوان جميع علك
 كداب و نفع و الكليه و كبر و غيره **دهن الالبسون** يكثر الرطاب و يفتح
 السدد و يؤخذ منه رطل و ماء القوي عشرة ارطال ملح و طريفة ترك
 في مكان حار اربعة عشر يوما ثم تقطير كما تقدم و على هذا المنوال يستخرج
 جميع البزدرات كالكزبرة و الككوريا و الككوريا و غيره **دهن فطر الانج**
 يفتح العلب و يقويه و يرفع خفقان و النسي و الحيات و البانيه
 و يؤخذ منه ما شئت و غير ماء اللوز و يترك يوماً ثم تقطير **دهن البزدر**
 يفتح كهر من بارد و يقوي القلب و يفتح لوج الاسنان و هو بل

انيون نصف رطل مصعد الشراب ثلثة ارطال يترك في مكان حار ثلثة
 اوسيه ايام ثم تقطير و على هذا المنوال روج الككوريا و الككوريا و
دوح الورد يفتح العلب و يفتح للمشي و الخفقان و يفتح حرارة الغزيرة
 يؤخذ ورق الورد الطير تمام للشور و يفتح في الماء و البول من اللوز
 و يفتح قير طبر من الزهر و الملح و يترك بعض ثم تقطير **دوح الملح** يكثر الكبد
 و العلب و يفتح الاستسقاء و يفتح الكهارة الكليه و الشانه و يدر البول و يفتح
 الحيات و الشربة منه سدس درهم مع بعض المياه المناسبة لمرض يؤخذ
 من الملح ما شئت و يكثر ماء القوي و يفتح لوان الطين اليابس و يوضع في
 ما يدر الرقبه و تقطير **دوح البادود** يفتح الحيات الحارة و العطس و الحيات
 يؤخذ ملح البارود رطل و طين اليابس ثلثة ارطال يترك كما تقدم
دوح الطير يفتح الحيات و يفتح السدد و يدر الطث و يفتح الاستسقاء
 و العلب و ذات الجنب و الرقان و حب اللوز و حب الرطب و حب
 ثلثة درهم مع مياه المناسبة لتلك الامراض يؤخذ الطير اللين خمسة
 ارطال و غير الماء و يفتح و يوضع في ما يدر الرقبه و يطين بكمية تقطير
 و الصا في عا اللد و يفتح منفرد **دوح الزنج** يفتح في جميع الحيات و الحيات

دوح

لسان يؤخذ منه رطل واحد ويطبخ اوقية وما والقرن بقدر الكفاية يترك في مكان جاف
خمس ايام ثم يقطر **دهن الداجين** والزياد وغيرهما على هذا القدر **دهن**
الكافور يؤخذ منه ما شئت وطين اليابس وما والقرن بقدر الكفاية
يعبر اوقية ويضع في الشمس حتى يجف ثم ياتر القوية بقطر اوقية غليظة ثم يصفى
ثم **دهن الشحم** ليكن اربع اوجع ويخلط بالصابون والورد ويطبخ في سبعة
والقرن يؤخذ منه رطل واحد ويطبخ اوقية ويخلط بقطر **دهن الفستق** بقطر اوقية
ويضع للقرن وجع الرحم يؤخذ منه رطل واحد ويطبخ اوقية ويخلط بقطر اوقية
ارطال يخلط ويطبخ ويهدى للزوال يستعمل **الفصل الرابع**
في الاكبريات **الكبرجام** اسمها سيد جميع الاطوار واصحابها الزبرجاني
بهرزنج وخطا يمسك قوارير كبر راونده وغازيقون اذهر كرام كبر اوقية شيل
بندر صندل دارچين زنجبيل اذهر كرام درهم **عجوان** **جلايا** وتر يد
وسورجان اذهر كبر اوقية ونصف شاذنج اسارون قشر اصغر عرق
الاسود اذهر كبر شش درهم وقشر الارجح ولسان الثور ونصف وسماء
وبزر القرم اذهر كبر اوقية يدق الجميع ويخلط ويضع في اربعة ارطال باليا
المقطر اذهر كبر في مكان جاف اربعة عشر يوما ثم يصفى ويخلط بقطر اوقية

بهرزنج

الكبرجام يؤخذ منه رطل واحد ويطبخ اوقية وما والقرن بقدر الكفاية
والارواح وينفع للامراض القلب والصدر نافع في زمان الوباء وحيه
للجذبات الوبائية جدا يؤخذ صبر وتر وزعفران اوقية سواء ويطبخ بها
الكبريت اربع اصابع اربعة ايام ثم يصفى ويترك عليه ماء الكبريت ثلاثة ايام
ثم يجمع الجميع ويقطر **الكبر الحيات** ينفع للامراض الكاحلة الكاحلة ثم يصفى
ويقوى الرحم ويخرج جدا نافع للامراض السوداء والسوداء الحرة
يخفف الصلابة ويذهب للثيب يؤخذ من الدارچين ثلاثة ادرق قرقر
كبابه قاعه حب الفارح جزبوا سباسة وجع خولجان وكبر واحد اربعة
درهم قشر اللوزج بارد بجزب الكبر اربع درهم وكبر واحد اوقية وما والقرن
اودا والدارچين اربعة اوجع رطل واحد ينفع في اللدوية في الماء ويترك ربيعا
ثم يقطر بالبنين وحين التقطير بهذا اللدوية في القوة اضطررك واللذان
وكبر واحد اربعة دراهم عود درهم عود وسكنبيل واحد نصف درهم
يجمع الكبر اللدوي بقطر من جلاب الورد ثم يخلط بقطر اوقية **الفصل**
الخامس في اللؤلؤان **لؤلؤ المرجان** ينفع الدم فيفتح السد والكبد
وينفع للامراض السوداء ويحبس الدم نافع لسوء المزاج الحار

وفيت بحصاة الكلية واللسان يؤخذ مرجان ويطبخ البارود من رطل نصف رطل
يسحق ويترك ثم يصفى البارود بالماء الكافور ثم يخرج لون مرجان بصاغة
ثم يقطر الماء ويترك في سفر القوية **لؤلؤ الفنا** ينفع نافع للامراض
الدماع والصب ووضف القلب نافع من الماء كولي وفيت بحصاة الكلية
واللسان يؤخذ روماس بار الناريقون رطل واحد والعاطر اربعة ارطال
ينفع في الماء يونا وليلا ثم يصفى ويترك رطل من الكبر اللدوي رذا شربة
ملح بالماء الساخنة لمرض **لؤلؤ** **لؤلؤ** ينفع لضعف الكبد وحرارة الكبد
الحمية ويقوى القلب والمعدة يؤخذ رذا يابا اوقية وما والقرن ثلاثة ادرق
وروم الزنجبيل وروم الكبريت درهمين ماء الفار اربعة ارطال يترك الجميع في
مكان جاف سبعة ساعات ثم يصفى ويترك عليه رطل من الكبر اللدوي وعاءا للزوال
استخرج اللؤلؤ من الزهر من رطل واحد واللسان نصف ولسان الثور
الفصل السادس في المياه الحارة والبيان **كلمة ماء الفادون** ينفع للفتق
وسائر المدينيات يؤخذ الزنجبيل ولسان الثور والبارود رطل يدق ويضع في
بنار قوية ماء الزهر المستر بهاء فله نصف حبة الزهر يؤخذ من البارود
والثور اوقية سواء يقطر يرد ما يقطر على ما لم يقطر ثلاثة مرات ثم يصفى

بهرزنج

طين الحكة يطين به القوي يؤخذ من طين اللاح وزهر الفوس شجر الطوريق
دخيت يحمي اوقية سواء ويجمع الجميع بالماء ويستعمل **طين الحكة** يحمي
يؤخذ من طين مطهر وبياض البيض يسحق وراسا ولسان الثور يطين به الزهر
يؤخذ طين الارستر ينبت به من الكلسان **الفصل السابع**
في بيان اكلويات واكلومات خلاصة اللؤلؤ **المرجان** يقوى القلب
ويزيد الارواح نافع للصرع والدولر والسوجدة السوداء ويبرد المر
ويجلب الباه وينفع للامراض الرحم ويخفف الكبد يؤخذ اللؤلؤ ولؤلؤ
ما شئت ويسحق ويضع في قمع فيمر اربعة اصابع من كبر المقطر ويترك في
حمام مارية ثلاثة ايام ثم يؤخذ اللؤلؤ تدريجا ثم يصفى بقطر اوقية
ويجلب اللؤلؤ ويصفى ويضع عليه وهر الطر طر توست في سفر القوية
ويصفى من الماء ويصفى بالورد ويخفف ويخط على هذا المنوال يخرج
خليفة الصدف وزهر دياقوت والجزر وسائر الدجارج
طير الراجي ينفع السد وينفع للامراض الكبد والطحال واللسان
والحميات المزمنة وينفع للاطوار ويدبر البول والطحل نافع للامساك
وصفات الكلية واللسان واليرقان والامراض السوداء شربة

من سدس درهم المثلث درهم يؤخذ من الطير ويطبخ الحار لربيه
 اوراق ويضع في القيق ويقطع عليه روح الزم اوقية نصف ويرب في سعة
 ملحاً يصفى يؤخذ من **خلاصة الكبريت** المشهور عند الأطباء والكبريت تيناً
 احرارة الغزيرة وتغمر الدم وتغمر من الزوازل وامراض الصدر والرياح
 للمسلمين ويقدر المدة ويطرد الرياح الغليظة وينفع لغيره من الامراض
 والبص وتغمر في زمان الوباء شربة ثلاثه درهم يؤخذ من الكبريت المصعد ثلثه
 اوراق ويطبخ ستة اوراق وما القوي ستة اوراق يجمع الجميع وكثير
 حار يونا وليلاً وينفع قليلاً ثم يصفى بالكاهة ثم يقطر عليه بخار القيق ترطب في
 رسفر القيق خلاصة الكبريت يحفظ وليست **خلاصة الملح** والبرقان
 يؤخذ حديد الحوافر يلق بقليلاً ويضع عليه اربعة اوراق من الصاعق ثم
 وليثه وصل ويترك في حمام كحار ويصفى ويطبخه مصعد الشراب يصفى
 ويوضع عليه بالبارد ويرب في رسفر القيق خلاصة يؤخذ ويصفى
 الورد ويحفظ وعلف هذا الزوال استخراج خلاصات العارفين والتميز
 والتعريف وتتم بخلاف **الفصل الثامن في الاملاح** **ملح كسنتين** يقطع القيق
 التزيب ويصفى السد ويدخل البول ويصفى الحيات العفنة ونافع الامراض
 الكبد

الكبد والطحال والمعدة وهو علاج كامل في الامراض السوداوية وفساد
 للاخلاط شربة سدس درهم يؤخذ كسنتين يابس ما شئت ويحرق
 ويؤخذ رماؤاً وبنياً بالماء ويصفى بالكاهة ثم يلق بباراً ويصفى بالحقن
 في الماء والشفية وعلف هذا الزوال استخراج الملح ساير كسنتين واشت
ملح الرخا يقطع سيلان الدم من اتي موضع كان وينفع ذو سطاريا ويصفى
 السد ويصفى الحصى الكلى والمثانة نافع للبلع والاسهال الرخم شربة درهم
 يؤخذ رمان ما شئت ويحرق بشدة كبريت ويحرق بالماء المقطر وتصفى ويصفى
 الماء بالحقن المار فيه خمر قليل ويترك في مكان بارد ويصفى في الماء
 الورد **ملح السكر** المسكر الرخم يستعمل في اخراج كاح الرطبات والقروح
 والجره وغير ذلك يمد كاح الحان **ملح الطير** يصفى السد ويطبخ الاخلاط
 وينفع ويدخل البول يحرق وصد بالتار ويحرق بالماء ويصفى ويصفى
اسماء الله وهو سكر كسنتين يصفى الحيات ويجمع الكاهة ثم يصفى نافع للحيات
 كاحه خصوصاً الحرقه وينفع الامراض الصدر والرياح ويصفى السد والكبد
 والطحال ويدخل البول يصفى الاستسقاء شربة نصف درهم يؤخذ رطلان
 البارده مسبوحة اوقية من الكبريت ويحرق في البوتة ويسكب على القيق

ويحفظ **الفصل التاسع في المصنوعات** المستعمل في **زهر الملاح** يصفى الحيات
 الصدر والرياح والربو وضيق النفس وذات الرية والسعال والتميز
 شربة ثلث درهم يؤخذ كاح ما شئت ويصفى ويحفظ ودرهم رطلان ويصفى
 آلة الصعيد واذا تم الصعيد يؤخذ المصعد ويحفظ وعلف هذا الزوال زهر الكبريت
 بغير زهر لا يتغير **زهر التثاود** وهو يد العرق وينفع من ربيح ويصفى
 كثير في الامراض يؤخذ من رطلان ودرهم رطلان ويصفى رطلان
نقدم الفصل العاشر في القليبات والرقعات **الرقعات الحادة**
 يحبس كاح اسمال ويطبخ سيلان الدم حيث كان يؤخذ برادة كاح ما شئت
 ووزنه كبريت ويحرق في البوتة ثم يصفى ويحفظ **زهر ان الفولاذ**
 يصفى السد والطحال والكبد وينفع الامراض السوداوية يؤخذ برارة الفولاذ
 رطلان وكبريت نصف رطلان يحرق في البوتة ثم يصفى ويحرق ثانياً بالماء ويصفى
 ويحفظ وقد يكون المهرود والكبريت **زهر ان المنك** وهو الاثمين
 المتروك المسكر كاح رطلان يصفى الامراض المزمنة والكليبات والقروح ويزيل
 الصب شربة سدس درهم المثلث درهم يؤخذ الاثمين يحرق طير
 وعلف البارده مثله ثم يوضع في البوتة ثم يصفى **زهر ان المنك** يصفى
 الحيات

للحيات وفساد الاخلاط وجب الاثمين وهو فاخر من غيره شربة سدس درهم
 الاثمين شربة يؤخذ الاثمين وعلف البارده اجزاء مساوية ويحرق ويصفى
 باره ثلثة مرات يلق بالماء الفاتر وما الورد ويحفظ **انثمين الزنجار**
 المسكر شربة ثلثة حبات الاثمين يؤخذ رطلان ويحرق بالزهر الماء ويحرق
 يجر اللسان ثم يؤخذ ويضاف اليه بوتره الصاعد اربعة دراهم ويسكب في البوتة
 بالتار الشديد وتسكب على الرغام يصير كاح قحان **انثمين المقي** هو من
 الامراض المزمنة والكليبات بغير ضرر ان يؤخذ الاثمين اربعة اوراق ملح
 البارده والطحال وكاح واحد ثلثة اوراق ويحرق في البوتة في مكان داس
 ويخرج من البوتة ويؤخذ من رطلان رصاص المذاب ويسكب ويصفى فحانه واذا رية
 ان يصفى مسلاً او مقياً يوضع في الماء الفاتر ويترك يوماً وليلاً ويشوب
ككبر انثمين هو المسكر الرخم يصفى الامراض المزمنة ويجمع المقهر
 والحيات وحب الاثمين شربة ثلثة حبات لور اربعة يؤخذ من الزنجار
 اوقية درهم الكبريت ثمانية اوراق ويضع في الفاتر ويترك عاتلاً
 محبوا بالرياح كاح ثلثة ايام خمر يصفى ويخلص واذا تم يصفى بالماء
فايد زهر منك وهو شربة ثلثة حبات اوراق يؤخذ من الذهب ما شئت

و بخر با الرزین و یضع علیه و هنر القطر قطره بدقطره حترسکن النبیان ثم
 یؤخذ الراسب و یسیر بها و الورود مراراً کثیراً و یجفف **الفصل العاشر** فی
 فی الخلدصات و یخرج بها الخلدصات لایكون الا بعد الشراب و یأخذ
 الحار و یأخذ الراسب خلاصة الحری فی الاسود یضع لاسراض السوداء
 و لاسراض المرنی یؤخذ اصفر فوفی الاسود و یضع به القطر من اللوزین
 و یؤخذ لونه و یطریه الماء و یؤخذ غرضه علی هذا البتوال یخرج سائر السمات
 خلاصة بالانفلون یسیر به القطر لایط و یضع لاسراض الحار شراباً فربما
 درهم الاثنان یؤخذ ثم یخفف و فوفی الاسود و السقونیات فربما ربع دراهم
 راند و فوفی سفوف دیاریدون نصف اوقیه یسیر من الدارچین و یصا
 الشراب **لادین** و یوخذ ریش فی کفر الا و یضع یؤخذ الفوفی و فوفی
 یج الحف و اوقیه و یخرج یصا الشراب المتأخیه سفوف البیر و اوقیه و یج
 بده الاشیا و یطالغ اللؤلؤ و المرقان و فادیر و عظم قران الایر و مشک
 و البیر و دهن القز و دهن الدارچین و دهن جوز بول و یسیر درهم
 و قد تم قرابا دین **خاتمة الکتاب** فی تفسیر بعض الالفاظ المستعملة فی هذا
 الکتاب **أصول الحیة المفضیة** کفرس هیون رازیاج فطر الاسایه

الان

راسن البر حشایش الاذیه و دق اکثر خبز سلق و دق بنفج
 نهر الفلک اذیه لسان الثور بنفج و رد اسطوخودس **بذل الحاد الکبر**
 انیسون کردیا کون رازیاج **بذل الحاد الصغیر** ناخوره کرفس و فو
بذل الحاد الکبر بذر القز بذر خیار بذر بطیخ الاضفر و الاضفر **بذل الحاد**
الصغیر هند باخس بقله حقا طریحون **انجاد المندیه** سیلان
 یاقوت زمرود عقیق طریح **الاکوان الحیه** و هو الشعر العسل
سندس درهم عشرجات **ثلث درهم** عسرون حبه **اوقیه** ثانیة درهم
دق انشیر اوقیه **مسهل** بلل زرد تمر هند بنفش ترنجبین
 افستین سقونیات بلاب اجور شامره کبر سرف **مسهل** بلل زرد
 ثم یخفف قطریون ما هنر بجز غار یقون حب التیر و یج یطایح
مسهل سکودا یلکبا و یطایح سنا بالکلو انیسون اسطوخودس
 جرجل و یطایح غار یقون حب التیر **اکل مقیات** تخم ترب و کرب
 کلکوز کدش فوفی موزنج تخم شبت پوست و یج و تخم فربزه و فو
 تمک هندس لوباسر سرف مراب کدو ماء العسل تخم ما ذریون بوره
 سکین **مقیات** کرسه و بکشاید ترس اذخ شامره غار یقون

رازیانه انیسون قطریون سقر افستین قروما اسطوخودس عود
 فارانیا و فوفیون حبلیان قراسیون زیره اویسا ناخوره هماما یلک
 دارچین زعفران مرزنجوش کرفس زراوند کباب کرسه حاشا
 کشت و فو **ملطقات** که ملطیف و تقطیع افلاط سکنه ابر صامن
 استقر سرکه اسطوخودس حب البان اقوان انجوره بوره جندسه
 فو دل قز میر اذخ بختک بابونه زراوند فو حاشا کادریس
 فو مر مشک طراش کرفس مرزنجوش حبه **انجور ادویه** که صمات رازی
 اسارون برنجاص صم آلو تخم آلو بولو تخم فربزه خشک پرسیاوشان
 نخود سیاه جوالیود بادام تلخ قند سکنج رازیاج **فاضا**
 که طبع را باند و برنج بلوط است باطله جزر و یج کادریس اذخ
 تخم کدو غیر دم الا فربزه زرد ورق زرد طباشیر مصطکی طین محرقه
 کدبا کدر کردیا نار دمنج ساق عدس بسا به تخم شامره
 بازنک زینق **مخللات** که غلط و صلاب را بتخلید برده کادریس
 حاشا زراوند اکلیه الکک و فو فربزه سرشاران جمده فادیر
 اسق پرسیاوشان بابونه استقر روبریک برنجاص اذخ

یا فو

باطلا اسارون اقوان خضر زیت صم البطم **مقیات** کدورام
 و صلابات را نرم نماید و فو دهر اکلیه الکک بزرک زعفران ایریا
در سلخانی صفت ان جندش جوز براده صیدیکوز
 ملغم نموده در میان بویه کدشته بر بالار آتش کدازند تا جند بالایی
 پاک شود و **در پی سلخانی** موریاس حوله آتشت از جند پاک شده
 سر و جود عرق کدو خالص سرخود تمک صاف خشک مغنا و دوجا فو
 جند را در عرق کدو در ظرف شیشه بچوشند تا خشک شود خاک بد پاک
 مخلوط کرده در مایه شیشه یا سنگ نرم بپایند و در قز کرده اضمین قرار
 داده مصعد نمایند از موریاس حوله خراشد و در وقت احتلاط
 کو کرد با جند احتیاط نمایند که بخار آن سم است و مصعد آن سفید براق
 سخت تحت است و بر زبان گذارند رود مشکرت مره آن بسیار است
 و سم است و یک رسد آن درشت فو آب حرقه بد بپایند شانه
 فو از موریاس و فربزه از سیاب در مایه زجاج مخلوط مصعد نماید
 باز از راسی کرده مصعد نمایند تا سه مرتبه بد در میان آب در ظرف
 شیشه ساییده یکدفعه کدشته تسلیین نموده بر دواشته نگاه دارند

حفظ الشعر الانتشار تطهير انبات خلق منع الشعر تجعير ترقق نمط
 تسويد شعر تخر تبیض تشقق نخوس متر صان قنقام
 كثرت العرق عرق الدم شقوق الاطراف تشنكجلد سحج كجلد
 عقر كحف هزال ولسن نشع طله الرأس تنظيم لراس علل الاطراف
 برص جذام تشقق تقلع جذام الدم صفو رض انتفاع اصابع
 تفرج قطاة صنان تغفن منابن فساد الاطراف حرق البیادر
 جوات جوامیلین جوامعجب عظم الكسور جوامعرق شرب البصر
 قروح قروح غره اندبال ماصور قروح لتابعه سقط ولفه مضرة
 بالباط كسر وکحل قطع والوة وقة نه الدراف لتهره بن ليلها انتفخ
ادوية حارة دودج اول اوبسما رفسین حنابلهر آشنه
 اسفندان مطوخورس اليه اسفنج ابرشیم آله بادنه پست سرج
 پدسافشان سرولکان سیدانه برمس حظه رومار سرسک نقاره
 ششلم فندق مانیه کاوزبان کرسنه کندر اللادن لوز بلابل مآ
 سجاد نادرس ادویه حارة دودج دوم اترج آنبوس زرف
 اصنار لیب آجر ارجیس ایرسا آذرین نوره بهن ریج کایله باجریقه

بالمدرسة المختلطة
بالمدرسة المختلطة

بالمدرسة المختلطة
بالمدرسة المختلطة

بسم الله الرحمن الرحيم
 الرسالة الدينية في الطب التي بحث بها الامام العمام علي بن موسى
 الرضا عليه السلام الى المأمون العباسي في حفظ صحة المراج
 وتبكيه بالاغذية والادوية والاشربة قال الامام الانام غرة
 الاسلام منظر الغرض بالروية اللامعة كاشف الرموز في بخر وحج
 اتقى من قضى بعد جده المصطفى وكره من غنى بعد ربه على الرضى
 امام الانس واجن علي بن موسى الرضا صلوات الله عليه وعلى
 آله وصحبه اجمعين والاعفاء اعلم يا امير المؤمنين ان الله تعالى لم
 يبدل العبد المؤمن بلاءه حتى جعل له دواء يدا له ولكل صفة من
 الداء صفة من الدواء وتدير وتفت وذلك ان الاجسام الالهية
 جعلت على مثال الملك فملك بجسد هو ما في القلب والتمال البرق
 والادصال الدماغ وبنت الملك قلبه وارضة الجسد والاعوان
 يداه ورجلاه وعينه وشفاه ولسانه واذناه وفرائضه
 وطلعه وحجاب صدره فالكيد ان عوانا قربان وسيدان وتعالى
 على ما يوحى اليها الملك حيث يشاء والرحمة تعالى حيث يشاء والحيات

والحياتان تدلان على ما ينبغي عنه لان الملك من وراء حجاب لا
 يصل اليه الا بها وبها سر اجان ايضا وحسن الجسد وحرزه لا تدان
 لا تظنان على الملك الا ما يولفه لانها لا يقدر ان تدخل شيئا
 حتى يوحى الملك اليها فاذا روي اليها طريق الملك فصلاهما حتى
 يسبح منها ثم يحجب بما يريد فيخرج عن اللسان ما دوات كثيرة منها
 ربح الغرور وتجار المدة وموتة الشفتين وليس للشفتين قوة الا
 بالاسنان وليس يستغنى بعضا عن بعض والكلام لا يحسن الا بجزء
 في الالف لان الالف يزين الكلام كما يزين المنع الزمار
 وكذلك المنح ان بها ثقب الالف يظنان على الملك مما يحب
 من الریح الطيبة فاذا جاءت ریح تسود الى الملك اوحى الى الملك
 فحجاب من الملك وملك الریح والملك مع هذا ثواب وعذاب
 فحجاب اشمن عذاب الملوك الظاهرة القاهرة في الدنيا واول
 افضل من ثوابهم فاما عذاب فاعز من امانا ثواب فالفرح وكل
 احزن في الطحال واصل الفرع في الترب والكليتين وفيما عزا
 موصلان الى الوجه فمن هناك يظهر الفرع واخرن فيرى علاهما

في الوجه وبقية العروق كما يطرأ من الحال الى الملك ومن الملك الى الحال وحسن ذلك انه اذا تناولت الدوا اذته العروق الى موضع الدوا باعانتها اعلم يا امير المؤمنين ان الجسد بمنزلة الارض الطيبة متى تعبدت بالمعارة والسقي من حيث لا يراد في الماء فتعرق ولا تنقص من فطش واست علامتها وكثر بها وركب درعها وان تفوق عنها فسدت ولم يبق فيها الا الشب فاجسد بهذه المنة بالكد في الاعداء يصلح وتكون العافية فيه فانظر يا امير المؤمنين ما يوافيك ويوافق مسلكك ويعتري عيبك بدلك وبعلم من الطعام فقدر انفقك واجعله غذاك اعلم ان كل واحدة من هذه الطبايع يجب ما يشاء كلها فاخذ ما يشاء كل جسدك ومن اخذ من الطعام زيادة لم يضره ومن اخذ بقدر لا زيادة عليه ولا نقص في غذائه لغيره وكذلك سبيل ان تأخذ من الطعام كفايتك في ايامك وارفع يدك منه ويك اليه بعض المرفعة السيل فانه اصل معدتك ولبدتك واركب لعقلك والفتة على جيك يا امير المؤمنين اعلم كل البار في الصيف والكار في شتاء والمعتدل في الفضلين على قدر قوتك وشهوتك وابدأ في اول

اول الطعام باحث للاغذية التي يغذي بها بدتك بقدر عاكتك بحس طاقتك ونشاطك وزمانك الذي يجب ان يكون اكلك في كل يوم عند ما يمضي من النهار ثمان ساعات اكله واحدة او ثلث اكلات في يومين تتخذ بأكرا في اول يوم ثم تتعشى فاذا كان في اليوم الثاني فخذ مضي ثمان ساعات من النهار اكلت اكله واحدة ولم تنج الى العشاء كذا انرجه حتى محمد صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام في كل يوم وجبة وفي غده جبينين ولكن ذلك بقدر لا يزيد ولا ينقص وارفع يدك من الطعام وانت تشتهي ولكن شربك على اثر طامك بداس من الشراب الصافي العتيق مما يحل شربه الذي انما هو فيما بعد ونذكر الان ما ينبغي ذكره من تدبير فصول السنة وشهور الزيادة والوقفة فيما في كل فصل على وجه ما يستعمل من الاطعمة والاشربة وما يستعمل منه وكيفية حفظ الصحة من زكام القدام وفقدان قول الائمة عليهم السلام في صفة شراب يحل شربه ويستعمل بعد الطعام ذكره في فصل السنة اما فصل الربيع فانه روح الزمان ولوله اذار وعدة ايام ثلثون يوما وفيه يطيب الليل والنهار ويطين الارض ويذهب

حمل

سلطان البلم ويصح الدم ويستعمل فيه من الغذاء اللطيف واللحوم والبيض التي بشرت وبشر الشراب بعد تدبير الماء وتبقى فيه اكل البصل والقمح والكماض ويجوز فيه شرب المسهل ويستعمل البصل والكماتة نيسان ثلثون يوما فيه يطول النهار ويعتري مزاج الفضل ويحرك الدم ويهب فيه الرياح الشرقية ويستعمل فيه اكل المشوية وما يصل باخل وحكم الصيد ونبال الكمح والبرج بالادمان في اكلهم ولا يشرب الماء على الرقي ويشتم الرياحين والطيب اياما واحد وثلثون يوما تضعف فيه الرياح ويبرأ من فصل الربيع وقد نفي عن اكل الملوحة واللحوم الغليظة كالرؤوس ولحوم البقر واللين وينفع فيه دخول اكلهم اول النهار ويكره فيه الرياضة قبل الغذاء **حزيران** ثلثون يوما يذهب فيه سلطان الدم ويعقب زمان المرة الصغرى وينهي فيه عن التبع واكل اللدوس والاكارسه وشتم الشوك والعنبر وينفع فيه اكل البقول الباردة كالبنبا وبقلاكمها واكل الخضر كالخيار والعدس والشيخشت والفاكهة الرطبة واستعمال الحمضيات ومن اللحوم لحم موزة النخ وحبذا ومن الطيور الدجاج والطيور والندى

شور

جوزا

سوطان

والدراج والالبان والشوك الطري ثور واحد وثلثون يوما فيه شدت الحرارة وتغور الماء ويستعمل فيه شرب المياه الباردة على الرقي وتوكل فيه الاشياء الباردة الرطبة ويكره فيه شرب الشراب وتوكل فيه الاغذية اللطيفة الرطبة كالحار كدرة الخبز ان ويستعمل من الثور والرياحين الباردة الرطب الطيب لرايحه **آب** واحد وثلثون يوما فيه يشتد السوم ويصح الزكام بالليل ويستعمل فيه ويصلح للزجاج بالترديد والترطيب وينفع فيه شرب اللبن والراب ويحب فيه الكمح والمسهل وتقل من الرياضة ويشتم الرياحين الباردة ليكول ثلثون يوما فيه يطيب لاهوا ويعتري سلطان المرة السوداء ويصلح شرب المسهل وينفع فيه اكل الحلو والاصناف للحوم الباردة كالجعد لاهى ويحل من الضان ويحب فيه اكل لحوم البقر والاكارسه من الشراة ودخل اكلهم ويستعمل من الطيب المعتدل المزاج ويحب فيه اكل البطيخ والقنار الشرس الاول واحد وثلثون يوما فيه الرياح الخفيفة وتنفق فيه ربح الصبا ويحب فيه القصد من الدوا ويجوز فيه الكمح وينفع فيه اكل اللحم اللين والرياحان المز

كسد

وسيلة

ميزان

عقرب

والفائدة بعد الطعام ويستعمل فيه لكل النجوم بالتوازي ويقال فيه من شرب
الماء ويجوز فيه الرياضة تشرين الآخر ثلثون يوما فيه يقطع المطر الواسي
ونهي فيه عن شرب الماء بالليل ويقال من دخل الحمام والجماع وشرب
كبرة كل يوم جمعة من ما صار ويجوز لكل القول كما ذكرنا في التبريد
وذكر جرحه كان الأول احد وثلاثون يوما يقوى فيه المواضع ويستعمل فيه
البرد وينفع فيه كل ما ذكرنا في التبريد الثاني ويجوز فيه من كل الطعام
البارد ويتقى فيه الجحامة والقصد ويستعمل فيه الأغذية الحارة بالقوة
والفعل كان الثاني احد وثلاثون يوما يقوى فيه غلبة البهيم وينهي عن
تجوع فيه الماء الحار على الرقيق ويجوز فيه الجماع وينفع فيه الاحسا في القول
الحارة كالكرس والجرجير والكرات وينفع فيه دخول الحمام لول التبريد
والترجيع بدنه الخرى وما ناسب ويجوز فيه اكله وكل التلح الطري
واللبن شبات ثمانية وعشرون يوما ويختلف فيه الرياح وكثيرا في
ونظر العشب ويجوز فيه الماء في العود وينفع فيه لكل النجوم ولم يطهر
والصبر والفائدة اليابسة ويقال من لكل الحلاوات ويجوز فيه كثرة
الجماع والركبة والرياضة صفه الشراب الذي يحل شربه ويستعمل

فوس

جدي

دو

حوت

واستعمل بعد الطعام وقد تقدم ذكر صفه عند استئناس القول على فعله
الشيء وما بينه في من حفظ الصفة وصحة يؤخذ من الرطب السني عشرة
ارطال فيسل وينقع في ماء صاف في غرة وزيادة عليه رابع اصابع وكثير
في ارامه ذلك ثلثة ايام في الشتاء وفي الصيف يوما وليلة ثم يحبل في قدر
نظيفة وليكن الماء ما دلت الساردين قدر عليه والاقمن الماء والعذب
الذي يجمعه من ناحية المشرق ما ابرقا ابيض خفيفا وهو القابل بالخير
على سرعين السخونة والبرودة وتلك دلالة على خفة الماء ويخرج من تنق
الرطب وينفع ثم يصير ويصفي ما له ويسرد ثم يرد الى القدر ثانيا ويؤخذ
مقداره بود ينقي بار لينة غلبا لينا رقيقا حتى يصفى ثلثاه ويحلى
ثلثه ثم يؤخذ من عمل النخل المصق رطل فيلقى عليه ويؤخذ مقداره ومقدار
الماء الى ان كان من القدر وينقي حتى يذهب قدر السيل ويورد الى القدر
ويؤخذ فرة ضعيفة فيحبل فيها زنجبيل وزن درهم ومن فلفل نصف درهم
ومن دارجيني مثله ومن زعفران درهم ومن سبيل نصف درهم ومن
الندبا مثله ومن مصطكى نصف درهم بعد ان يسحق كل واحد على حدة
ويخل ويحبل في فرة ويشد بخيط مسددا جيدا ويلقى فيه ومن الحرق

انزبه الايدان وصلى تصرفات الانزبه في محركات الطبيعية كما انهم
والجماع والشموم والحركة وسائر الحركات لان الله تعالى في الاجسام
على رربع طابع وهي الحرارة والدم والبلغم وبما يحسد اربان وبارد
قد خلت بينهما فعمل الحار من لينا ويا بيا وكذلك الباردين رطبا
ويا بيا ثم فرق ذلك على اربعة اجزاء من اجد على الررس والصد
والشراسيف واسفل البطن اعلم ان الررس والاذنين والبصين
والخزخزين والفم والالاف من الدم وان الصدر من البلغم والي
وان الررس سيف من المدة الصغرى وان اسفل البطن من المدة السوى
اعلم ان الزم سلطان الدماغ وهو قول مجدد وقوة فاذا اراد
الزوم فليكن اضطرارك اولاً على شغلك اليمنى ثم انقلب على اليسرى
وكذلك فقم من مضجعتك على شغلك كما بدأت به عند نومك وعود
فعلك القعود من الليل ساعتين وادخل الحماما حاجته الانسان لو ش
فيه بقدر ما تقضى حاجتك ولا تطل فيه فان ذلك يورث داء الفيل
اعلم ان اجود ما سكنت به ليف الاراك فانه يحول لسان طبيب
الكلية ويشد الله ويستنما وهو نافع من الجحر اذا كان باعدا والكلية

في الشراب بحيث تنزل قوى العاقر التي فيها ولا يزال لها به بالتركيب
على نار لينة برقي حتى يذهب منه مقدار السيل ويرفع القدر ويبرد ويؤخذ
مدة ثلثة اشهر حتى يتداخل مزاجه بعضه في بعض ويحسد ليشمل ومقدار
ما يشرب منه لوقية باقيتين من الماء الرايح فاذا اكلت مقدار ما وصفت
لك من الطعام فاشرب من هذا الشراب ثلثة اقداح بعد طعامك فاذا
فعلت ذلك فعد است باذن الله تعالى يوكم وليتلك من الاوجاع
الباردة المزمنة كالنقرس والرياح وغير ذلك من اوجاع العصب
والدماغ والمعدة وبعض اوجاع الكبد والطحال والاسهال والاحشاء فان
صدقت بعد ذلك شهوة الماء فليشرب منه مقدار النصف مما كان يشرب
قبلا فانه يصلح لبدن المؤمن واكثر لمائة واشد بصلطه وخطه وان شرب
البدن وقوله يكون بالطعام والشراب والشراب فساد بهما فان
اصحهما صلح البدن وان افسدتهما افسد البدن اعلم ان قوة التبريد
تألفه لا تضره الا بدان وان لا تضره تألفه للماء فتغيرت تغير الهواء
في الاكلية فاذا برد الهواء مرة وتسحق اخرى تغيرت بسبب انزبه اللباد
واثر ذلك تغييرا في الهواء فاذا كان الهواء معتدلا اعتدلت ارضه

الاجزاء
الاجزاء
الاجزاء

الاجزاء
الاجزاء
الاجزاء

من ترقق اللسان ونزغ غما ويصفق اصولها من اراد حفظ
 الانسان فلينفذ قرن الابل حرقا وكرمانج وسعدا وورد
 وسبل الطيب وجب الابل اجزاء سواء وطحا اندر انيا ربع جوب
 فيدق الجميع ناعما ويسحق به فانة يسبك اللسان ويحفظ اصولها
 من اللغات العارضة ومن اراد ان يبين لسانه فلينفذ جوب
 على اندرائي وشلة زبد البحر فيصنعها جميعا ناعما ويسحق به اعلم ان احوال
 اللسان التي بناه الله تعالى عليها وجلت شرفا بها فانه اربعة احوال
 احوال الاول خمسة عشر سنة وفيها شبابه وحسنه وبها وسط الدم
 في جسمه ثم احوال الثانية من ثمانية عشر سنة الى خمس وثلاثين سنة وفيها
 سلطان القوة صغارا وقوة غلبتها على الشخص وهي اقوى ما يكون
 ولا يزال كذلك حتى تستوفى المدة المذكورة وهي خمسة وثلاثون سنة
 ثم يدخل في احوال الثالثة الى ان يتكامل مدة الهرستين سنة فيكون في
 سلطان القوة السدود وهو حسن الكلمة والمعرفة والدراسة وتطام
 الاسرار وصحة النظر في العواقب وصدق الرأي وثبات الشئ في تصرفه
 ثم يدخل في احوال الرابعة وهي سلطان العلم وهي احوال التي لا يتحول

يتحول منها وباقي اللالدم وكمد عيش ودبول ونقص من القوة ولها
 في كونه ومكته ان كل شئ كان لا يعرف حتى يعود ديام عند القوم كغير
 عند القوم ويتذكر ما تقدم وينسى ما يحدث في الاوقات وينسى
 ويتغير معموله ويحب ما رفق وبها وقيل تفت شعره واطفائه
 ولا يزال جميعه انكاس ولاد بار ما عاش لانه في سلطان العلم وهو
 بارد جلد فجموده وبرده يكون فكل جسم يستولى عليه في اخر القوة
 العلمية وقد ذكرت لاسير المؤمنين ~~في هذا الموضع~~ جميع ما
 يحتاج اليه في سياسة المراج وحوال جسمه وعلاجه وانما اذكر لان
 يحتاج الى تاول من اللاندية والادوية وما يجب ان يفعله في اوقات
 فاذا اردت ان تجتهد في كل واحد من هذه الملال الخمسة عشرة
 فانه يصلح لك ذلك واذ انقص الشرف فانه لا يكون مضطرا الى
 ذلك وهو لان الدم ينقص بعد ما يمضي في نقصان الملال ويتر
 في زيادته ولكن الحكامة بقدر ما يمضي من السن من ثمانية عشر سنة
 يحتمل في كل عشرين يوما وابن الثلثين في كل ثلثين يوما مرة واحدة
 وكذلك من بلغ من العمر اربعين سنة يحتمل في كل اربعين يوما واما

فجب ذلك اعلم ان الحكامة انما ياخذ ودهان من ضاير العروق البنية
 في الفم ومصدق ذلك ما ذكرته انما لا يصفق القوة كما يوجد من ا
 عند الفصد وحجامة البقرة تنفع من قتل الرئيس وحجامة الاهدتين تنفع
 عن الرئيس والوجه والعينين وهي نافعة لوجع الاخر اسس وزياد
 ناب الفصد من جميع ذلك وقد تحتم تحت الذقن لعلاج الطلاع في الفم
 ومن فساد اللثة وغير ذلك من ادواء الفم وكذلك الحكامة من اللثتين
 ينفع من الخفقان الذي يكون من الاستلاء والكرارة وهي موضع على اللسان
 قد ينقص من الاستلاء نقصا مائتا وينفع من الادواء المزمنة في الكلى والمثانة
 والارحام ويدر الطلث غير انما يملك الجسد وقد يوضع منها على الشفاه
 لا انما تنفع ذوي البثور والدمامل والذي يخفف من ألم الحكامة
 تحفيف المص اول ما يصفق للحاجم ثم يدرج المص قليلا قليلا والتواني
 اريد في المص من الاول وكذا ذلك الثلاث فصاعدا ويتوقف على شرط
 حتى يجر الموضع جدا بكثر الحجام عليه ويلين المشرط على جلود لينة ومصح
 الموضع قبل شرط بالدم وكذا الفصد مسح الموضع الذي يصفق به
 فانه يقلل الالم وكذلك المشرط والبضع بالدم عند الحكامة وعند الخراف

وعند الخراف منها يلين الموضع بالدمين ولين على العروق اذا فصد
 شيئا من الدمين الملائم يحجب فيفتر ذلك بالمقصود ويستعمل
 الفصد ان يفصد من العروق ما كان في الموضع القليل الذي لان في
 فصد الدم من فوق العروق فذلك لالم واكثر العروق الما اذا فصد جل
 الدراع والعضل لانهما بالعضل وصلابة تجل فاما بالسنن لكل
 فانهما في الفصد لعل الما اذ لم يكن فوقها لم والواجب تكبير موضع
 الفصد بالما احاطة ليعطى الدم وقاحة في الشاة فانه يلين الجلد وقليل
 الالم ويسهل الفصد ويجب في كل ما ذكرناه من ادواء الدم فانه
 الشاة قبل ذلك باثني عشر ساعة ويحتمل في يوم صاف لا يحتمل
 ولا يحتمل شديدا ويخرج من الدم بقدر ما يرى من تغيره ولا يقل
 يومك ذلك الحتام فانه يورث الداء واصب على راسك حبة
 الما احاطة ولا تفعل ذلك من ساعتك والياك واحكام اذا حجت
 فان احسب الدائمة يكون فيه واذا غسلت عن الحكامة فخذ خرقة في
 فاعلم على محاسنك ادو بالتياسن قروخه وهذا قدر حصته من راي
 الاكبر والمرض بالشراب المفرج المعدل وتناول الفاكهة وان تعد

ذلك فشراب الاترج فان لم تجد شيئا من ذلك فشاو له بعد علكا ناعما
تحت اللسان واشرب عليه جرع ما فاتر وان كان في زمان
الشتاء والبرد فاشرب عليه كنجبين على فانك متى فعلت ذلك قلت
من اللقوة والبرص والبهق والجذام باذن الله تعالى واستقر
من الزمان المرارة فانه يعوى النفس ويحيى الدم ولا تاكل طعاما مالئا
بعد ذلك ثلث ساعات فانه يخاف ان يعرض من ذلك الحرج وان
كان شتا وكل من الطبايع اذا اجتمعت واشرب عليه من شراب
الزكي الذي ذكرته اوله ولذنه بدنه بخيرى وشيئا من السمك وما
بارود صبت منه على عاتك ساعة فزالت من الحماة وانما يصيب
فاذا اجتمعت فكل السمك والبللام والمصوص ايضا والحماة ايضا
وصب على عاتك دهن نخع بماء الورد وشيئا من الكافور
واشرب من ذلك الشراب الذي وصفته لك بعد طماكك واياك
وكثرة كركم والغضب ومجامة النساء يوكم واحذر يا اهل البواري
ان يجمع بين البهق والسمك في المعدة في وقت واحد فانهما يجتمعا
في جوف انسان وله عليه التقرص والقولنج والبواسير ووجع الارتر

وجع الاضراس واللين والنبذ الذي يشرب له اذا اجتمعا
وله تقرص والبرص ومدونة لكل البصل يعرض منه الكلف
في الوجه وكل الملوخ والتلوم الملوخة وكل السمك الملوخ بعد
واجتمعت يعرض منه البهق والحرج وكل كية النغم والجواف النغم
يكمل الماشاة دخول الحمام على البطن بولد القولنج ولا تغسل بالماء باردا
بعد ذلك السمك يورث الفالج وكل الاترج في الليل قبل العن وجوب
الحول وايمان المرارة الحماض يورث الجذام في الولد والجماع غري
ابراق الماء على اثره يوجب الحماة والجماع بعد الجماع غير فصل بينا
بصل يورث للولد الجنون وكثرة كل البهق وادمانه يولد الطحال
وربما حافة رأس المعدة ولا تسلمه من البهق المسلوخ يورث
الربو والاسهال وكل التلوم التي يولد الدود في البطن وكل اللين
يقبل منه في الجذام اذا ادمن وشرب الماء البار وغيره البهق
اكثر او كلاله يذهب بالاسنان والاكثر من لحم الوحشي
والبرص يورث تغير العقل وتغير الفهم وتبدل الذهن وكثرة التساقط
اذا اردت دخول الحمام وان لا تجده في راسك ما يؤدبك فابدا

عند دخول الحمام بخمس جرع من الماء الفاتر فانك تسلم باذن الله
من وجع الراس والتقيح وقبل خمس مرات كف ماء الحار ان
صبتا على راسك عند دخول الحمام اعلم ان الحمام ركب على كبر
الجذام الربو مثل اربع طابع الجذام البيت الاول بارد
يايس والثاني بارد رطب والثالث حار رطب والرابع
حار يايس ومنفعة الحمام عظيمة تؤدي الى الاعتدال وتنقي الدرن
وتلين العصب والعروق ويقوى الاعضاء والكبار ويذهب الفضل
ويذهب العن فاذا اردت ان لا تظهر في بدنك شرة ولا خيرا
فاذا عند دخول الحمام وتبين بدنك بدنه بنفخ واذا اردت
استعمال النورة ولا يصيبك قروح ولا شقاق ولا سودا فاقبل
بالماء البارد قبل ان تتور ومن اراد دخول الحمام للنورة فليجئ
الجماع قبل ذلك باثني عشر ساعة وهو يوم تمام ويلطخ في النورة شيئا
من الصبر والافاقيا ويحضر ويجمع ذلك وياخذ منه اليسير اذا كان
جمعا وتفرقا ولا يلحق في النورة شيئا من ذلك حتى بالماء الحار
الذي يطخ فيه ما يورث دمر نخوش لودور بنفخ يايس او جميع ذلك

او جميع ذلك اجزاء مبردة او متوقفة بقدر ما يشرب الماء رابعا ويمكن
النورة والزرنيخ مثل سدس النورة ويذكر الجذام بعد اخراجه شيئا
يقطع راحته كورق الخوخ الحصف والسند والحماة والورد والهيل
مفردة ومجتمعة ومن اراد ان يامن من الحرق النورة فليقل من
تقليها ولها در اذ غل في عسلها وان مسح البدن بشيئا من دهن الورد
فان الوقت العياذ بالله يؤخذ سدس مقشر ويسحق ناعما ويداف في ما
ورد وحل ويطلق بالموضع الذي اثرت فيه النورة فانه يبرء بالثقة
تلا والذي يمنع من اثار النورة في الجذام هو ان يذكى الموضع بخل
القيح ودهن الورد وكما جدد من اراد ان يشك مشاة فلا
يجلس البول ولو على ظهر الدابة وان لا تؤذي معدته فلا يشرب على طامرا
حتى يفرغ ومن فعل ذلك رطب بدنه وضف معدته ولم يأخذ العرق
قوة الطعام فانه يصير في المعدة فاقا اذا صاب الماء على الطعام اوله
فاولا ومن اراد ان لا يجد الحماة وعمر البول فلا يجلس المني عند ذلك
القوة ولا يطبخ السمك على النساء ومن اراد ان يامن وجع السهل
ولا يظهر فيه رايح البواسير فلياكل كل ليلة سبع تمرات يربط بها

ويدبرن انثية بدنه رقيق خالص ومن اراد ان يقل نسبانه ويكن
حافظا فلياكل كل يوم ثلث قطع زنجبيل مرقة بعسل ويصطح ما تحرك
مع طعامه في كل يوم ومن اراد ان يزيد في عقله تناول كل يوم ثلث
البلبلات بالسكر لا يوج ومن اراد ان لا ينشق ظفره ولا يميل الصفره
ولا تقدر حول ظفره فلا يقل ظفاره الا يوم الخميس ومن اراد ان لا يؤلم
رؤسه فيجعل فيها عند النوم قطنة ومن اراد رده الزكام مدة ايام شتاء
فلياكل كل يوم ثلث لقم من شهد **اعلم** ان للعسل دلائل يعرف بها
نافعه من ضارته ومن ذلك ان منه شيئا اذا ادركه انهم عطره منه
شيئا يسكر ولده عند الذوق حارة شديدة فمذة الانواع من العسل
قائمة ويؤخر ثم الزحمس فانه بين الزكام في مدة ايام شتاء وكذلك
الحبة السوداء واذا غاب الانسان الزكام في زمان ليضع فلياكل
كل يوم خيارة وليندر الجكوس في الشمس ومن خشي وجع الشفة والقوة
فلا يؤخر اكل الشك الطري صيفا كان روي شتاء ومن اراد ان يكون صامحا
خفيف الجسم والحم فليقلل من عشائه بالليل ومن اراد ان لا يشقى
سرته فليدبرنها متى دهن راسه **ومن اراد** ان لا ينشق شفا

شفاه ولا يخرج منها باسور فليدبرن حاجبيه متى دهن راسه **ومن اراد**
ان لا يسقط اذناه ولهاثة فلا تاكل حلا حتى يتغير غده بكل **ومن**
اراد ان لا يصيبه اليرقان فلا يدخل بيتا في الصيف اقل ما يقع بابه
ولا يخرج منه اقل ما يقع بابه في الشتاء عدوة **ومن اراد** ان لا يعبد
رأسه فلا ياكل حلا الا بعد كسرة خبز **ومن اراد** ان لا يصيبه ريح في
بدنه فلياكل الثوم كل سبعة ايام مرة **ومن اراد** ان يستمر في طيب
في طعامه فليتك بعد الاكل على شقة الايمن ثم يقلب بعد ذلك على
شقة الايسر حتى عين ينام **ومن اراد** ان يذهب البغم من بدنه
ويقصه فلياكل كل يوم كبرة شيئا من الجوارش الخفيف وكثير
دخول الحمام ومضاجعة النساء والجكوس في الشمس ويجنب كل
بارد من الاغذية والاشربة فانه يذهب بالبغم ويحرقه **ومن اراد**
ان يطفي العسل الصفره فلياكل كل يوم اشيا ورطب وبارد ويريق
بدنه ويقلل الحركه وكثير النظرا الى من يحب **ومن اراد** ان يحرق
السوداء فليدبر كبرة القوي وفصد العروق ودلاومة النورة
ومن اراد ان يذهب بالريح فليدبر بالحقة والادمان اللينة

على الحجد وعليه بالتكميد بالماء الحار في اللار ويجنب كل بارد يابس
ومن اراد ان يذهب عنه البغم فليتناول كبرة كل يوم من الطريل
الصغير شفا واحد **ان** المسافر ينبغي ان يتحضر بالبحر اذا
سافر وهو مثل من الطعام ولا خالي الجوف ولكن على قدر الحاجة
وليتناول من الاغذية الباردة مثل القرصين والبللام والخل
والزيت وما ايجبره ومن ذلك من الاطعمة الباردة
ان السرة والشراب بارد بالابدان الملهوسة اذا كانت غالية
من الطعام وهو نافع في الابدان الخصة **المياه** للمسا
ودفع الاذي عنه فهو ان لا يشرب من ماء منزل يروده الا بمروية
بماء المنزل الذي قبله فانه يصلح الامواه او شراب واحد في مختلف
يشوبه على اختلافها والواجب ان يتروا المسافر من تربة بلده وطينه
التي رقى عليها وكلما ورد الى منزل طرح في اناء الذي يشرب نيلها
شيئا من الطين الذي يروده من بلده ويشوب الماء والطين في الله
بالقويك ويؤخر قبل شربه حتى يصفو صفاء جيدا وخير المياه شرابا
لمن هو مقيم او مسافر ما كان ينبوعه من اجبة الشرقية الخفيف

الخفيف الالبض وافضل المياه ما كان حار جدا من مشرق الشمس الصيف
واصحا وافضلها ما كان بهذا الوصف منه وكان مجراه في جبال ا
الطين وذلك انها يكون في الشتاء باردة وفي الصيف طينية
للطين نافعة للاصحاب والحارات ولما ماء الملح والمياه القليلة فانتا
يسير البطن ومياه الشلوج والجلد ردية لسائر الاجساد كثيرة لغيرها
ولما مياه الحبة فانتا غنية صافية نافعة لان داء جربها وان لم يدم
جسمها في الارض ولما البطيخ والسباح فانتا حارة غليظة **الصف**
لركودة ودوام طلوع الشمس عليها وقد تولد على من دلم بشرها
المررة الصفر اوية ويظلم به الطلسم لك يا امير المؤمنين
فيا تقدم من كتابه هذا ما فيه كفاية لمن اضربه وانا اذكر امره بجماع
فلا تقرب النساء في اول الليل صيفا ولا شتاء وذلك لان المدة
والعروق تكون ممتلئة وهو غير محمود ويتولد منه القويج والغايج
واللقوة والقرص والخصا والتطير والفتق وضعف البصر
ورقة واذا اردت ذلك فليكن في آخر الليل فانه يصلح للمدن
واربى للولد واركي العقل في الولد الذي يقضي له ثلثه منها



ولا تجامع امرائك حتى تلاعبها وتكثر ملاعبتها وتغتر بثريبها فانك اذا فعلت
ذلك غلبت شهوتها واجتمع ما رآه لانه ما لها يخرج من ثديها ولشهوة
تظهر من وجهها وعينها واشتهت منك مثل ذلك الذي اشتبهت بهما
ولا تجامع النساء الا وهي طاهرة واذا فعلت ذلك فلا تقم قائما ولا
تجلس جالسا وليكن تميل على يمينك ثم انفض البول من ساعتك
فانك تأسن احصاة باذن الله تعالى ثم اغتسل واشرب من ساعتك
من المومياة بشراب العسل او بعسل منزوع الرغوة فانه يرد من الماء
مثل الذي خرج منك ان جاعتم والقر في برج الحمل او في الدلو
من البروج افضل وخير من ذلك ان يكون في برج الثور لكونه شرف
القر ومن عمل بما وصف في كتاب هذا ودرية لمن باذن الله تعالى
من كل داء وتخرج بحول الله وقوته فان الله يطول العافية
لمن نشاء ويحيها اياه



در المومنی و مختار است

در المومنی و مختار است

